

مجله دانش

—

بهاشید

نوشته ابوتراب بهائی

قف دون رأيك في الحياة مجاهداً
ان الحياة عقيدة و جهاد

بهايت

دين فيست

بقلم

ابو تراب هدائي

چاپ سوم

ناشر :



مؤسسه انتشارات فراهانی

* کتاب	* مشخصات *
* ابوترابی هدائی	* مؤلف *
* انتشارات فراهانی	* ناشر *
* رضا ستوده	* مصحح *
* ۲ هزار نسخه	* تعداد *
* ۲۱ × ۱۴	* قطع *
* مینو	* صحافی *
* اتحاد	* چاپخانه *
* سوم	* چاپ *

تهران بازار کتابفروشان مؤسسه فراهانی
تلفن ۵۰۴۶۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی . این کتاب که از نظر شما میگذرد در سال ۱۳۲۵ شمسی، هنگامیکه در کردستان بخدمت اداری فرهنگی میپرداختم تألیف شد. وقت نوشتن این کتاب حادثات چندی خاطر مرا پریشان کرده بود .

۱- در سال ۱۳۲۰ زمان ورود متفقین بایران ما حاصل رنج زندگی ام که بصورت اثاث و خانه و کتاب در آمده بود ، دست خوش تاراج و غارت گردید .

۲- در سال ۱۳۲۴ همسر م که معاون دانائی برای من بود در گذشت، و سه بچه (تازه واردی سه ساعته) و پنجساله ، و هفتساله ، در دامنم ماند .

۳- پس از تغییر محل مأموریتم مواجه با وضع پریشان دینی محل شدم ، که جمعیتی بنام بهائی براهنمائی مردی یهودی پدید آمده ، و در اثر سهل انگاری محلیها ، و معاضدت بعضی رؤسای ادارات ، تقویت ، و موجب سستی مسلمین ، و زیان اجتماعی شده بود ، بر حسب تکلیف مرا واجب شد برای شکستن بتهای مصنوعی موهوم قیام نمایم . برای اینکار از جاهائی که امید میرفت استمداد کردم که عالمی برای راهنمائی مسلمین

آنجا بفرستند، لکن بایأس و ناامیدی مواجه شدم ، و ناچار خود بنصیحت و راهنمایی آنان ضمن انجام خدمت اداری ، بی آنکه نام فردی یا جمعی را بزشتی ببرم پرداختم. بر این کار، کم کم رنگ سیاست زدند، و مرا سخت تحت فشار قرار دادند ، تا آنجائیکه کار منجر بتبعیدم از محل گردید ، و در حدود سه ماه و نیم اجازه آمدن بمحل مأموریتم نداشتم ، لکن دست عنایت پروردگار و اولیاء او بیضه را در کلاه همه شکست ، و دست بداندیشان را بست ، و مرا موفق بجای خود برگرداند. در این چنین حالی که از طرفی هم رد و بحثی کتباً با بعضی از آشوبگران دیگر (مردوخ سنندجی) داشتم ، بی آنکه کتب لازمه را در اختیار داشته باشم این کتاب نوشته و منتشر شد و در آن غرضی جز راهنمایی نداشتم . در این کشاکش که چهار سال بطول انجامید ، حقایقی بر من از باطن اسلام آشکار گردید و خاطراتی بوجود آمد که شرح آن را کتابی بزرگ باید . غالباً دوستانم خواستار تجدید چاپ این کتاب بودند و من نمی خواستم از نو تجدیدمطلع کنم ، تا آنکه اخیراً بعضی از دوستان عزیزم استدلال مرا بر آن داشتند که بنشر آن رضا دهم ، و اکنون با تجدید نظر و اضافاتی نسبت بچاپ قبل از نظر خوانندگان عزیزم میگذرد . ناگفته نماند من بر آن سر نبوده و نیستم که خود را در ردیف مؤلفین و نویسندگان قرار داده باشم ، لکن گاهی تکلیف ایجاب میکند که آدمی دست بکاری زند ، در این چنین حال سهلانگاری

۱ - تلگرافی بنام مرحوم رهنما که مدیر کل فرهنگ مرکز بود بمن رسید که خود را بفرهنگ سنندج معرفی کنم. پس از سه ماه معلوم شد این تلگراف را جعل کرده بودند و اساساً دروغ بمدیر کل بسته بودند. این عمل هم نظم داخلی وزارت را نشان داد و هم روح و ریحان و راست گوئی بهائیه را که میگویند ما دروغ نمی گوئیم !!.

جایز نیست، و در عین حال متأسف و شرمنده‌ام، که در روز گاریکه دیگران
بشکافتن اتم، و تسخیر سیارات آسمانی، و کشف راز وحدت دستگاه خلقت،
و عظمت مغز بشر، مشغولند ما در پیرامون دین‌سازان، و دروغ‌پردازان،
قلم بدست گرفته، کاغذسیاه و وقت تباه میکنیم. لکن چه باید کرد، وقتی
زمامداران دین و دنیای مجتمع، توجهی بحال آنان نکنند، و نخواهند
در مقابل راه آدم‌خواران سدی سدید بکشند، امثال من ناچار میشوند
باسنگ و کلوخ بدفاع برخیزند، زیرا من خود را یکفرد سرباز اسلامی
شناخته‌ام، که باید برای حفظ سنگراز هجوم دشمن اقدام و پافشاری کنم،
و این کتاب بمنزله سلاح کمربندی است که برای هر فرد حمل آن آسان باشد.
اگر کسانی تفصیل این اباطیل را بخواهند بکتب مفصله که در این باب
نوشته‌اند رجوع فرمایند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نصیحت برادرانه

عزیزان : محسوس تر چیزی که انسان قادر بر انکار آن نیست این است که این سرای ناپایدار ، رهگذر است ، و با سرعت زمان از این صحنه بیرون می‌رود . هیچ برهانی برای اثبات این مطلب محکم‌تر از این نیست که بنگرد ، روزی در رحم و جنین بود ، و روزی پیر و شکسته شد ، و نیرو و نشاط و امید و آرزو را خواه و ناخواه از دست داد . و در خلال دوران گذران عمر حساً و وجداناً دریافت ، که بدون برنامه و دستور نمی‌توانست قدمی بردارد ، و راهی بسپارد ، بلکه در تمام کارهایش دست‌وریرا زیر نظر داشت که طبق آن امورش را منظم می‌کرد .

پس بشر مسافر است ، و این مسافر بدون دستور و راهنمایی ، راهنما نمی‌تواند حرکت کند . مطلبی را درك میکند ، لکن در فرا گرفتن دستور گاه با اشتباه می‌افتد ، و از پی کسی می‌رود که او خود حیران حرکت میکند ، و هر دم خیالی ، و پریشانی در کردار و گفتارش آشکار است . کسیکه اندک بهره‌ای از عقل داشته باشد نمی‌تواند برای این کارگاه

عظیم که خود نیز جزئی از آن است معتقد بصانعی نباشد. نمی تواند خود را
بلا تکلیف و خلقت و وجودش را که در آفرینشش مهارتی عجیب بکار رفته ،
که با کلید فکر قفل های بسته اسرار خلقت را می گشاید مہمل بداند، و نمی تواند
خود را بی نیاز از راهنما ببیند ، از طرفی هم فطرتش ممد و کشاننده او
است باین طریق . چنانکه وجداناً می بیند هر گاه دو نفر که بایکدیگر
بسر می برند اگر یکی تابع دیگری نباشد (ولو علی سبیل البدلیة، که گاهی
این يك آمر باشد و گاه آن يك) برای آنها زندگی تلخ است و زیستن
میسر نیست . پس حال که چنین است :

چو خواهی پیشوا گیری بیندیش که چون یعسوب باشد خالی از نیش
این برنامه همان است که میگوئیم دین، و این راهنما، همان است
که میگوئیم رسول، یعنی نماینده صانع و آفریننده ، که خواست او را بما
بفهماند ، و راه و رسم رسیدن بآنها بما بیاموزد ، ما را برای خدا بخواند
نه برای خودش ، بما عبدالله (بنده خدا) نام گذارد، نه غنام الله (گوسفندان
خدا) تا از شیر و پشم و گوشت و استخوان و زاد و ولد ما بسود خودش بهره
برداری کند .

دستور دین باید وفق نظام طبیعت ، و حافظ مال ، جان ، ناموس ،
فکر و عقل بشر باشد .

حدود و نفوری داشته باشد که متعدی از آن کیفر بیند ، تا بجای
خود نشیند . اینها کلیاتی است که هیچ خردمندی نمی تواند آنها را انکار
کند ، یا آنها را سهل بشمرد .

بشردو دستگاہ مستقل است (روان و بدن) که باید با ممد و کمک
یکدیگر وظیفه های را که در این دنیا عهده دار است انجام دهند . بهترین

راه برای دریافتن این که بشردو دستگاہ است عالم خواب است که بدن در بسترافتاده ، بیهوش و از خود بی خبر ، لکن روانش بہر سو روان است و مسافرتہا و دیدنیہا و شنیدنیہا و حزنیہا و سرودہا دارد .

ہمچنانکہ بدن کہ کارگر است محتاج بغذا و تقویت و استراحت است تا بتواند وظائفش را انجام دہد ، ہم چنان است روان کہ کار فرما است ، او نیز بغذا و تقویت و مدد و استراحت نیازمند است . ہم چنانکہ غذا و مدد و تقویت بدن باید باندازہ و بوقت و مناسب و در حد استعداد مزاجش باشد ، ہم چنان است غذای روان . ہم چنانکہ غذای نامناسب ، کمتری یا بیشتر از اندازہ یا بی ہنگام یا آلودہ ، بدن را فاسد میکند و از کار می اندازد ، و چون بدن از کار افتاد ، روان نیز کہ محل ظہوری برای خود نمی یابد از کار خواهد افتاد . ہم چنان است روان و روح آدمی کہ غذای نامناسب و آلودہ و بیرون از اندازہ کمآ و کیفاً آنرا فاسد خواهد کرد ، و از راہی کہ باید بواسطہ بکار بردن بدن برود بازش خواهد داشت ، و گرفتار زیان و خسارت جبران ناپذیرش خواهد کرد . ہم چنانکہ در تہیہ و مقدار و بکار بردن غذای بدن با آنکہ محسوس است محتاج براہنما ہستیم و ہر غذا را نمی توانیم بخوریم ، و در ہر وقت بکار بریم ، در غذای روان و روح کہ غیر محسوس است و باید از طریق عقل و اندیشہ تہیہ شود بطریق اولی نیازمند براہنما ہستیم . بنا بر این ، کار باین سادگی نیست ، کہ شخصی بگوید ہرچہ شد می خورم ، و ہر جا شد می نشینم ، و از پی ہر کس شد میروم (تا بہر نحوی کہ باشد بگذرانم روز را) . دین باید قویم و محکم باشد ، تا بتواند بشر بلند پرواز را کہ مرغ افلاک است و چند روزی از معبر خاکش باید بگذرانند طوری ادارہ کند ، کہ خود را

نیازد ، نه با سرعت بهر طرف بتازد ، و نه بستر خواب دائم برای خود اندازد .

خور و خشم تنها طریق دد است بر این بودن، آئین نابخرد است قرآن که تمام دستورهایش موافق فطرت بشر و طبع خلقت است، و آورنده‌اش جز رسالت از طرف خدا هیچ جائی برای خودش باز نکرده اعلام میدارد :

«فأقم وجهك للدين حنيفاً فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن أكثر الناس لا يعلمون - سورة الروم » .
روی خود را باید بطریق مستقیم فطرت خدائی که بشر را بآن مفضل ساخته و در خمیره و سرشتش نیروی بینائی و بصیرت را نهاده است ثابت داشت ، و از این طریق منحرف نشد ، که انحراف از آن ضلالت و سعی باطل است .

روش درست ، و راه راست ، که فطرت و روان پاک نا آلوده آدمی آنرا می پذیرد همین است و لکن بسیاری نمیدانند .

دین قویم متکی ببرهان است نه ادعا (قل هاتوا برهانکم هذا ذکر من معی و ذکر من قبلی - سورة انبیاء) دین قویم ناهی از مطلق شهوات نفسانی است (قل حرم ربی الفواحش ما ظهر منها وما بطن - سورة الاعراف) دین قویم تمام نیازمندیهای بشر را زیر نظر گرفته و برای هر کاری دستوری موافق حکومت عقل میدهد .

دین قویم مردمان را بدست افرادی مانند خودشان نمی سپارد ، تا بر حسب رنگ روز ، گاهی کاری را حلال و گاهی حرامش کند ، و هر لحظه بشکلی بت عیار بسازد .

دین قویم هر فرد را مسؤول تهذيب و تربيت خود ميداند ، و اجازه نميدهد بهر نحو كام راند و بهر جا گام نهد و بهر چيز دست دراز كند .

عزيزان اين نكته را از نظر دور ندارند ، و از خاطر بيرون نبرند كه مدعيان دين داري دو دسته اند : گروهی دين را دست مایه دنیا و شهوات آن قرار ميدهند ، و بهر مدعی كه به بينند از ناحیه او پولی بجيب ميزنند سرمی سپرند ، و در عين حال بهيچ كس ايمان ندارند . اين گروه هر دم خيال يابقول عاميانه هر هری مذهب هستند كه از هر گونه فساد انگيزی و مذهب سازی و معاونت باطل باك ندارند . اين چنين افراد هر گز بخير باز نخواهند گشت و سخن گفتن با آنها بيهوده است .

گروه ديگر بر راستی در آنها روح دين نمرده است و جويای راه راست و در راه تحری حقيقت هستند ، اين گروه اگر حقيقت را چنانكه هست بر حسب استعدادشان يابند راه باطل نميروند ، و اگر غلط رفته باشند باز ميگردند .

باين گونه افراد بايد خاطر نشان ساخت كه انسان عاقل تا دين خود را بطور كامل نياموخته ، و دين تازه را نيز درست نشناخته نبايد پا از راه و روش ديرين خود بيرون نهد . مثلاً يهودی اول بايد دين مسيح را بشناسد ، پس از آنكه دين خود را خوب آموخته باشد و بين اين دو مقايسه كند ، وهم چنين نسبت باسلام .

كسيكه از دين پدر و مادرش بی خبر است ، مسلمانيكه از اصول و فروع دين خود چيزی نميداند .

يهودی كه از سر مسيحيت و اسلام كورانها كورانها و بی خبر پرواز کرده ، مسیحی كه اساساً در كتابش آئين و دستوری ندارد ، و دينش همان است كه

کشیش میگوید ، چه اعتباری بادعای دین داری او هست ، برای بهائیت همین ها متناسبند که (باید کور شوند تا جمال مبارکرا به بینند)!!
روش دعوت و تبلیغ و تربیت پیامبران را در قرآن بادقت زیر نظر بگیرید که فقط مردمان را به بندگی خدای یگانه بی ضد و همتا خوانده اند .

(قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على بصيرة انا ومن ابغى وسبحان الله وما انا من المشركين- سورة يوسف).

آخرین رسولان راه خود و پیروانش را دعوت بسوی خدا از روی بینش و بصیرت می شناساند ، از هر مدعی برهان بخواهید اما بدانید که برهان رجز خواندن در خانه در بسته نیست . برهان در روز ده صفحه «انا قد جعلناك سلطاناً سليطاً للسالطين» نوشتن نیست ، جمال قدم ، ما خالق امکان - بحر طمام - یوسف قمقام - برهان نیست . (لا اله الا انا لمسجون الفريد) برهان نیست ، خدائیکه هم خود را معبود و مسجود و خالق من فی الامکان بدانند ، وهم زیر زنجیر بندگانش حتی از دست خوبان نشان هم ناله کند و اشك بریزد ، برای زیر پی دیوار خوب است نه خدائی .

برهان این نیست که کسی بگوید من یکبار با آخر اسمم آمدم مرا بدار آویختند ، اکنون با اول اسمم آمده ام و خدای شما هستم - شاید این مطلب را باور نکنید البته حق هم دارید ، بهتر است این مطلب را از صریح قلم جمال قدم و مالک الرقاب امم !!! یعنی آقای میرزا حسینعلی بنده وفدائی سیدعلی محمد (نقطه اولی) بشنوید ، در صفحه ۱۷۲ مجموعه الواح می نویسد: «ای نصیر در ظهور اولم بکلمه ثانی از اسم (علی که اول اسم علی محمد است) بر کل ممکنات تجلی فرمودم بشأنی که احدیرا بحال اعراض

واعتراض و جمیع عباد را برضوان قدس بیزوالم دعوت فرمودم ، و بکوتر
قدس لایزال خواندم . مشاهده شد چه مقدار ظلم و بغی از اصحاب ضلال
ظاهر ، تا آنکه بالاخره جسد منیر مرا در هوا آویختند و برصاص غل و
بغضاء مجروح تا آنکه روح بر فبق اعلى راجع شد ، واحدی تفکر نمود
که بچه جهت این ضرر را از عباد خود قبول فرمودم ، چه گر تفکر
می نمودند در ظهور ثانیم (باسم حسین) باسمی از اسمایم از جمال محتجب
نمی ماندند ، حال تو ملاحظه کن که باحتجاب هم کفایت نشده ، چه مقدار
از احجار ظنون بر عز مکنون من غیر تعطیل و تعویق انداختند ، و باین هم
کفایت نموده تا آنکه اسمی از اسمایم که او را بحرفی خلق فرمودم و
به نفعهای حیات بخشیدم بمحاربه جمال برخواست (مقصودش یحیی ازل
برادرش است) ... »

من نمیدانم این پریشان حال وقتی این عبارات را می نوشته فکر
میکرده شعور مردمان را سرما خشک کرده ، اگر یکی از او می پرسید اگر
سید علی محمد که تیر باران شد تو بودی پس تو که می نالی که در آن وقت
تحت غل و زنجیر سلاسل بودی که بودی !!؟
بهر حال عزیزان ، شما مقامتان اعلى و اجل است که خود را دستمایه
بازیگران کنید .

(مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی ؟) - امید است بخدای
سبحانه و تعالی پناه برده از دیاد بصیرت بخواهیم .

توجه فرمائید

چون اطلاع از مطالب ذیل لازم بنظر آمد، بخوانندگان این کتاب عرضه میشود که از اصطلاحاتشان واقف باشند .

۱- باب و نقطه اولی، میرزا علی محمد است که از ماه صفر ۱۳۶۴

قمری تا شعبان ۱۳۶۶ در قلعه چهریق بود و در همین ماه کشته شد و در مدت توقفش در چهریق که مدعی قائمیت شد ملاحسین بشرویه‌ای را نایب خود قرار داد .

۲- باب الباب، ملاحسین بشرویه‌ای است.

۳- عظیم، ملا شیخعلی ترشیزی است .

۴- سیدالشهداء، لقب ملاحسین بشرویه‌ای است.

۵- ذبیح، حاج میرزا اسمعیل کاشانی برادر حاج میرزا جانی نویسنده

تاریخ نقطه الکاف است.

۶- قدوس، ملا محمد علی بارفروشی است که رسوائی بدشت را

بار آورد .

۷- وحید وازل، میرزا یحیی برادر میرزا حسینعلی است .

۸- جمال قدم، میرزا حسینعلی است که خود را از فدائیان میرزا

علی محمد و مگس خانه ازل معرفی کرده . در اوایل سال ۱۲۳۳ قمری

متولد شده و در سال ۱۳۸۰ و بنا بقول دیگری ۱۳۸۳ قمری دعوی من
یظهري کرد و برادرش ازل را گوساله گفت و حرفهای میرزا علی محمد را
زیر پا گذاشت و در سال ۱۳۰۴ قمری در حیفا درگذشت .

۹- غصن اعظم، میرزا عباس پسر کوچک. و غصن اکبر، میرزا محمد علی
پسر بزرگ میرزا حسینعلی است که او را بعد از عباس بجانشینی خود
معین کرد (قد صطفینا الاکبر بعد الاعظم - کتاب اقدس) لکن عباس دختر-
زاده خود شوقی را بجای او گذاشت و بامر و انتخاب پدرش اعتنا نکرد .
۱۰- جمال مبارک، نیز میرزا حسینعلی است.

۱۱- ابوالفضایل، لقب ملامحمد پسر ملامحمد گلپایگانی نویسنده
کتاب فرائد است که در همان کتاب در عین حالیکه برای اثبات امر بهائیت
نوشته است (فهمیده یا نفهمیده چه عرض کنم) ریشه آنها را زده است .
۱۲- وحید ثانی، سید یحیی دارابی است .

۱۳- حاج میرزا جانی نویسنده نقطه الکاف در سال ۱۲۶۸ قمری
کشته شد .

۱۴- علی قبل نبیل، اسم مستعاری است برای سیدعلی محمد چون
نبیل عدش بامحمد یکی است. (۹۲)

۱۵- آواره، لقب عبدالحسین آیتی است که پس از ۱۶ سال تبلیغ
بهائیکری برگشت و کشف الحیل را در رد آنها نوشت .

مقدمه

جانورانیکه در نهاد آنها نیروی توجه بزندگی دسته جمعی گذاشته شده ، این نکته را دانسته اند ، که علاوه از آنکه هر فرد باید در خود قوه دفاع پیرو راند ، لازم است جمعیت هائی تشکیل داده و بشغلهای لازم بگمارند ، و آنها را بسلاح مناسب مسلح نمایند ، و از آنها انجام آنشغل را بخواهند . نظری بزندگی زنبور عسل ، موربانده ، مورچه و... مارا از اقامه دلیل بی نیاز میکند .

آدمی که اشرف مخلوقات است ، و باحسن تدبیر میخواهد هر چه هست در قبضه سلطه و اقتدار گیرد ، باجرا این قانون منظم سزاوارتر است ، زیرا اگر او بی نظم و سامان باشد ، از نظر غلبه ای که بر سایر جانوران دارد تمام آنها را بی نظم و خراب خواهد کرد ، و جهانرا که باید گذرگاه روشن و نمونه بهشت باشد ، تاریک و همسنگ جهنم خواهد ساخت .

آدمی که افزار و نیروئی زیاده بر سایر آفریدگان داراست برای حفظ تعادل قوا و طریق بکار بردن آنها ، بآموزگار نیازمند است که راه استفاده از نیروی فردی و جمعی را باو نشان دهد . آموزگاران بشر در هر دوره باید داناترین ، و بیناترین ، و صالحترین افراد ، و بر موزصلاح و خیر و دفع فساد آشنا باشند . اینان همان کسانی اند که بنام پیامبری در هر دوره

بوده‌اند و بوجود پیمبر اسلام این نام پایان یافت ، و دفتر نبوت مختوم گردید ، و پس از او جانشینانش یکی بعد از دیگری بتربیت پیروان خود پرداختند تا چون نوبت بدوازدهمین که آخرین آنان است رسید ، و بر حسب حکمت بالغه الهیه از مردمان رخ نهفت. کار تربیت و زمامداری بدست علماء هر عصر و دوره‌ای افتاد که طبق دستور پیشوایان ، افراد را صالح و توانا بیورراندند ، و مسلح بسلاح وقت نمایند ، تا علاوه از آنکه خود را توانند در برابر حمله مفسدین حفظ نمایند ، گمراهانرا نیز براه مستقیم کشانند .

گذشت زمان کم کم بین ایندسته اختلاف بوجود آورد ، و بر بعضی حبه جاه و نان غالب آمد ، و سهل انگاری تدریجاً جای کوشش در حفظ آثار دین را گرفت ، و طبعاً از هر گوشه دام اندازی سر بر آورد ، و جمعی نادان را بنام خدا و رسول بفریفت ، و دشمنان دین نیز اینگونه ریشه‌های فساد را در لباس خیر خواهی آب دادند ، و این آب گل آلود را برای گرفتن ماهی در مجاری متعدده انداختند ، و از اینراه کشاکش و سخن پراکنی کتباً و شفاهاً بوجود آمد ، و هر دسته‌ای از مسلمین دنبال صدائی رفت ، و بکشتن برادران خود و پریشان کردن امورشان برخاستند ، و جمعی بنام رد و بحث شروع بنوشتن ، که خود عذاب تفرقه و دو دلی را کشاننده است نمودند ، و تابعین خود را بکشتن و بردن اموال دیگران ترغیب کردند . این رد و بحث اگرچه طبعاً آشکار کننده حقایق است لکن زیانش از اندازه بیرون است ، چه آنکه هزارها افکار سالم دچار پریشانی و آلودگی میگردد ، بنحوی که آن لکه‌ها را به عقاب و آیندگان خود بارث داده و خلاص باسانی از آن میسر نخواهد بود ، و در حقیقت رد و بحث را باید

(داروی اضطراری) نامید، زیرا اگر یکره‌ها را ببندند راه‌های دیگری باز خواهد شد، و حقاً مسؤول این جریان (امراء و علماء) امت هستند، که بهر نحو آنان باشند دیگران قهراً پیرو خواهند شد. چنانکه رسول خاتم فرمود: دو صنف از امت من اگر صالح باشند دیگران نیز صالحند، و اگر فاسد باشند دیگران نیز فاسد خواهند شد «امراء و علماء، خصال صدوق». بنابراین مهم‌تر راه، اصلاح دایرهٔ تعلیم و تربیت است که باید در دبستانها و مساجد هر دو طبق روش و دستور اسلام، عقاید و افکار پایه‌بندی شود، تا کهن سالان و نونهالان هر دو متأدب با آداب اسلامی بار آیند، و بدانند که قوانین دین تمام نازک‌کاریهای نظام زندگی را از هر جهت متکفل است، و تا اسلام را چنانکه هست عملاً نشان ندهند، با این سروصداها و ظاهر سازی‌های مخالف باطن، امید اصلاح و صلاح نتوان داشت.

تا نبیند که طفلکی سیب هست آن پیاز گنده را ندهد ز دست
 و من اکنون نمونه‌ای از نظر خوانندگان میگذرانم تا متوجه باشند
 که میدان بازی راهزنان کجا است و مردمان این کشور چگونه در خواب
 عمیق فرو رفته‌اند:

نامهٔ ذیل که عین آن نزد آقای حاج سید محمد علی اشکوری
 رشتی واعظ محترم است بسال ۱۳۱۱ شمسی از طرف پیشوای بهائیان
 صادر شده و مجموع آنرا بین پراانتز نقل میکنیم (شهسوار تنکابن-جناب
 آقای آقامیرزا عبدالله خان مدیر علیه بهاءالله الا بهی ملاحظه نمایند
 عریضهٔ تقدیمی آن یار روحانی مورخهٔ ۱۳۱۱/۱۱/۱۰ بساحت اقدس
 محبوب مهربان حضرت ولی امرالله ارواحنا لعنایا تدا لعداء و اصل، و مشروحات
 معروضه راجع بترك کار و عمل سابق دعوت بایران و اشغال وظیفهٔ مدیریت

مدرسه پهلوی، و قصد نیت خدمتگزاری و جان نثاری، و سعی در حصول رضای الهی، ورجای عطف لحاظ عنایت، و توجهات مکرمت وجود انور اطهر، جمیع ایند مراتب در پیشگاه حضور مبارک معلوم و موجب اظهار لطف موفور شد، فرمودند شاد و مستبشر باشید، و در کمال اطمینان و روح وریحان بخدمات امریه پردازید، و بآنچه ثمر و اثرش باقی و پاینده در عالم ملک و ملکوت است قیام نمائید، تا آناً فاناً روح وریحان تزیاید جوید و انوار عزت ابدیه بتابد، و نجاج و فلاح و سرافرازی حاصل شود، و تحقق یابد. فرمودند این عبد کمال محبت را بآن جناب داشته و دارم، و امیدوار چنانم که در جمیع شؤون سعادت مند و ارجمند و مؤید و موفق باشید، حسب الامر مبارک مرقوم گردید. نورالدین زین ایامها ۱۸۹-۱-مارچ ۱۹۳۳ ما (حظه گردید بنده آستانش شوقی).

کلیات

قل هذه سبيلي ادعو الى الله على بصيرة انا و من اتبعني

بگو این است راه من که خود و پیروانم از روی بصیرت و بینائی بسوی خدا دعوت میکنیم. (سوره یوسف)

دین چیست؟ - دین شاهراهی است که آدمیان در آن باینائی و آرامش وفق نظام خلقت حرکت کنند و بمقام قرب خداوند رسند و آنرا دستورهائی است که صلاح و رشد آفریدگانرا در هر حال موافق خرد و نظم طبیعی خلقت دربردارد، و باید آنرا با تسلیم و انقیاد بکار بست و برستگاری رسید، پس دستوری که مخالف عقل، و برخلاف نظم طبیعی خلقت باشد، و قانونیکه مردمانرا بسوی پستی و شهوتهای نفسانی بخواند، دین خدائی و قانون راستی نیست، و از آن باید برحذر بود، و دعوت کننده را شیطان انسی شناخت.

آیا بشر بدون دین تواند زیست؟ - خانوادهها را افراد تشکیل میدهند، و خانوادهها شهرها را، و شهرها کشورها را، حال اگر هر يك از اینها بدون راهنما و رهبر و سرپرست و قانون، بطور صلاح و سلامت تواند زیست، مجموع بشر نیز میتواند بی قانون خدائی خود را اداره

کنند و این بحکم عقل و حس و وجدان هرگز نخواهد شد و سرپیچی از آن بازیان همدوش است .

از دین چه باید خواست ؟ - دین در کلیه امور راهنمای بشر

است بسوی صلاح و سعادت ، و آمیزنده دستور اصلاح دنیا و آخرت با یکدیگر ، وهم چون روحی است که در مجتمع دمیده شده و آثار آن در اعضاء (افراد) اجتماع چون آثار روح در بدن نمایان باشد.

دین درست را چگونه توان یافت ؟ - امروز مبلغین قانون خدائی

(انبیاء) در دسترس ما نیستند و سخنان آشفته و پراکنده نیز بنام راهنمایی و دینداری بسیار است، بنابراین برای شناختن راه راست از کج ، و سخن درست از نادرست، میزانی باید در کار باشد که مطالب با آن سنجیده شود. دین خدائی آن است که عقل سالم از بیماری هوا و هوس آنرا بپذیرد، و عملاً موجب و موجد وحدت، و در هم شکننده شرک و خودخواهی و هوسناکی و شهوترانی و هواپرستی باشد ، چشمها و گوشها را باز کند ، و مردمانرا به سوی تعقل و تفکر و دانائی و بینائی بخواند، و خرد را بکار اندازد، زیرا دین خدائی و دستور آن خاصه قوانین طبیعی خلقت است، و با آن پیوستگی تمام دارد، بنابراین هر دستوریکه برخلاف این میزان باشد و مردمان را فقط بدنیا بخواند ، و از عوالم بعد غافل نگاه دارد، دین خدائی نیست، چه در دنیا دیر بپاید، و پیروانش فراوان باشند، و یا آنکه نامش بزودی از جهان برافتد ، و رسوائیش بزودی آشکار گردد ، **الا لله الدین الخالص** (قرآن).
پاره‌ای از بیخبران گمان کرده‌اند (چنانکه کردارشان گواه است) دستور دین کارهائی است که برای سود رساندن بخدا باید انجام شود ، و

ترك آن زیانی بر ترك کننده وارد نخواهد کرد، لذا چون بکسانی گفته شود خوی بد را واگذارید، و مطیع قانون دین شوید، گویند خدا را بعبادت ما حاجتی نیست. این کج فهمی و لغزشی که کمترین ضررش پستی خرد، و پراکندگی اندیشه، و گسستن نظم امور جهانیان است، از جهل بسبباً و معاد، و نشناختن ادوار زندگی پیدا شده، و موجب این بدبختیها گردیده. البته خدا را نیازی به عبادت مخلوق نیست، و دستور دین برای صلاح و رشد آنان است، تا راهی را که بر وفق حکمت پیش پای آنان گذارده درست طی کنند، و با آنچه مقصود از خلقت است برسند. اثر هر عملی بعامل بر میگردد، و آتش بی نظمی دامن همه را میگیرد.

بدیهی است که طبعاً دروغگو و دزد، بی آبرو و اعتبار است، و راستگو و امین، مورد سپاس و امتنان. بدکار تا بدکار است تخم عذاب میپاشد، و چون از بدکاری برگردد مشمول رحمت خداست، که از جمله رحمت خدا نیکنامی در دنیا، و از جمله عذاب، بدنامی در دنیا است. چنانکه حضرت ابراهیم خلیل از خدا می خواهد که: **(واجعل لی لسان صدق فی الاخرین)** برای من در آیندگان زبان راستی قرارده، که نامم را به نیکی برند. و قرآن در باره فرعون و پیروانش فرمود: **(واتبعناهم فی هذه الدنيا لعنة)** ^۱ در این دنیا لعنت و نفرت را در دنبالشان مقرر داشتیم، این خود ترازویی است که جزئیات امور را با آن توان سنجید، که اثر عمل نیک و بد مداوم بعامل بر میگردد.

کسانی که بنام دین و راهنمایی مردمان را پراکنده دل و سرگرم کرده اند، و از دسترنجشان سود برده و نانی برای بازماندگانشان میزنند،

۱ - سورة الشعراء ۲ - سورة ۴۸ ، آیه ۴۲ .

راهزنانی هستند که نسل آینده و فرزندان فریب‌خوردگان نیز نتوانند از زیان‌شان رست، و چون روزگاری بر نقشه‌های شومشان بگذرد بمناسبت زمان بسخن روی دیگری داده، و گاه بر آن افزوده، و گاهی از آن بکاهند تا با وضع روز منطبق شود، و تنورشان گرم بماند. بامتصدیان امر اینگونه منسلکها که دستورشان همچون مسائل سیاله هر جوابی را می‌پذیرد، از طریق عقل و منطق نمیتوان پیش‌آمد، زیرا آنان را با روش سروکاری نیست، و از عقلا سخت گریزانند، بلکه باید با همان حرفهائی که برای فریب دادن دیگران بهم بر بسته‌اند راه آنها را بست، و دیگران را نیز آگاه ساخت تا افراد ساده دل نیز بتوانند از رمز فریبکاری آنان آگاه و از بند و دامشان رها شوند.

مذہب‌های گوناگون در اسلام از کجا پیدا شد؟ - مسلمین

معتقدند، که خاتم پیمبران خبر داده است که يك تن از فرزندان زادگانش که دوازدهمین جانشین او است، غایب می‌شود و پس از مدتی طولانی در حالیکه نظم امور مردمان بهم خورده، و اختلال در نظام اجتماع پیدا شده باشد ظاهر می‌شود و پراکندگی را بجمعیت، و ستمکاری را بعدالت، و اضطراب را بآرامش بدل میکند، و بخودسری‌ها و ملوک‌الطوایفی جهان خاتمه می‌دهد، و در عین حال مدعی دین تازه‌ای نیست و مروج قرآن و احکام اسلام است. و پس از ظهور او جز اسلام دینی نماند و جهان پر از عدل و داد گردد، و برای ظهور او علامت و نشانه‌هایی گفته، که بسیاری پیش از ظهور، و بعضی مقارن، و پاره‌ای بعد از ظهور او خواهد بود، و اوصیاء او نیز این خبر را تأیید نموده و تفصیل داده‌اند، و روی مسلم بودن این خبر از پیغمبر بعضی بطمع، باشتباه افتادند، و مذاهبی مانند کیسانی -

زیدی - افطحي - اسماعیلی - واقفی و جز اینها (بکتاب ملل و نحل
شهرستانی و مذاهب الفرق نوبختی رجوع فرمائید) بوجود آوردند. در این
زمینه بعضی علماء شیعه دوازده امامی که معتقد بولادت و غیبت او هستند،
کتبی نوشته اند مانند کتاب غیبت نعمانی، و اکمال الدین صدوق، و سیزدهم
بحار مجلسی، و غیر از اینها، و جماعتی از بزرگان علماء اهل سنت،
مانند شیخ شعرانی، و محی الدین، و ابن صباغ، و عبدالحق، و ابن خشاب،
و ابن شمس الدین، و بلخی، و خواجه محمد نقشبند، و ابن الفوارس
حافظ، و گنجی، و ابن طلحه، و شیخ علی خواص، و غیر اینها موافق
با شیعه دوازده امامی فرزندان امام حسن عسکری را امام غایب و قائم دانسته اند،
و در زمان غیبت او هر يك از علماء پرهیزگار، که از هوای نفس و دوستی
دنیا پرهیزد، و پیروی از امام خود نماید، نماینده او و رساننده احکام
می باشد.

بعضی از هوسرانان سامری نشان، هر يك دسته ای را بنام نیابت او
و یا نام دیگر از اسلام جدا کرده اند، مانند حسن شریعی و محمد نمیری
و هلال کرخی و محمد بلالی و محمد شلمغانی و...

در اواسط سده سیزدهم نیز یکتن نخست بنام بابت و بعد برنگ
دیگر روش آنان را در پی گرفت. گرچه خود بمقصد نرسید، لکن راهی
برای هواپرستان دیگری باز شد، و رنگ دیگری باین نام زدند و بنام
دینی تازه گروهی بیخبر از آداب اسلام، و شهوت پرست بدنام را از راه دین
بدر بردند.

منظور من اینست که حقیقت را بطور اختصار تا حدودیکه مقتضی
است در دسترس برادرانم بگذارم و از اینراه خدمتی کرده باشم، و برای

طول کلام راه‌سختن‌های دیگری را باز نکند، و زبان آوری و تاریخ‌گوئی راه‌زنان اسباب سرگرمی شنوندگان نشود، فقط از کتاب‌ها و حرف‌های خود آنها استدلال خواهم کرد، تا زبان‌شان کوتاه‌گردد، هم‌چنان‌که حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام، برای بستن راه استدلال نمرود از راهی وارد شد که زبان او بناچار بسته شد، و عذر آنان که گول‌خورده بودند منقطع گردید. در سوره بقره، آیه ۲۶۰ جریان آن موضوع بدینگونه نقل شده (قال ربی الذی یحیی و یمیت) ابراهیم گفت: پروردگار من زنده‌میکند و میمیراند. نمرود گفت (انا احیی و امیت) منم زنده‌میکند و میمیرانم، سپس یکی را که محکوم بکشتن بودرها کرد، و بی‌گناهی را بکشت، چون حضرت خلیل‌دید ممکن است بعضی مردمان نادان باعمل او بلغزند، فوراً فرمود: (ان الله یاتی بالشمس من المشرق فأت بها من المغرب فبهت الذی کفر) خدا آفتاب را از مشرق می‌آورد، تو آن را از مغرب بازگردان، فوراً مبهوت گردید و زبانش بسته شد، زیرا نتوانست ولو بغلط هم باشد جواب گوید، فقط این است راه استدلال با دغل بازان و بس.

باب کیست

در اینجا مختصری که ضرورت‌ایجاب میکند و اطلاع از آن بعنوان مقدمه لازم است نوشته میشود. تاریخ مفصل و شرح حال او را در روضه - الصفای ناصری هدایت، و ناسخ‌التواریخ فارسی سپهر، و باب‌الابواب، و مفتاح‌باب‌الابواب عربی، دکتر زعیم الدوله مصری تبریزی الاصل بخوانید. (باب) سیدعلی محمد فرزند سید رضای شیرازی است. پدراومردی کاسب

و خویشاوندانش نیز بازاری و سوداگر بوده‌اند. وی پس از آموختن

۱- خود سیدعلی محمد نیز کاسب بوده و قبلاً وارد درس و بحثی نبود چنانکه یکی از فدائیان او بنام حاج میرزا جانی کاشانی در صفحه ۱۰۹ کتاب *نقطه الکاف* می‌نویسد «... نمی‌دانم این چه انصاف بود که نفسی که امی بوده یعنی سواد عربیت درستی نداشته و در سن هیجده سالگی از شیراز تا بوشهر بعنوان تجارت تشریف فرما شده مدت پنج سال مشغول بوده بمشاغل بسیاری... تا می‌نویسد، تدبیر آنجناب بسرحدی بوده که میگویند نیل امانتی در نزد ایشان بسود مشتری بهمرسیده بود که بخرد هنگام زیارت خواندن آنسرور بوده، بشخص مشتری فرمایش فرموده بودند که ساعتی تو صبر نما تا آنکه من فارغ شوم. اول آن شخص قبول نموده و بعد از آنکه آنجناب فارغ گردیده‌اند آن شخص خریدار رفته بود و من بعد قیمت نیل تنزل نموده و به تنزل فروختند و مبلغ هفتاد تومان تنزل آنرا خود متحمل شده...» این نویسنده باندازه‌ای درباره سیدعلی محمد غلو دارد که مینویسد (اینکه معروف شده که آن جناب بدرس مرحوم سیدحاضر میشدند بعنوان تلمذ صحت ندارد ولی آنجناب قریب بسه ماه در کربلا تشریف داشتند. گاه گاهی بمجلس موعظه آن مرحوم تشریف می‌آوردند، و مرحوم سیداعلی‌الله مقامه از نور باطن آنسرور مستمد بودند، و لکن آن قوم من سر هذا الامر لایشعرون...) مقصودش از سید، سید کاظم رشتی است.

میرزا حسن نوش آبادی که از مبلغین بهائیه است و نویسنده این کتاب را با او در سنندج بسال ۱۳۲۰ شمسی در حضور جماعتی بحث مفصلی پیش آمده است، در اول کتاب بیان حقیقت می‌نویسد (اسم مبارکش میرزا سیدعلی محمد پسر آقا سید محمد رضا تاجر. تا آنکه مینویسد در سن کودکی والدش رحلت نمود و نزد خالوی خود میرزا سیدعلی تاجر پرورش یافت سپس ابتدا بشراکت خال و بعد مستقلاً در بوشهر مشغول تجارت گردید)... و منیر نیل زاده نیز در کتاب *حدیقه البهائیه* می‌نویسد (سیدعلی محمد در شیراز پیش شخصی بنام ملا عابد مختصری درس خوانده است...) برای روشن شدن ذهن خوانندگان مقتضی است اجمالاً کتاب *نقطه الکاف* معرفی شود.

این کتاب تألیف حاج میرزا جانی کاشانی است که از اخلاص کیشان و بقول خودشان از شهدای بابیه است که هنگامیکه به تحریک میرزا حسینعلی برای ناصرالدین شاه تیراندازی شده در تهران بدست تاجر کشته شد، در آن کتاب معجزات عجیبه از سیدعلی محمد و پیروانش نقل میکند از جمله

←

خواندن و نوشتن پارسی بآموختن زبان عربی پرداخته لکن چنانکه از

مینویسد: سید را در تبریز هیجده چوب زدند بعدد حروف (حی) و در آن اسراری است.

درباره قرّة العین مینویسد که اومیگفت (همه چیز پس از این ظهور بر مردم حرام است و لکن برای باییه بنظر کردن من حلال است هر چیزیکه بدستشان افتاد بیاورند من نظر کنم تا حلال شود!) . ادوارد براون مستشرق انگلیسی که مأموریت سیاسی برای تحقیق (یا باطناً تأیید) بایگری و بهائیگری داشته بر این کتاب مقدمه فارسی و انگلیسی نوشته و با آن دو مقدمه در لندن چاپ کرده و از صفحه ۴۴ تا صفحه ۷۴ مقدمه فارسی مقایسه کرده است بین نقطه الکاف و تاریخ جدید، و بخیانتهای تاریخی مصنف تاریخ جدید، در صفحات بسیاری که شماره شانرا ضبط کرده اشاره نموده است که این مختصر را از آنجا تلخیصاً نقل میکنیم: میرزا ابوالفضل در کتاب اسکندریه مینویسد: (مصنف تاریخ جدید میرزا حسین همدانی است... نزد نامه نگار آمد و خواهش مند معاونت شد... جواب گفتم که تاریخی از مرحوم حاج میرزا جانی کاشانی که از شهدای تهران و از خوبان آن زمان بوده است در دست احباب هست.

لکن او مردی تاجر بوده و از تاریخ نویسی ربطی نداشته و تاریخ سنین و شهور را نوشته نهایت چون مردی با دیانت بوده است نقل و قایعرا چنانکه دیده و شنیده است برآستی مرقوم داشته آن کتابرا بدست آر وقایع را از آن و تاریخ سنین و شهور را از کتاب ناسخ التواریخ و ملحقات روضة الصفا نقل نما...) علت تسمیه رساله اسکندریه آن است که میرزا ابوالفضل در مدت اقامت خود در سمرقند آنرا بنام مسیوالکساندر تومانسکی یکی از صاحبمنصبان توپخانه روس تألیف کرده - مقدمه نقطه الکاف صفحه ۴۶ . لکن بنا بر رسمی که دارند همان عملی را که با کتاب ایقان کرده اند (که در جای خود در این کتاب خواهید دانست) نویسنده تاریخ جدید با کتاب نقطه الکاف کرده .

اولاً - مقدمه آنرا از صفحه یکم تا صفحه نود و نهم یکجا انداخته .

ثانیاً - خاتمه کتابرا از صفحه ۲۳۸ تا صفحه ۲۷۳ که شامل تاریخ زندگی صبح ازل و واقعاتی است که بلافاصله بعد از کشته شدن باب روی داده تمام حذف کرده .

ثالثاً - در تمام کتاب هر جا صبح ازل بوده ننوشته .

نوشته‌هایش پیداست چیزی از آن زبان وقواعد و اصولش در نیافته، و چندی

→

رابعاً - هر فصلی یا عبارتی که بامشرب بهائیان سازگار نبوده نقل نکرده. شرح این تصرفات پانزده صفحه از مقدمه‌ای را که ادوارد براون بر نقطه الکاف نوشته اشغال کرده، طالبین تفصیل بآنجا رجوع کنند. ادوارد براون در صفحه ۱۳ همان مقدمه می‌نویسد: (مؤلف تاریخ جدید کتاب حاج میرزا جانی را بکلی نسخ بلکه مسخ کرده است، و باندازه‌ای جرح و تعدیل و تصرفات مغرضانه در آن نموده که بکلی حقیقت تاریخ دوره اولی بایه در پرده خفا مانده است). مقصود من از نقل این قسمت چند چیز است:

۱- تصرف و کم و زیاد کردن عبارات برای بهائیان کار عادی است که بر حسب اقتضا برای اثبات حرف خود بکار می‌برند، و از دروغ پردازی باک ندارند.

۲- این مسلک را بمناسبت روز، آرایش داده و پیرایش میکنند گرچه بضرر پیشوایانشان باشد، چنانکه در جدول مقایسه ایقان خواهید دید.

۳- بهائیان ناچارند آنچه در آن کتاب هست نپذیرند زیرا میرزا ابوالفضل که قوت پشت آنان است و کتاب فراید شرادست بدست میگردانند نویسنده‌اش را از خوبان و شهدا و متدینین و راستگویان معرفی کرده.

۴- چون در نقل وقایع سنین و شهور ناسخ التواریخ و ملحقات روضة الصفا را پذیرفته‌اند حق انکار قسمتهای دیگر آنرا ندارند و هر چه درباره بابت و دنباله آن نوشته‌اند باید بپذیرند، زیرا قبول بعضی و رد کردن بعض دیگر دلیل بطلان ادعای آنان خواهد بود.

ادوارد براون (مأمور سیاسی) که برای رسیدگی بعمق کار بایگیری بقبرس و عکا سفر کرده و میرزایحیی و میرزا حسینعلی را دیده و از فحوای نوشته‌هایش پیداست که نسبت بآنها روی موافقت و شاید پیروی نشان داده قسمتی از تحقیقاتش از صفحه ۷۴ تا صفحه ۷۶ بطور خلاصه چنین است:

« از آنچه گذشت میتوان یک میزان اجمالی از مقایسه بین تاریخ جدید و نقطه الکاف که اساس آن است بدست آورد. شیوه مغرضانه مؤلف اخیر (تاریخ جدید) در جرح و تعدیلات و زیاده و نقصانهای که در کتاب قدیم (نقطه الکاف) بعمل آورده نیک ظاهر و مؤید است، کم مذهبی در تاریخ دیده شده که در عرض مدت ۶۹ سال (۱۲۶۰-۱۳۲۹) مانند مذهب میرزاعلی محمد باب این همه

←

بر ریاضات مخالف صحه پرداخته ، از آن پس بکر بلا رفته و در مجلس درس

→

تغییرات و تبدیلات در آن روی داده باشد ، دو اختلاف بزرگ در عرض این مدت مابین بابیه روی داد ، و اتحاد اولیة ایشانرا مبدل بانقسام نمود ، یکی اختلافی که باعث انقسام بابیه بهائی و ازلی گردید ، دیگر اختلافی که بعد از فوت بهاءالله (دوم ذی القعدة ۱۳۰۹) مابین خود بهائیان دست داد .

بعضی به پسر بهاءالله عباس افندی گرویدند ، و بعضی دیگر به پسر دیگرش میرزا محمدعلی ، بواسطه این اختلافات اکنون بابیه بچهار فرقه منقسمند اول کسانیکه خود را (کل شیء) مینامند ، ایشان عبارتند از بابیهائی که بهمان باب وما اتی به ایمان آورده و دیگر کاری باینکه وصی او کیست ندارند ، دوم ازلیان که میرزا یحیی نوریرا وصی و جانشین باب میدانند ، سوم بهائیانیکه میرزا حسینعلی نوری ملقب به بهاءالله را من یظهره الله میدانند ، ولی گویند بعد از بهاءالله اقلا تا هزار سال ظهور جدیدی نخواهد بود ، و چون عباس بعضی از این قبیل ادعاها می نماید او را کنار گذارده برادرش میرزا محمدعلی را رئیس روحانی مذهب دانست ، چهارم بهائیانیکه گویند در فیض الله تعطیل نیست ، و دعاوی عبدالبهاء را (که حقیقت آنرا نگارنده این اوراق هنوز بطور یقین ندانسته ام کیست) تصدیق میکنند ، و خیلی عجب است که تاریخ صبح ازل و نابرداری او بهاءالله چگونه مجدداً در ماده میرزا محمد علی و نابرداریش عباس تکرار شد .

این تفرقه آخری و حقد و حسد و جنگ و جدالی که از آن ناشی شد ، به راستی که اثر خیلی بدی در ذهن این بنده پدید آورد ، چه من همیشه پیش خود خیال میکنم و از دوستان بهائی خود نیز همیشه پرسیده ام که : پس نفوذ و قوه تصرف و قاهریتی که بعقیده ایشان اولین علامت کلمه الله و از خصایص لاینفک آن است کجا است ؟ در صورتیکه در مقابل این همه نصوص «الهی» از قبل «عاشروا مع الادیان بالروح و الریحان» و «همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار» و نحو ذلك ایشان با اعضاء خانواده خودشان با ایندرجه تلخی و عداوت رفتار نمایند تا این جا حرفهای ادوارد براون بود .

و اما اکنون که سال ۱۳۸۸ قمری و ۱۳۴۷ شمسی هجری است در این طنبور نغمه هائی دیگر طنین انداز است ، یکی بنام میسن ریمی که بعد از شوقی دعوی ولایت امری کرد و فعلاهم طرفدارانی دارد ، دیگر احمد سهراب که در زمان شوقی سراز فرمان او باززد و پیروانی بنام سهرابیان در امریکا

←

سید کاظم رشتی (جانشین شیخ احمد احسائی که فرقه شیخیه باو منسوبند) حاضر می شده. پس از مرگ سید کاظم میان پیروانش اختلاف و پراکندگی پدید آمد.

گروهی ملا حسن گوهر را بخلافت پذیرفتند، و گروه دیگر بجانشینی حاج محمد کریم خان کرمانی گردن نهادند، سید علی محمدا نیز داعیه پیشوائی بر آن میداشت که گاهی کسانی را بسوی خویش بخواند و چون خود را بزهد و پرهیزکاری معرفی می نمود پاره‌ای از شاگردان سید رشتی (ملا حسین بشرویه و ملا شیخعلی) که نمیخواستند زیر بار گوهری و خان کرمانی بروند، سید علی محمد را برای قهرمان صحنه بازی خود انتخاب کردند، و ملا حسین باوی قرار نهاد که نام او را بلند آوازه کند.

برای انجام این منظور عده‌ای از شاگردان سید کاظم را انجمن کرد و گفت پس از مرگ سید ما را معلوم نیست که خلیفتی را چه کس شایسته است و این راز نهان را جز از راه مکاشفیت نتوان آشکار یافت چون این شبهدرا در ذهن آنان انداخت خود بمسجد سهله رفت^۱ و چله نشست. پس از يك اربعین بیرون آمد و گفت مرا چیزی بدست نیامد دیگر بار در مسجد کوفه چهل روز بگوشه‌گیری و چله دوم پرداخت سپس بیرون آمد و گفت مرا مکشوف افتاد که پس از حاج سید کاظم خلیفه بحق سید علی محمد است و چون سید علی محمد خود را باب علم و سپس باب بسوی امام

→ دارد، سوم در اندونزی، اخیراً جمشید معانی خود را سماء الله نامیده و بین بهائیان طرفداران زیادی دارد و این شخص مدعی است که در شب آخر ژانویه ۱۹۶۶ میلادی بمعراج رفته است.

۱- در کتاب نقطه الکاف توقف بعضی از اصحاب را برای اینکار در مسجد کوفه

می نویسد. ص ۱۰۵

گفت اورا باب وپيروانش را بابی گفتند و بهمین لقب معروف شدند .
از آن پس دسته‌های دیگری برای پیش بردن مقاصدشان اورا بهانه
کرده، ایجاد اختلاف نمودند. (تفصیل مطلب را در ناسخ التواریخ جلد قاجاریه
وروضة الصفاء ناصری بخوانید)

برای اطلاع باینکه چه باعث ایجاد این مسلک شد بیادداشتهای
گینیاژدالکورکی روسی که خود میرزا حسینعلی هم آنرا تصدیق کرده
چنانکه بعد در متن کتاب بآن اشاره بیشتر میشود رجوع فرمائید^۱.

۱- حاج میرزا جانی ضمن واقعه زنجان می نویسد « چونکه جناب حجة
(مقصودش ملا محمد علی زنجانی است) از امیر (مقصود امیر کبیر است) مأیوس
شد و دید دل اورا هیچ رحمی نیست لهذا چند کاغذ بوزرای دول خارجه نوشتند
و ذکر احوال خود را نمودند. ایشان نیز شفاعت نمودند در نزد امیر قبول ننمود
بلکه اورا نصیحت نمودند که چه معنی دارد که جمعی فقرا در بلاد شما ادعای
علم می نمایند و با علمای دیگر اختلاف علمی فیما بین ایشان واقع می باشد شما
سپاه کشی می نمائید و خود را ضایع می سازید فایده‌ای بآن ملعون ننمود
شنیدم از جمله تقصیراتی که پادشاه روس بر امیر گرفته و سبب عزل آن
شده یکی همین قتل این سلسله مظلوم بود. خلاصه بعد از آن ایلچی روم و ایلچی
روس بدیدن جناب حجة آمدند و صحبت داشتند ایشان بیان فرمودند که ما نزاع
ملکی نداریم ... ایلچی ها قدری متحیر شده سکوت نمودند زیرا که دیدند
محل حرف نیست. صفحه ۲۳۴ و ۲۳۳ نقطه الکاف». با توجه باعتراف صریح این
بابی اخلاص کیش که خود شاهد قضایا بوده خوب می توانید بصحت یادداشتهای
گینیاژدالکورکی پی برید علاوه از آنکه خود آقای میرزا حسینعلی در صفحه ۷۸
کتاب مبین ضمن لوحیکه بنام سلطان روس نوشته می گوید «یا مملک الروس ...
قد نصرنی احد سفرائک اذ کنت فی سجن الطاء (مقصودش طهران است) تحت
السلاسل والاعلال» یعنی ای شاه روس یکی از سفیرهایت آنوقت که در زندان
طهران زیر زنجیر بودم مرا یاری کرد .

منیر نبیل زاده نیز در کتاب حدیقه البهائیه صفحه ۲۰۹ می نویسد «سیاست
بقتل حضرت بهاء الله اجازه نداد...» تامی نویسد «در آن بین ها دو سال لاجل
حکمتی هجرت بسلیمانیه نمودند» .

شیخیت چیست ؟ چون ریشه این ادعارا سیدعلی محمد (چنانکه خواهید دانست) شیخیت قرار داده و از اول هم جز این ادعائی نداشته، لکن سیاست‌بازها او را روی یخ دواندند، لازم است توجه مختصری بموضوع شیخیت بشود.

این فرقه که اکنون هم عده زیادی هستند منسوب بشیخ احمد احسائی میباشند و او را بنیان‌گذار مکتب جدیدی در شناسائی مقام ولایت میدانند.

شیخ احمد مردی دانشمند و برحسب آثاریکه از او در دست است در فنون مختلفه علوم وارد بوده است. در شرح کتاب فوایدش مینویسد: (در کلمات من خطا راه ندارد، زیرا آنچه من در کتابهایم بنویسم از پیغمبر و امامان است، و آنان از خطا و لغزش و غفلت مصون هستند، و هر کس از آنها فراگیرد چون پیرو آنان است خطا نمیکند، صفحه ۳ مقدمه‌ای که بر کتاب فواید نوشته) باین شخص و پیروانش نسبت‌های گوناگون داده شده است، و روزگاری هم دامن زنان آتش‌سیاست این بیچارگان ایرانی را طعمه حریق و گرفتار قتل و غارت کردند، و پس از آنکه چرخ بابت راه انداختند، بواسطه این تازه دست از آن کهنه برداشتند، کتب سید علی محمد مانند (صحیفه عدلیه و تفسیر سوره کوثر و سوره یوسف) شاهد همین معنی است. لکن چیزی که سبب این سروصدا شد نه موضوع سخنان شیخ احمد یاسید کاظم بوده، بلکه داستان خلیفه بازی، و جانشین‌سازی، که در زیر آسمان نظیر فراوان دارد، وسیله‌ای شده تا اول بنام اصحاب احمد و کاظم، بعد بنام بابت، و کم‌کم جرئت پیدا کرده بر مرکوب امام زمانی نشسته، و از آن طرفی نه بسته او بدنام شد و دیگران بکام رسیدند.

چون نقل بعضی مطالب شیخیه با نظر اختصار منافات داشت گذشتیم، کسانی که طالب اطلاع هستند بکتب آنان رجوع کنند، لکن نکته‌ای که قابل توجه است این است، که سیدعلی محمد در ابتدای کار مقداری از سخنان شیخیه را مسخ کرده و بصورت خنده آوری در آورده و اسباب کار و مایه رونق بازارش قرار داده که اجمالی از آنرا خواهید خواند.

بایت چیست؟ - چنانچه مختصراً معلوم شد بایت مسلکی است که ابتداءً فقط در برابر مسلک شیخیت و از لحاظ رقابت با حاج محمد کریم خان که در آن زمان زعامت آن طایفه را داشته پی ریزی شد و سپس علل دیگر که دست بیگانگان بوجود آورد آنرا صورتها و نامهای گوناگون داد، تا تردیدی برای مراجعین نماند و مطلب را با دلیل بیانند. عیناً عبارات تفسیر سورة الكوثر که باب بنام سید یحیی فرزند سید جعفر دارایی نوشته نقل میشود، که ما حاصل آن نوشته‌ها اینست که او خود را از اصحاب شیخ احمد و سید کاظم دانسته، و نظر دگران را نیز بدان سوی توجه داده، و بوجود قائم فرزند امام حسن عسکری اعتراف کرده، و حلال محمد را حلال و حرامش را حرام دانسته تا روز قیامت، و مقام خود را نیابت امام دانسته، و هر کس باو نسبت وحی دهد کفرش خوانده، اینک عین عبارات کتاب تفسیر سورة الكوثر:

«ولك حق ان تفسر الكوثر بمحمد (ص) في مقام ثم بعلی. ثم بفاطمه (بعد یکی یکی ائمه را نام میبرد تا میگوید) ثم بالقائم علیه السلام في مقام الجوهرية في الباطن والظاهر، ثم ان تجعل المخاطب بقية الله وتأول الكوثر بنفسی لانها هوماء الحيوان الذي یحیی به الافئدة والقلوب والحقائق والنفوس وان ذالك لهو التفسیر القاطع والمعنی الشامخ (تا میگوید) وانك

يا ايها الناظر ان كنت من اصحاب الكاظم تعرف حكم ركن المخزون بمثل
ما تعرف اركان الثلاثة وانك يا ايها الناظر ان كنت من اصحاب الكاظم تعرف
بمثل ما انت تحتاج بوجود احد من الله بان يبلغك ما اراد ربك وانك تحتاج
بوجود سفير من امامك (تامیگوید) وانت ان ترجع الى حكم سرك ولطيف
لبك لتعلم انه لم يقدر ان يكون حامل الفيض الكليه عن الامام الانفساً
واحدة.^۱

و نیز در آن کتاب گوید - وان كنت من اصحاب الكاظم لتعلم سر-
القول وتستدل بما لا يعرف اهل البعد وان ذلك عماد الايمان (تامیگوید)
واراد الله ربك ان تثبت بتلك الايات كلمات احمد ثم الكاظم فكيف انت
تعمل ما لا تدرك ولا تشعر...»

ترجمه - و برای تو سزاوار است اینکه تفسیر کنی کوثر را در
مقامی بمحمد، پس بعلی، پس بفاطمه (و تا آخر امامها را نام میبرد) پس
بقائم در مقام جوهریت در باطن و ظاهر، و مخاطب قرار دهی بقیه الله را
و تأویل کنی کوثر را بنفس من، برای اینکه آن است آب زندگانی که
زنده میشود بآن افئده و قلوب و حقایق و نفوس، و بدرستی که این است تفسیر
قاطع و بدرستی که تو ای نگاه کننده، اگر بوده باشی از اصحاب کاظم (سید
کاظم رشتی) می شناسی حکم رکن مخزون را، بمثل آنکه می شناسی اركان
سد گانه را (چهار رکن شیخیه منظور اوست) و تو ای نگاه کننده اگر از
اصحاب کاظم باشی، می شناسی بمثل آنچه تو محتاجی بوجود یکی از خدا
به اینکه برساند بتو آنچه اراده کرده خدای تو، و تو محتاج بوجود

۱ - اشاره است بوحده ناطق که پس از فوت حاج محمد کریم خان بین شیخیه
محل نزاع شد، و حاج میرزا محمد باقر همدانی که از دانشمندان بنام شیخیه
است در مجلد دوم کتاب درة النجفیه بآن اعتراض کرده است.

سفیری (واسطه) هستی از امام خودت ، و تو اگر مراجعه کنی بحکم نهانی و عقل دقیق خودت هر آینه میدانی که قادر نیست که باشد حامل فیض کلی از امام مگر یک نفس . و اگر باشی تو از اصحاب کاظم هر آینه میدانی سر گفتار را، و استدلال میکنی به آنچه نمیشناسند کسانی که دورند، و بد رستیکه آن است ستون ایمان ، و پروردگار تو خواست ثابت کند به این آیات کلمات احمد پس کاظم را چگونه عمل میکنی تو به آنچه نمی یابی و شعورش را نداری .

ملاحظه فرمائید که عنوان حرفها و ادعا ، درست همان سخنان شیخیه است منتهی او خودش را حامل فیض کلی از امام و قائم مقام سید رشتی و شیخ احسائی (احمد و کاظم) میدانند ، لیکن بنام نیابت چنانکه باز در تفسیر سوره کوثر مینویسد :

«لقد كفر الذين قالوا ان اسم ربك قال اننى باب بقية الله بحكم من قبل من حيث لا يعلمون (تا آنکه میگوید) و اشهد انى عبدك امنت بك واعترفت بقدرتك و اشهد ان الذى ادعى بر بويتك او ولايتك او ادعى القرآن او الوحي بمثل ما حرمت للناس او ينقص شيئاً من دينك او يزيد فقد كفر وانا بريئ منه و انك شاهد على باني ما ادعيت بابية المنصوص ولا ذكرت فى الكتاب الا كلمة المخصوص»^۱.

ترجمه - تحقیقاً کافرند آنهاییکه گفتند نام پروردگار تو (مقصود خودش است) گفته من باب امام عصرم چنانکه از پیش بود (یعنی نیابت خاصه) از جاییکه نمیدانند ، گواهی میدهم من بنده توام ، بتو ایمان دارم و بقدرت تو معترفم ، و گواهی میدهم آنکس که ادعا کند من پروردگارم ،

۱- از این قسمت بخوبی معلوم میشود که اول ادعاء نیابت خاصه هم نداشته .

یا ولی خدا هستم (مقصودش امامت است)، یا ادعای قرآن یا وحی کند ، چنانکه بر مردم حرام کرده، یا در دین تو چیزی ناقص کند ، یا بیافزاید ، محققاً کافر است و من از او بیزارم ، و تو شاهدهی بر من که ادعای نیابت خاصه (باب منصوص) نکرده‌ام، و نگفته‌ام در کتاب مگر کلمه منصوص را (که مقصودش اثبات حرفهای شیخ احسائی و سید رشتی است چنانکه قبلاً گفت) ، و نیز در آن کتاب پس از نقل اخبار بسیاری درباره شرح حال ، و غیبت ، و نواب و توقیعات امام دوازدهم ، برای اثبات نیابت عامه خود و اینکه نیابت عامه بالاتر از خاصه است مینویسد :

«فاذا عرفت مقام الابواب فایقن انهم لم یبلغوا مقام الابطاعته روحی فداء بعد معرفته وان نیابته العامة لا عظم من الخاصة لانه بنفسه یوقد بالنار لحب المعرفة و طاعته و انه بعد الامر والنص احتمل ولا شك ان المنصوصین بحکمة فی غیبة الكبرى هم الذین قال الله فی حقهم وقال روحی فداء فی شأنهم فقال وقوله الحق اما قرأتتم قول الله عزوجل وجعلنا بینهم و بین القرى التي بارکنا فیها قرى ظاهرة و نحن والله القرى التي بارک الله فیها و انتم القرای الظاهرة و لا شك ان لكل حجة لا بد من سفیر كما نطق بذلك ابن خامس الامام و ان مقام ذالك الناطق بامرہ كما نزل فی الاخبار معلوم حیث قال وقوله الحق انظروا الی رجل منکم روى حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فارضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما .»

(قسمت اخیر حدیثی است که علماء به آن در وجوب تقلید از مجتهدین

استدلال کرده‌اند) .

ترجمه - «پس هنگامی که شناختی مقام باب‌ها را (یعنی نایبهای

خاص امام) پس یقین کن که آنها نرسیدند به آن مقام ، مگر بواسطه

اطاعت امام زمان جانم بفدایش ، بعد از شناختن او ، و اینکه نیابت عامه هر آینه بزرگتر و عظیم تر است از نیابت خاصه ، زیرا نیابت عامه خود بخود آتش معرفت و طاعت را روشن میکند ، و نیابت خاصه بعد از فرمان و تعیین کردن پذیرفته میشود ، و شکی نیست که مخصوصین بحکمت در غیبت کبرای امام آن کسانند که خدا در حقشان گفت و امام روحی فداه نیز در شأنشان گفت و گفته او حق است .

آیا نخواهید قول خدای عزوجل را «و قرار دادیم میان آنها و میان آبادانیهای که در آنها برکت دادیم ، آبادانیهای روشن و هویدائی» و قسم بخدا ما همان آبادانی هائی هستیم که خدا در آن برکت داده ، و شما آبادانی های ظاهرید ، و شك نیست که باید برای هر حجتی ناچار سفیر و نایبی باشد ، چنانکه فرزند امام پنجم (حضرت صادق) فرموده و مقام این نایب در اخبار معلوم است ، که چنین معرفی می شود که فرمود بنگرید بمردی که حدیث ما را روایت کند ، و در حلال و حرام ما نظر کند ، و به احکام ما عارف و بینا باشد ، پس راضی باشد که در تمام کارهای شما حکومت کند ، زیرا من چنان کسی را در کارها حکمران قرار دادم بر شما .

از این قسمت نیز روشن و معلوم شد که اولاً ادعای او نیابت امام غایب است ، ثانیاً بهمان حدیثی که مجتهدین به آن استدلال کرده اند او

۱- ادوارد براون در صفحه ۲۰ از مقدمه فارسیش بر نقطه الکاف می نویسد: ادعای میرزا علی محمد شیرازی که وی باب و واسطه بین امام غایب و شیعیان است از نقطه نظر شیخیه چندان تازگی و غرابت نداشت ، ولی طولی نکشید که میرزا علی محمد از این درجه قدم بالاتر نهاده ادعا نمود که وی همان قائم موعود و مهدی منتظر و امام ثانی عشر است ، و لقب باب را یکی از اتباع خود ملاحسین بشرویه ای داد ، میرزا علی محمد تا آنوقت در نوشتجات خود ، خود را

نیز برای اثبات نیابت خودش استدلال کرده، ثالثاً سخنانش در ابتدا با اندک تفاوت همان سخنان شیخی‌ها و ادعایش نیز همان ادعا بوده، و جماعتی که در آنوقت اطراف او بودند از این لحاظ بود که او خود را بشیخ احسائی و سید رشتی بسته بود، چون خلاف گفته‌های آنها را از او شنیدند بسیاری از دورش پراکنده شدند، و بسزای ادعای بیجای خود رسید. این نکته ناگفته نماند که شیخ احمد احسائی بنا بکتبی که از او در دست و گواه است سزاوار نیست که اینگونه سخنان نالایق و ادعاهای غلط به او نسبت داده شود، و او و اتباعش را در ردیف منکرین امام دوازدهم و معتقدین به منسوخ بودن اسلام قرار دادن و در شمار کفار کشیدن کمال بی‌انصافی است؛ کسی که می‌خواهد در صدق این سخن تحقیق کند بشرحیکه شیخ احسائی بر زیارت جامعه کبیره نوشته و سایر کتب او رجوع فرماید.

(سید علی محمد باب قائم را فرزند امام حسن عسکری می‌شناسد و منکرش را کافر میداند).

باب در تفسیر سوره کوثر بطور تفصیل شرح حال و غیبت امام دوازدهم، و فساد هائیرا که در زمان غیبتش ظاهر میشود، و دستوره‌های کتبی (توقیعات) که از ناحیه او صادر شده، و معجزاتی که در زمان غیبت از او ظهور یافته، و کسانی که خدمت او رسیده‌اند نقل میکند. میگوید کسانی که او را ملاقات میکنند در آنحال نمی‌شناسند مگر پس از جدا شدن، چنان

→ باب، و ذکر، و (ذات حروف سبعة) بمناسبت اینکه علی محمد هفت حرف است می‌خواند، ولی از این به بعد خود را قائم و مهدی و نقطه، می‌خواند. تاریخ این ادعای جدید بتصریح حاجی میرزا جانی صفحه ۲۱۲ سطر ۱۵ مصادف بود با حرکت دادن باب بقلعه چهریق که دو سال و نیم آخر عمر خود را (صفر ۱۳۶۴ - شعبان ۱۳۶۶) در آنجا بسربرد.

که مینویسد (وان الذین یقولون من الناس فی ایام غیبتہ الکبری بان الذی رأیته کذب کذب اذا کذب، ولكن اذا شاء الله لامره لامره ولكن لا یعرفه الا اذا شاء الله من بعد، ولكن من قبل كما روى بعض الناس و نقل المجلسی رحمه الله فی کتاب فلا مرد له :

وانی يوماً فی المسجد الحرام لکنت قائماً فی حول البیت شطر رکن الیمانی وقت العصر رأیت شاباً مربوعاً المعیاً شعثاً نیاکان وجهه بمثل قمیص قمر منیر قاعد اعلی الارض....

ترجمه : کسانی که میگویند در ایام غیبت کبری باینکه او را دیده‌ام دروغ است دروغ است دورغ. ولكن چون خدا خواست او را امر میکند بفرمان خودش و اکن نمی شناسد او را مگر آنگاه که خدا خواست بعد از آن. ولكن از پیش چنانکه بعضی مردمان روایت کرده‌اند و مجلسی رحمه الله نقل کرده در کتابش رد کردنی نیست: «ومن روزی در مسجد الحرام ایستاده بودم کنار خانه سمت رکن یمانی وقت عصر دیدم جوان چهارشانه (فربه)، زیرک، نورانی را که گوئی روی او چون پیرهن ماد نور بخش بود بر زمین نشسته....»

پس تا پایان حرف مجلسی را نقل میکند، و بعد از این سخنان، توقیعی را که از ناحیه‌ای در باره شیخ مفید صادر شده نقل میکند، و فریادرسپهائی از امام زمان در باره اشخاص می نویسد .

و بعد از اینها چهارده حدیث در ۱۴ مطلع در ذکر علامات پیش از ظهور و رجعت نقل میکند که باین عبارت شروع میشود :

«وانا اذا بعد ما ذكرت من قبل اذ كر اربعة عشر حديثاً في تلك المطالع

لذكر علامات رجعة و قبلها ثم بعدها.... و من بعد از آنچه ذکر کردم از

پیش ، ذکر میکنیم ۱۴ حدیث در آن مطلعها برای ذکر علامات رجعت و قبل وبعد آن...» چون بنا بر اختصار است فقط بنقل این عبارات اکتفا میشود:

«فلما یقنت بذلك فلا شک فی وجود الامام الغائب القائم المستور سلام الله علیه لو لم یکن لم ینک ما سواه وان امره ظاهر بمثل هذا الشمس فی وسط الزوال فان المنکرین من المسلمین ساقطون اقوالهم عن درجة الاعتبار لان الشک فی وجوده علیه السلام یلزم انکار قدرة القهار ومن شک فی الله انه مرتاب وامام المسلمون من فرق الاثنی عشریة فقد ثبت عندهم یوم ولادته روحی وروح من فی الملكوت الامر والخلق له الفداء وغیبه الصغری ومعجزات ایامه و آیات سفرائه و الایات النازلة فی کتاب الله و الاحادیث المرویة عن رسول الله و الائمة الاطهار و الاخبار المعمرین من الناس فی حقه بمثل ما اعتقدوا فی حکم رسول الله و لاریب فی ذلك» .

ترجمه - پس چون یقین کردی به آن ، پس شکی نیست در وجود امام غائب قائم که از نظرها پنهان است ، زیرا اگر او نباشد هیچ چیز نخواهد بود ، و بی گمان امر او مانند آفتاب در وقت ظهر آشکار است ، و قول بعضی از مسلمین (منظورش بعضی از اهل سنت است) که وجود او را انکار کرده اند از درجه اعتبار ساقط است ، زیرا شک در وجود او انکار قدرت خدا است ، و هر که در خدا شک کند مرتاب است ، و اما مسلمین از فرقه دوازده امامی تحقیقاً نزد آنها ثابت شده است روزیکه متولد شده ، و غیبت صغری و معجزات زمان خودش ، و نشانه نایبهای او و آیات قرآن و احادیث پیغمبر و ائمه ، و اخبار کسانی که در دنیا زیاد عمر کرده اند از مردم ، نزد اثنا عشریه چنان ثابت است که در باره پیغمبر اعتقاد دارند و شکی در آن نیست .

بعد از اینها بنقل اخبار زیاد به ترتیب از ائمه یکی یکی می پردازد
تا آنکه مینویسد :

«فاذا لاحظت ما نزل فيه فاعرف ان له كان غيبتان باذن الله وقد حضروا
بين طلعتة خلق لا يعلم عدتهم الا من شاء الله وان في غيبته الصغرى وكلاء
معتمدون ونواب مقربون وان مدتها قضت في سبعين سنة واربعين وعدة ايام
معدودة و ان في ذلك الايام كان نوابه روهي فداء عثمان بن سعيد العمري
وابنه ابي جعفر محمد بن عثمان والشيخ المعتمد به ابوالقاسم حسين بن روح
ثم علي بن محمد اليسمرى وانهم كانوا في غيبته الصغرى محال الامر ومواقع النهي
وان الشيعة يرجعون اليهم»

ترجمه - پس چون ملاحظه کردی آنچه درباره او نازل شده پس
بشناس برای او دو غیبت است (صغری و کبری) باذن خدا و محققاً حاضر
شدند در خدمت او خلقی بسیار، که شماره آنها را نداند مگر آنکس که
خدا خواهد، و اینکه در غیبت صغری او را وکیلهای مورد اعتماد و
نایبهای مقرب بی بوده، و اینکه در مدت غیبت صغرای او در مدت هفتاد سال
و چهل روز و چند روز به پایان رسید و همانا در آن ایام و کلا و نایبهای او روحی
فداء عثمان بن سعید عمروی و فرزندش محمد بن عثمان و شیخ مورد اعتماد
ابوالقاسم حسین بن روح و علی بن محمد بوده اند، و آنان در غیبت صغری
محل امر و موقع نهی بوده اند و شیعه با آنها رجوع میکردند.

۱- حاج میرزا جانی که (باعتراف میرزا ابوالفضل) از شهداء متدین بایه
است در صفحه ۸۶ نقطه الکاف بعنوان تصدیق این مطلب نوشته است: «حضرت
قائم علیه السلام تاریخ تولد ایشان از عدد نور میباشد که دوست و پنجاه و شش
از هجرت، می شود و بر اویتی در هفت سالگی غیبت صغری فرمودند و
حسین بن روح را نایب و وکیل خود قرار داده و بعد از حسین سه نایب دگر هم

و بعد از آن مدعیان نیابت را که بدروغ ادعا کرده‌اند نام می‌برد

→ تعیین شده و بعد از این چهار زمان غیبت کبری شده و دوره نیابت خاصه آثاری شد و نیابت خاصه نصی تمام گردید، و آن چهار باب دوره غیبت صغری که هفتاد سال مدت آن بود حجت بودند از قبیل امام علیه السلام و مؤمنین بایشان مؤمنین بائمه و پیغمبر و خداوند بوده‌اند و منکرین ایشان بشرح ایضاً ... مقصود از نقل این قسمت این است که سید علی محمد را در ابتداء امر ادعائی جز نیابت امام دوازدهم نبوده، لکن در دو سال آخر عمرش که در قلعه جهریق بود خود را شارع دین معرفی کرد، که میرزا عباس پسر میرزا حسینعلی در کتاب مفاوضات صفحه ۱۵ ذیل عنوان (حضرت اعلی باب) می‌نویسد « در میان طائفه شیعیان عموماً مسلم است که ابداً حضرت در هیچ مدرسه‌ای تحصیل نفرموده و نزد کسی اکتساب علوم نکردند... تا می‌نویسد... و تمهید شریعت و دین و آئین نمود». اولاً : حاج میرزا جانی که از فدائیان باب بوده و تاریخ نقطه الکاف را نوشته می‌نویسد (سید علی محمد سواد عربیت درستی نداشته، ص ۱۰۹ نقطه الکاف) و علی محمد باب خود را از شاگردان و اصحاب سید کاظم رشتی معرفی میکند.

ثانیاً : در صورتیکه باب تمهید شریعت و دین و آئین نمود چه شد که این شریعت و آئین او بقائش ۱۸ سال بود با آنکه : اولاً خود میرزا حسینعلی می‌گوید بین هر ظهور نباید کمتر از هزار سال باشد. ثانیاً خود سید علی محمد مدت شریعتش را از یک هزار و پانصد و یازده سال بعدد (غیاث) تا دو هزار و یکسال (بعدد مستغاث) قرار داده و میرزا حسینعلی هم در ایقان صحت آنرا اعتراف ضمنی نمود.

ثالثاً : بهائیه‌ها برای ظهور جدید و نسخ اسلام استشهاد میکنند بآیه (یدبر الامر من السماء...) و میگویند مراد از (وان یوماً عند ربك مما تعدون) در هم پیچیدن سماء ادیان است که پس از هزار سال تجدید میشود.

رابعاً : خود میرزا حسینعلی در اقدس مدت دین خود شرا هزار سال مقرر داشته. در یکجا میگوید (من یدعی امراً قبل اتمام الف سنة كاملة انه کذاب مفتر...)

و اجازه هم نداده که این فرمایش او که مدت دین هزار سال است تاویل شود. و در جای دیگری می‌نویسد : و اگر نفسی بیاید و هرچه بیاورد و هرچه

و میگوید (آنها حسن شریعی و بعد محمد نمیری و هلال کرخی و محمد بالالی
و حسین حلاج و محمد شلمغانی بوده اند که خدا آنها را عذاب کند).

→
بگوید (قبل الف سنه باطل بوده وهست ...) در جای دیگری نویسد (ان یا قلم
فاکتب علل اللوح ... من يدعى قبل اتمام الالف هذا المقام الاعز الاعظم العزيز
انه قد افترى على الله ...).

علاوه از آنکه خود میرزا عباس زمزمه هائی بعد از پدر داشت (چنانکه
از نقل صفحه ۷۴ تا صفحه ۷۶ مقدمه نقطه الکاف دانستید) که بوی ظهور تازه میداد
آیا بهائیان این دروغ عبدالبهاء عباس را بچه حمل می کنند؟ البته بهمان که
دروغهای دیگر را حمل میفرمایند؛ و در صفحه ۱۶ مفاوضات از سطر ۵ تا سطر
۱۹ پدرش را از هواداران و یگانه فدائی و مبلغ امر سید علی محمد معرفی میکند
و می نویسد (بمجرد اینکه باب اظهار امر کردند فرمودند که این شخص بزرگوار
سید ابرار است و بر جمیع ایمان و ایقان لازم و بر نصرت حضرت باب قیام
فرمودند ...).

و بعد هم حتی يك جمله ندارد که چه شد از باب کنار رفت و خود را
شارع گفت. عجب این است که پدرش را هم بی سواد و درس نخوانده معرفی
میکند.

پس بنا بر این باعتراف فرزند دل بندش دعوی من يظهره اللهی میرزا
حسین علی باطل است و افتراء بر خدا، بنا بر فرمایش خودش در اقدس. مفاوضات
کتابی است که از سراسر آن دروغ و گزاف و لاف نمایان است، اهل تحقیق
بخوانند و بدانند که داستان دین سازان چگونه است. این قسمت فقط برای
نمونه از آن کتاب نقل شد، ضمناً باید توجه داشت درباره اکتساب علوم نکردن
سید علی محمد برخلاف فرمایش ایشان از مبلغین و تابعین خود آقا (منیر نبیل
زاده قزوینی) در کتاب حقیقه البهائیه فی الدروس الابتدائیه صفحه ۲۰۲ که ولادت
سید علی محمد را می نویسد میگوید (.. از اهل علم و ثروت نبودند. تحصیلاتشان
منحصر باندکی فارسی در نزد آقا شیخ عابد مکتب دار بود...) تا در صفحه ۲۰۵
می نویسد ... قبل از خروج از چهریق حضرت باب تمام نوشتجات حتی خاتم
و قلمدان خویش را در جعبه مخصوص نهاد بوساطت ملا باقر نزد ملا عبدالکریم
قزوینی فرستاد که وی بحضرت بهاء الله برساند (دروغ است، زیرا در نقطه الکاف
خلاف این است، در زمان سید نام و مقامی نداشت، این سروصد بعد از مخالفت
با یحیی برآه افتاد).

سید علیمحمد آنکس را که باو نسبت شاعریت و وحی دهد کافر دانسته و از او بیزار است

سید علیمحمد نخست هیچگونه ادعائی جز بابت که تقریباً عبارت
اخرای رکنیت و ناطق از جانب امام است نداشته ، و کسانیرا که به او نسبت
وحی و پیغمبری دهند کافر دانسته، و از آنها بیزار است ، و خود را حافظ
و نگهبان دین اسلام و تابع قرآن گفته چنانکه در تفسیر سوره کوثر
مینویسد :

«ان الیوم لیس الحق لیکون لاحد حجة الانفسی وان الله قد اظهر امره
بشان لم یقدر احدان یتامل او یشک فیه لان قد اختار بحفظ دین رسوله
واولیائه عبده من الاعجمین .»

ترجمه - امروز حق نیست غیر از من بر کسی حجتی باشد ، چه
آنکه خدا ظاهر کرده امر خود را چنانکه یک تن نتواند در آن تأمل
یا شک کند ، زیرا خدا برگزید برای حفظ دین رسول خودش بندهای از
پارسیان را .

و باز گوید: «ولقد کفر الذین قالوا ذکر ربک ادعی الوحی والقرآن
وانتم تفترون الیوم فی الله بما لاتعلمون ولا تعقلون قل انی عبدالله مصدق
لما معکم من حکم القرآن فکیف انتم تکذبون بآیات الله ولا تشعرون .»
ترجمه - محققاً کافر هستند آنها که گفتند یاد پروردگارت (یعنی
خودش) ادعای وحی و قرآن کرده، در حالیکه شما افترا بخدا میزنید با آنچه
نمیدانید ، و تعقل نمیکنید، من بنده خدایم و تصدیق دارم حکم قرآن را،
پس چگونه تکذیب آیات خدا را بی شعورانه مینمائید، باز در همان کتاب
گوید: وانی ان انسخ حکمها ولا انسخ ابداً لم یقدر احد ان یقول
لم و بم .

تا آنجا که میگوید: وان حلال محمد حلال الی یوم القيمة و حرامه حرام الی یوم القيمة بتلك الحجة - یعنی اگرچه من ابدأ حکمی را از اسلام نسخ نخواهم کرد ، ولی اگر بکنم کسی حق ندارد بگوید چرا ، و همانا حلال محمد تا روز قیامت حلال و حرامش تا روز قیامت حرام است بآن حجّة .

تا اینجا بعضی عبارت از سوره کوثر سید علی محمد بود که خود را یک فرد از مسلمین دوازده امامی معرفی کرده و آنچه را که شیعه درباره غیبت و خصوصیات امام دوازدهم اعتقاد دارد پذیرفته ، و انکار آنها را انکار قدرت خدا و کفر دانسته .

در کتاب صحیفه عدلیه که مشتمل است بر پنج باب و قسمتی از حرف های شیخیه را زیر و رو کرده و با تصرفاتی بنام معتقدات خود که آنها را شرح داده لکن با همان روش و سبک خودش . در باب دوم می نویسد: (دوران دین مانند دوران سیر بشر است ، از نطفه تا کمال ... و آن گاه میگوید (و همین قسم نفس دین و اهل آن بقدرت الله ترقی نموده اند تا یوم ظهور حقیقت محمدیه صلی الله علیه و آله که مقام دین و اهل آن بمقام فکسونا العظام لهما ... سیده وقتبارک الله احسن الخالقین ، و از این جهت است نسخ شرایع و ملل لاجل آنکه تکلیفی که بیوم نطفه بوده هر گاه بیوم مضغه شود محض ظلم است ، و بعد از آنکه تکلیف بمقام خلق لحمیه تعلق گرفت ، بعلت اینکه تبدیلی از برای او مقدر نشده ، این شریعت مقدسه هم نسخ نخواهد شد بل حلال محمد حلال الی یوم القيمة و حرام محمد حرام الی یوم القيمة ... حفظ دین و اهل آنرا بچهارده نفس مقدس فرموده ، و بعد از آنکه اهل دین باول سنه بلوغ رسیده غیبت از برای

حجت خود امر فرموده و کل آیاتی که خداوند از لسان من جاری

فرموده معنی و لفظ آن در مقابل یک حرف از کتاب الله و کلمات اهل بیت

عصمت معدوم صرف است و کلماتی که از لسان و قلم من جاری شده

و باذن الله خواهد شد ، معادل یک حرف از ادعیه اهل عصمت سلام الله علیهم

نخواهد شد ، لاجل آنکه ایشان در مواد مشیت الله سکنی نموده اند ، و ما سوای

ایشان در اثر فعل ایشان مذکورند ، و این العلی من یدالمتناول و سبحان الله عما

یصفون ..) تا در صفحه ۱۲ عذر غلط نویسی خودش را چنین می نویسد ...

(و این که در بعضی مقامات تبدیل کلمات ، و در بعضی بخلاف قواعد اهل

سبحات جاری گشته لاجل این است که مردم یقین نمایند که صاحب این مقام

بر سبیل تحصیل اخذ آیات و علوم نکرده و حکم تبدیل را بشان بدیع و

خلاف قواعد را بقاعده الهیه راجع نمایند ، و اذن فرموده از برای هر کس

که اراده نموده قواعد الهیه را لمن شاء منکم ان یتقدم ای بقواعد الهیه

او یتأخر ای بقواعد قوم ، از انهم کانوا قوم سوء جاهلین ...) تا در آخر

این باب می نویسد ...

(و بدانکه این ظهور آیات و مناجات و علوم لدنیه از نومی است

که مشاهده نموده بآنکه دیده در رأس مطهر جناب سید الشهداء علیه السلام را

مقطوع از جسد مطهر بارؤس ذوی القربی و هفت جرعه دم از کمال حباب

دم آن جناب نوشیده ، الحمد لله الذی اشر بنی دم حجتیه) ...

نتیجه خوردن خون امام حسین علیه السلام استفراغ خونپائی است

که خود و دیگران را بضاللت کشید !!!

ضمن باب سوم که در معرفه الله و معرفه اولیائه نوشته در صفحه ۲۹

می نویسد ... (سادس معرفت نقباء است ، اقل آن یکی و اکثر آن الی

ثالثین چنانچه الآن هم هستند که در خدمت امام زمان مشرفند و ایشان اقل از طرف عینی از حضور امام عصر عجل الله ایامه محبوب نیستند و بغیر از او ناظر با حدی نیستند ...)

در باب چهارم صفحه ۳۴ که در اثبات معاد (که میرزا حسینعلی انکار کرده) می نویسد: (... وایقان بمعاد و حشر اجساد و اجسام و مقاماتی که خداوند عالم بعد از موت مقدر فرموده از جزء ایقان بمعرفت خداوند است، و هر کس جزئی از جزئیات شریعت مقدسه که تکلیف این عالم است، و حرفی از مقامات عالم آخرت که تکلیف نشانی بعد از موت است انکار نماید بمثل آن است که انکار وحدانیت خدا را نموده، و اقرار بکل شئون این عالم از معراج و مقامات منصوصه در آن، و اعتقاد بمعراج آن حضرت بجسمه و لباسه و نعله فرض و محقق است، و اعتقاد بحدیث وارده از حمیرا که ساعت معراج در خانه تشریف داشتند بل همان ساعت بجسمه معراج بملکوت سموات و ارضین فرموده فرض است) ...

وقبل از این نیز متوجه سخن او شدید که گفت هر کس ادعای وحی کند و یا در دین اسلام کم و زیاد کند من از او بیزارم.

از این مختصر معلوم میشود که بابت اساساً دینی نبوده تا اینکه دینی دیگر بنام بهائیت روی آن بنا شود و درباره این موضوع توضیح بیشتری خواهد آمد تا معلوم شود که بهائیت نیز مانند بابت پرده خیالی بیش نیست.

دروغگو کم حافظه است - با آنکه معلوم شد باب را غیر از نیابت عامه امام دوازدهم ادعائی نبود، و خود را تابع قرآن معرفی کرد، و گفت من حکمی را ابتدا از اسلام نسخ نخواهم کرد، با این حال کم کم

بیماری اندیشه و مالیخولیا ، و پاره‌ای عدل سیاسی سبب شد ، که سخنان پیشین خود را ناگفته انگاشت ، و شروع بنوشتن کتابی بنام بیان نمودم شامل بر نوزده واحد ، و هر واحد نوزده باب ، و در آن جملات نارسا و عجیبی نوشت که خود آن عبارات و جملات بهترین دلیل بیماری مغز و اعصاب او است ، و گفت باید این دستورها تا دو هزار و یکسال (بعد کلمه مستغاث) بماند ، و پس از آن هر گاه آن کسی که خدا او را ظاهر میکند ، (من ینظره الله) بیاید هر چه را نپذیرد و نسخ نماید اختیار با اوست ، و بیاید هر چه او بگوید پیروان من مخالفت او نکنند ، اما مرگ امانش نداد که آن کتاب را با خبر برساند ، و پس از نوشتن یازده باب گذشته شد ، و هشت باب آن را میرزا یحیی ملقب به ازل ، برادر پدری میرزا حسینعلی نوشت و آنرا دلیل جانشینی خود برای باب قرار داد زیرا باب گفته بود جانشین من کسی است که بیان را تمام کند^۱ برای اطلاع بیشتر خلاصه‌ای از نقطه الکاف نقل میشود :

۱- در صفحه دویست و چهل و چهار کتاب نقطه الکاف حاج میرزا جانی کاشانی مینویسد (ولهذا بعدد واحد (۱۹) از آثار ظاهر خود که طبق باطن بوده باشد از قبیل قلمدان و کاغذ و نوشتجات و لباس مبارک و خاتم شریف و امثال آنرا بجهة حضرت ازل فرستادند و وصیت نامه نیز فرمودند و نص بوصایت و ولایت ایشان فرموده و فرمایش کرده بودند که هشت واحد بیان را بنویسند .

و در صفحه ۲۴۴ می نویسد: جهة اینکه هشت واحد بیان را خود نوشته و بجهت ایشان واگذارده آن است که مردم بدانند که لسان الله واحد میباشد ، و آن جناب بنفس خود حجت مستقل میباشد ، و مراد از من ینظره الله من بعد از ایشان خود حضرت ازل میباشد لا غیره زیرا که دو نقطه در یک زمان نشاید. بهائیان از این راه ازلیها را که به پیروی میرزا یحیی ازل ، طبق وصیت سید علیمحمد باب باقی مانده بودند ، مسخره مینمایند و اهل ضلالت و گمراه میدانند ، چنانکه نعیم در جلد دوم منظومه اش مینویسد : در ازل هم کتاب او نگرید ←

تلخیص از نقطۃ الکاف

در صفحه ۱۴۰ می نویسد :

دعوتِ حاج ملا صالح قزوینی که از اصحاب مرحوم سید بودند
و مرحوم سید (مقصودش سید کاظم رشتی است) ایشانرا قرۃ العین نامیده
بودند از جمله منتظرین ظهور حق بعد از مرحوم سید بودند ... زمانی
ایشان بکربلا مشرف شدند و قرار مجلس درسی مقرر فرمودند که مردم
از پس پرده وزنان در اندرون پرده مستمع شدند و اصحاب ایشان مشغول
بزیارات و مجاهدات بودند بحدیکه قریب بهلاکت رسیده بودند و طبخ
بازار را نمی خوردند زیرا که حرام میدانستند و راه استدلال ایشان آن بود
که : حضرت (یعنی سید علی محمد) را رکن رابع میدانستند و حدیثی از
معصوم در دست داشتند که هر کس شیعیان کامل ما را سب نماید بتحقیق سب
بما کرده است و سب بما سب بر رسول الله میباشد ، و ناصبی با حضرت کافر
و نجس میباشد ، و لهذا ایشان نان از بازار نمیگرفتند ، و اول ترك
حدودی که در این سلسله واقع شد آن بود که حضرت در رساله فروع خود
نوشته بودند که از جمله مطهرات نظر آل الله میباشد و آل الله در مقام حقیقت
اولیة چهارده معصوم میباشد ، زیرا که مراد از نظر ایشان ارادة ایشان
میباشد و ارادة ایشان همان ارادة الله هست و حکم حلال و حرام موقوف
بارادة الله میباشد.

→
در سؤال و جواب اونگرید - هم در اخلاق او و مستیظ - و زیان هشت باب او
نگرید - تا میگوید - نظم احکام باب باید داد - یا جهانرا بر آب باید داد -
عجب اینستکه این شعر نعیم بر خلاف صریح گفته میرزا حسینعلی است که خود
را در کتاب ایقانش عبدقانی سید علیمحمد گفته چنانکه بعد خواهید دانست ،
در شعر نعیم اعتراف ضمنی هست که میرزا یحیی هشت باب بیانرا نوشته .

ولهذا ایشان (یعنی قرۃ العین) مدعی شدند که من مظهر جناب فاطمه
علیها السلام میباشم و حکم چشم من حکم چشم مبارک ایشان است و هر چه
من نظر نمایم ظاهر میشود ، پس فرمودند ای اصحاب هر چه از بازار گرفتید
بیاورید من نظر نمایم تا حلال شود و اصحاب چنین کردند ... تا می نویسد...
هر چه کردند باشوهرش ملا محمد صلح نماید قبول نکردند و میفرمودند
که چونکه او قبول امر حق را نکرده است خبیث میباشد و من طاهره
میباشم جنسیت فیما بین ما نیست ، لهذا همین عدم جنسیت باطنی حکم
طلاق و تفریق ظاهری است (مقصودش از ترك حدود همین است که تلویحاً
قرۃ العین را مؤدبانہ تخطئه کرده است که خود را جناب فاطمه نامیده).

سپس جریان کشتن ملا محمد تقی عموی قرۃ العین را نقل کرده
و اینکه جمعی را بنام قاتل او کشتند تا آنکه می نویسد ... (خلاصه بعد
از آن واقعه جناب طاهره نیز فرار نموده روانه بخراسان شدند. ملا محمد
هم طلاق ظاهری ایشانرا داد ، ایشان همینکه بشاهرود رسیدند بعضی از
حضرات اصحاب هم بایشان ملحق شدند ، در این هنگام جناب حاجی هم
از مشهد مراجعت نمودند ، و مضمون و جمع الشمس والقمر وفق داده و لهذا
چونکه سماء مشیت و ارض اراده قرین گردیدند اسرار توحید و سر عبادات را
از خزانه تقدیر در بساط قضا امضا فرمودند و از چهره شاهد مقصود حجاب
کثرترا مرتفع کردند و از جوهر خمر لذة للشاربین چند ساغر در دادند تا
آنکه جمعی از خود بیخود و بالجان بدیع در شجره سرور تغنیات نمودند ،
و چونکه سال سد از ظهور شمس حقیقت بود لهذا معنی (هتک الستر لغلبة
السر) ظاهر گردید سپس عباراتی درباره حدیث (ما الحقیقة) کمیل
برهم می بافد ، تا می نویسد (لاجل ضعف خلق قدری مطالب را تنزل

دادم تا خلق بتوانند ادراك نمایند ولهدا این بود سر آنکه حکم نمودم که تفسیر سوره مبارکه یوسف را بآب بشویند چونکه فوق طاقت ایشان بود . و اما فقره سیم که هتک الستر لغلبة السر بوده باشد مراد از سنه سه است که سنه ولایت تعبیر میشود و در بدشت اشجار محبتیکه ثمره عبادات ایشان رسیده بود و از شدت رسیدگی پوست را پاره نمودند و مغز دلکش ظاهر گردید)...

سپس برای پامال کردن رسوائی بدشت در صفحه ۱۵۱ می نویسد: (خلاصه احکام دین قائم علیه السلام احکام توحید میباشد که جمیع مالها مال حضرت است و جمیع مردان غلام حضرت اند و جمیع زنان کنیز آنجناب میباشد . عطا میفرماید بهر کس که میخواهد و میگیرد از هر کس که میخواهد... وزن و شوهرها را عوض میکند... و جوهر دین آنجناب توحید و معرفت و محبت میباشد و هر گاه مردم در اول ظهور قوه تحمل امر توحید را نداشته باشند ایضاً برایشان احکام حدود می نویسند تا مردم قوه بگیرند آنوقت نسخ میشود ولی در مدت رجعت حجبات کم کم مرفوع میشود)...

تا در صفحه ۱۵۲ می نویسد ... (خلاصه من بعد از آنکه رشحی از رشحات بحر احدیت را از برای اصحاب خود ترشح فرمودند در صحرای خوش فضای بدشت جمعی بیخود و گروهی باخود و طائفه‌ای متحیر و قومی مجنون و فرقه‌ای فراری شدند).

از های وهوی ایشان و از شور و سرورشان اهل آن آبادی متفکر

۱- معلوم میشود امر بی عفتی و هرزگی در بدشت باندازه‌ای بالا گرفته که خود آنها نتوانسته‌اند تحمل کنند و فرار کرده‌اند .

گردیدند که آیا این گروه چه جماعتی هستند که تا بحال چنین آثاری از احدی ندیده‌ایم، بالاخره شب بسرایشان ریختند و سنگ بسیاری انداختند حضرت قدوس خبر از این فتنه داده بودند ... و حضرات هم از یکدیگر متفرق شدند ... خبر کیفیت بدشت قدری راست و قدری دروغ در آن صفحات مازندران شهرت یافته هر کجا که حضرات میرفتند ایشانرا برسوائی هر چه تمامتر بیرون می‌کردند باذیت زیادی، بعدرا سعیدالعلمای ملعون مطلع از تشریف آوردن جناب قدوس گردیده بجاگم ساری نوشت فراش فرستادند و جناب ایشانرا بساری بردند و جناب طاهره نیز بنور تشریف فرما شدند ... و در صفحه ۲۰۰ می‌نویسد:

(در بدشت بمیرزا فرموده بودند يك فتنه‌ای از وراء این اصحاب میباشد ...)

اما جناب سیدالشهداء بعد از بیرون تشریف بردن جناب قدوس يك روز را در حرم محترم مسلح شدند ... تامی نویسد ... پس بفیروز گوه نزول اجلال فرمودند بعد از بجا آوردن فریضه بمنبر بالا تشریف بردند چنانکه عادت این بزرگوار بود که هر روز دو مرتبه موعظه می‌فرمودند و اصحابرا تربیت میدادند، و در اردوی مبارك از حکایات بدشت هیچ معمول نبود، بلکه می‌فرمودند من بدشتیهارا حد میزنم ...

سپس به بیان جریان نزاع و جدال و غارتگریها و کشتارها می‌پردازد تا در صفحه ۲۰۹ می‌نویسد: (اما کیفیت ظهور قائمیت آنحضرت آن بود که توقیعی بجهت جناب عظیم مرحمت نمودند و فرمودند (ان یا علی انا قد اصطفیناک بامرنا وجعلناک ملکاً تنادی بین یدی القائم بانه قد ظهر باذن ربه ذلک من فضل الله علیک و علی الناس لعلهم یشکرون).

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 انما اراد الله ان يبعث
 في كل امة رسولا
 يبين لهم آياته
 لعلهم يتقون
 انما اراد الله ان يبعث
 في كل امة رسولا
 يبين لهم آياته
 لعلهم يتقون
 انما اراد الله ان يبعث
 في كل امة رسولا
 يبين لهم آياته
 لعلهم يتقون

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 انما اراد الله ان يبعث
 في كل امة رسولا
 يبين لهم آياته
 لعلهم يتقون

Fac-simile of the Báb's autograph, received from Subh-i-Azal.

عکس یکی از توقیعات باب بخط خود او که بهلا شیخ علی ترشیزی
 معروف بجناب عظیم نوشته است

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 انما اراد الله ان يبعث
 في كل امة رسولا
 يبين لهم آياته
 لعلهم يتقون

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 انما اراد الله ان يبعث
 في كل امة رسولا
 يبين لهم آياته
 لعلهم يتقون

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد
 انما اراد الله ان يبعث
 في كل امة رسولا
 يبين لهم آياته
 لعلهم يتقون

Subh-i-Azal's endorsement and description of the same.

خط صبح ازل که بر پشت پاکت نوشته است

to face p. 209 of the text.

و در صفحه ۲۱۲ با آب و تاب بسیاری می نویسد که (شخصی از بزرگان و نجباء هند بعزم سیاحت آمده بود، چون بقلعه چهریق که حضرت (سیدعلی محمد مقصود است) بودند همینکه مؤمن هندی بمحل زیارتگاه که پای عمارت بود رسید بمحض اینکه دیده شوقش برخساره آنحضرت افتاد.... گریه بسیاری نمود و می گفت (انا القائم الذی ظهر) و چون او را نزد حکومت آوردند باز هم ادعای قائمیت فرمود ...

پس از این باز بعرفان بافیهای عجیب و غریب می پردازد تا در صفحه ۲۳۸ می نویسد: (اما تتمه حکایت حضرت ذکر روحی له الفداء براین منوال میباشد که بعد از شهادت حضرت قدوس واصحابش آن بزرگوار محزون بودند تا زمانی که نوشتجات جناب ازل بنظر مبارک ایشان رسید از شدت سرور چندین مرتبه برخاستند و نشستند، اما مجمل از مفصل شرح احوالات جناب ازل آن است که آن جناب از بزرگ زادگان اهل ایران هستند، و والد ایشان در نزد سلطان ایران وارکان دولت معتبر، ولی والد ایشان در طفولیت فوت شده بود، و والد ایشان بآن کوچ محترم هاشم میگوید این طفل را شما مواظبت نمائید، آن ضعیفه از بابت عظمت شأن خود اعتنائی نمیکرد، تا آنکه شبی در عالم واقعه دید که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و جناب شاه ولایت علیه السلام بمنزل او وارد شده، باجلالت قدر و عظمت شأن فرمودند این طفل را بیاورید، همینکه حاضر ساختند روی او را بوسیدند، و بدست ضعیفه دادند و فرمودند که این طفل مال ما است او را نیکو محافظت نما تا بدست قائم علیه السلام برسد، آن ضعیفه نقل کرده که در نهایت صدق و احترام آن طفل را خدمت می نمودم تا بسن ۱۴ سالگی رسید که ظهور امر حضرت گردید، و آن ضعیفه در آنسال

بجوار رحمت ایزدی پیوست ، و این حکایترا اخوی حضرت ازل که واد همان مرحومه باشد ذکر نمودند و ایشان نیز آدمی هستند با کمال و در علم توحید در نهایت مسلط ملقب بلقب بهاء سپس بشرح و تفصیل کشتن سیدعلی محمد و بعضی دیگر می پردازد و کتابرا پایان می برد .



Mirza Yahya "Subhi Aza" (1), with his sons and one of his followers, Mirza 'Abdu'l-Ahad of Zanjan (4). The oldest of the sons present is Mirza 'Abdu'l-'Ali (2), who died in Sept. 1902; the second is Mirza Rizwan 'Ali, who subsequently adopted the name of "Constantine the Persian" (3).

میرزا یحیی صبح ازل با فرزندان و یکی از اصحابش در شهر مازشوسا در حریره قزوین. (۱) صبح ازل (۲) پسرش میرزا عبد العلی (۳) پسرش میرزا رضوان علی (۴) میرزا عبد الأحد زنجان که پدرش در واقعه زنجان کشته شد.

To face p. 100 of the Introduction.

پیدایش بهائیت

پس از باب ، میرزا یحیی برادر پدری میرزا حسینعلی طبق نص کتبی او ، پیشوای تابعین وی بود ، و بدون معارضه او را بجانشینی سید علیمحمد پذیرفته بودند ، در آن هنگام میرزا حسینعلی^۱ بهاء برادر بزرگ ازل نیز جزء تابعین بااخلاص وفداکار سید علیمحمد بود ، طبق ادعا و نوشته خودش در کتاب ایقان که بعد بآن اشاره خواهد شد .

پس از اینکه بواسطه سوء قصد و تیراندازی بمرحوم ناصرالدین شاه ، آنان را از ایران تبعید نمودند ، ومدتی در بغداد بسر میبردند ، میرزا حسینعلی بطور محرمانه و بسیار سری باازل بمخالفت برخاست ، ازل متوجه شده و او را رانده و از خود دور کرد ، میرزا حسینعلی ناچار بجانب سلیمانیه رفت و آنجا در لباس درویشی در آمد و خود را درویش محمد معرفی کرد ، که شاید باین واسطه با کردهای شافعی آن سامان که بدرویشی سخت علاقمند بودند پیوسته ، و مقام شیخیت پیدا کند . (در کتاب هفت وادی که میرزا حسینعلی نوشته و در وادی چهارم مانده دست نیاز و کمک بسوی شیخ عبدالرحمن ، که یکی از مشایخ آن حوزه بوده است دراز کرده ، و عکس بهاء در همان لباس درویشی که خود را درویش محمد نامیده است نزد بهائیان موجود و در کشف الحیل نیز چاپ شده است) لکن این رنگ هم نگرفت ، و تیرش بسنگ خورد ، و چنانکه

۱- در واقعه رسوای بدشت که بی اندازه کاری عفتی بالا گرفته بوده که حاجی میرزا جانی نویسنده نقطه الکاف ، باهمه پرده سازی و مراد بازی ، از آن اظهار نفرت میکند ، لقب بهاء از طرف قره العین (زرین تاج دختر حاج ملا صالح قزوینی) به میرزا حسینعلی داده شده ، خواهر میرزا حسینعلی نیز در تنبیه النائمین این قسمت را نقل کرده - البته اهل هوش متوجه خواهند شد که سبب گرفتن این لقب چه بوده است !!!

الله أكبر تكبيراً كبيراً

الى الله المهين القبيحاً

قل كل الى الله يعودون

هذا كتاب من عند الله المهين القبيح

قل كل من الله مبدون

الى من بعدك اسم الوحد ^{لمعنى} ذكر الله

ان يا اسم الوحد فاحفظ ما نزل في المبدأ
وامر به فانك لمرابط حق عظيم

هذا كتاب من على قلم نبي ذكر الله للعالم ^{لمعنى}

قل كل من نقطة البيان ليدون

بها

Fac-simile of Şubḥ-i-Azal's transcript of the document nominating him the Báb's successor. The original was in the Báb's own handwriting.

صورت تولىع باب خطاب بصبح ازل در تنصيص بوصايت او، متن خط صبح
ال است كه از روى خط باب استنساخ كرده و براى مصحح كتاب فرستاده
است

To face p. ٣٤ (xxxiv) of the Persian Preface.

خودش در ایقان مینویسد : بسیار شب و روز را با گرسنگی و در بدری در بیابانها بسربرد ، تا ناچار شد کاغذی بمیرزا یحیی برادرش مشعر بر پشیمانی خود فرستاد ، ونوشت که آیا من مگسی در خانه تو نبودم ، پس از این کاغذ ازل او را اجازه بازگشت داد. باین مطلب دکتر کونت دوگوپینو وزیر مختار فرانسه نیز در کتاب (مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی) در صفحه ۲۷۷ اشاره کرده است .

شاهد و گواه انکار ناپذیر

پس از آنکه میرزا حسینعلی با برادرش میرزا یحیی صبح ازل که جانشین منصوص سیدعلی محمد بود مخالف شد ، و در (ادرنه) رسماً مخالفت خود را آشکار کرد جماعتی از بایان اخلاص کیش در ابطال ادعاء او و اثبات کذبش کتاب نوشتند : ۱- آقا علی محمد اصفهانی قهپیر ۲- آخوند ملا رجبعلی قهپیر که از خصیصین نقطه اولی (سید علی محمد) بوده . ۳- آخوند ملا محمد جعفر نراقی رساله بنام تذکره الغافلین . ۴- نامه هائی که سید محمد اصفهانی ملقب به (اباوحید) نوشته و این شخص بامر میرزا حسینعلی در عکاکشته شد. ۵- میرزا محمد حسین قمی . ۶- فصل الکلام که بدو زبان فارسی و عربی نوشته شده تألیف یکی از فضلاء باییه است. ۷- حاج میرزا احمد مشرف کرمانی . ۹- رساله ای در پاسخ میرزا عباس ۱۰- عزیزه خانم ، مشهور بعزّة الحاجیه دختر میرزا عباس نوری معروف بمیرزا بزرگ خواهر میرزا حسینعلی است که تنبیه النائمین را در جواب نامه برادر زاده اش عباس نوشته ، نامه عباس نزد بهائیان معروف است بلوح (حاج عمه خانم) که بر سر بیمارانشان برای تبرک میخوانند ، کتاب تنبیه النائمین اخیراً بقطع (۲۲×۱۵) بضمیمه وصیت نامه میرزا حسینعلی و

بعضی مطالب دیگر در ۱۴۴ صفحه چاپ شده و لوح حاج عمه را از مجلد دوم مکاتیب عبدالبهاء که بهائیان چاپ کرده اند استخراج و در اول آن نشر کرده اند که مقداری از آن نامه عیناً از اول تنبیه النائمین نقل میشود ، سپس بنقل خلاصه ای از تنبیه النائمین می پردازیم :

اینک عین نامه میرزا عباس

یا عمتی الحنونة: قدری در ریاض اسرار الهی سیر نما، و در حیاض فیض نامتناهی خوض فرما ، چشم بینا باید ، و گوش شنوا شاید، تأیید ملکوت الهی واجب ، و تلقین ملاء اعلی لازم، ملاحظه فرمائید که حجاب رقیقی بصر را از مشاهده منظر اکبر منع نماید ، و پنبه خفیفی سمع را از نعمات جان پرور محروم کند، صداعی عقل را از ادراک معانی کلیه بازدارد، و فقای هوش را از احساس آثار جلیله غافل کند ، رطوبتی در دماغ مزکوم را از طیب مضموم محروم نماید ، و قطره ای از سم نقیع مسموم را معدوم کند، پس ملاحظه فرما که آفتاب عالم انسان را نقاب بسیار، و جمال حقیقت را حجابات بیشمار ، حتی حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد ، چه که ضعیف البصر را نور آفتاب جهان تاب اعظم نقاب است ، و شعاع ساطع لامع اکبر حجاب (محجبه خلع العذار نقابها) . چنانچه ملاحظه میفرمائی، که انوار شمس حقیقت شرق و غرب را احاطه نموده ، وصیت بزرگواریش گوشزد اهل خاور و باختر گشته ، در جمیع مجالس و محافل عالم، ذکر اسم اعظم شمع انجمن است ، و کمالات و عظمتش چون آفتاب روشن ، با وجود این اکثر اهل ایران هنوز در خواب غفلت بی پایان مستغرق ، با وجود آنکه مشرق این نیر تابان خطه ایران بود ، و مطلع این بدر منیر اقلیم طهران (فیا حسرة علی الغافلین من هذا الفضل العظیم) اغیار هشیار

گشتند و یاران بخواب تغافل گرفتار ، باید اهل آن اقلیم باقلب سلیم و خلق عظیم ، در فرح مبین مبعوث شوند ، وسکان آنسامان باکمالروح وریحان ، و سرور و حبور بی پایان ، در جهان یزدان محشور گردند ، و کف زنان و پای کوبان نعره (یا بشری) بفلك اثير رسانند ، که الحمدلله از منبت سدره مبارکه اند ، و از مغرس دوحه رحمانیه از مطلع بدر منیرند ، و از مشرق نیر فلك اثير ، ولی صد هزار حسرت که از این موهبت بی خبرند ، و در زاویه غفلت مستقر ، اگر چه این از سنن الهیه است : (ولن تجد لسنة الله تبديلا) اهل بطحا سراج محمدی را در صدد اطفاء بودند ، و معالم احمدی را در تهیه امحا ، اهل جلیل که هموطن حضرت روح بودند برسد باب فتوح برخاستند ، اگر نفحات روح بخش روحرا از مرور بر بقعه مبارکه نپی نمودند ولی در شرق و غرب منتشر شد ، و اگر رائحه طيبة گلستان الهی را از عبوق در وادی طوی باز داشتند ، ولی در شمال و جنوب دنیا متضوع گشت ، سبحان الله این چه سری بود و این چه حکمتی بود که بیگانگان آشنا شدند و آشنایان بیگانه ، سید قرشی محروم ماند و بلال حبشی محرم گشت ، قسم بجمال قدم که عنقریب سلاله اهل ایران طیش آباء را فراموش کنند ، و از فرط عیش در جوش و خروش آیند ، که باین نسبت مشرفند ، و باین منقبت مبجل مستغرق بحر عنایتند ، و ملحوظ بنظر عاطفت. (باری ای عمه مهربان) خفتگانرا بیدارکن و بیپوشانرا هشیار ، بی خردانرا بعقل و دانائی دلالت نما ، و افسردگانرا بشعله محبت الله و نور معرفه الله ، یعنی این جام موهبت را خود از دست ساقی عنایت بنوش و بنوشان ، و این شهید هدایت را از معدن حلاوت بچش و بچشان ، چون جمال رحمن را مدت سجن طهران و زندان واغلال

گران منتهی شد ، و یاران بشرف مثول فایز شدند ، چه عنایت و الطاف در حق آن عمهٔ مهربان مبذول فرمودند ، در ایام عراق و چه در سایر بلاد و چه در این سجن اعظم تا اواخر ایام صعود ، چون جمال قدم‌ذکر آن عمه را میفرمودند آثار عنایت از چهرهٔ مبارک ظاهر میشد ، آن الطاف را فراموش مکن ، و آن نعمهٔ الهی را از گوش هوش برون مفرما ، الحمد لله موج بحر عنایت را مشاهده نمودی ، و آن تبسمهای جان‌افزا را دیدی ، و آن بیانرا شنیدی ، و آن شهد حیات چشیدی ، بگو چگونه دل بریدی ؟ .

(ای عمهٔ مهربان) از انصاف مگذر آن عنایت را بروایتی تبدیل منما ، و آن موهبت را بحکایتی از دست مده ، آن ماء معین را بغساق و حمیم مبادله مفرما . و آن عذب شراب را بوهم سراب مقایسه مکن ، آن بدر منیر را بشیء حقیر موازنه منما ، آفتاب حقیقت بظنون نفوس خفاش طبیعت مستور نماید ، و لعاب عنکبوت اوهام بر روی تابان جمال رحمن پرده نکشاند .

رایت یزدان است که مرتفع در قطب جهان است ، آیت سبحان است که مشرق از افق امکان است

(سپس بر جزخوانی و عبارت پردازیهای خنک و نامربوط «چنانکه عمه‌اش بآن اشاره کرده» می‌پردازد، و پدرش را از همهٔ انبیا بالاتر و معارض با تمام سلاطین و دول معرفی می‌نماید ، تا آنکه میرزا عمویش را (یحیی صبح ازل که پدرش خود را مگس و پشهٔ خانهٔ او معرفی کرد) سخت‌مورد حمله قرار میدهد و مینویسد:)

... باوجود این، نفوس پر خمولیکه بذاتها محتاج مربی و محافظ

و معین هستند ، چگونه توانند که مربی آفاق گردند ، و فائز بر اهل میثاق ،
لا والله (ذات نا یافته از هستی بخش - کی تواند که شود هستی بخش) مریض
طیب نگردد ، و ناتوان پزشک دانا نشود . در قرآن میفرماید (یدعو من
دون الله ما لا یضره و ما لا ینفعه ذالک هو الضلال البعید ، یدعو لمن ضره
اقرب من نفعه لبئس المولی و لبئس العشیر) . انصاف باید داشت ، از نفسی که
در تربیت اولاد و عیال و آل عاجز مانده ، چگونه امید تربیت اهل آفاق
نمائیم ، آیا در این قضیه ذره ای شبهه و تردید است ؟ لا والله شما در نهایت
تصدیق و اطلاعید و میدانید که چگونه است ، باز امر را بر خود و بعضی
مستور میدارند و مشتبه می نمایند .

(ای عمه عزیزه) ابناء برخی از مدعیان که خویش را مربی کل
می خوانند و قطب فلک اعظم می شمارند ، به این بقعه مبارکه پناه آوردند
و بقدر وسع خویش رساله ای در ایمان و ایقان خود و استدلال بر امر مبارک
و بطلان مادون مرقوم نمودند و به خط خودشان در نزد امه الله خدیجه
سلطان موجود ، ولی از حرکت و روش و تربیت قسم به تربت مبارکه چنان
مخجول و در نزد بیگانه و خویش چنان شرمسار و ملول می شدم که ایشان
را مجبور به رجوع نمودم ، حال ملاحظه فرما چون معین از منبع مخلوط
بطین یعنی آب از سرچشمه به گل آمیخته بود چگونه شفا بخشد و سبب
حیات گردد . (فاعتبروا یا اولی الالباب) آیا انصاف است که بقطره کدره
از بحر حیات و عذب فرات محروم شد ، و به شراره ای از آفتاب جهانتاب
محبوب گشت ، لا والله ، لا والله ، لا والله .

(ای عمه فطنه) قسم بمطاف ملاء اعلی که در فطانت و ادراک و عقل
و هوش تو بر دیگران که مدعی قطبیت جهان رحمان هستند امتیاز و رجحان

داری ، طفلی را که شما در آغوش مهر و محبت تربیت نموده بودید از هر جهت مشابهت بسایر برادرانش نداشت و مناسبت قبول نمی کرد .

(ای عمه خانم) گیرم که بعضی لسان عرب ندانند و فصاحت و بلاغت نشناسند و بصحیح و سقیم کلام در آن زبان پی نبرند ، از این جهت امر برایشان مشتبه شود اشعار فارسی از قصاید و غزلیات و مثنوی که در دست است کفایت است ، بالله این چه حمیت و غیرت بر حضرت است که چشمها را ناینا نموده و گوشه‌ها را ناشنوا ، سبحان الله این چه سری است . آخر بعد از صعود حضرت اعلی روحی له الفداء تا بحال چه آثار قدرتی و بزرگواری از ما دون حق نمودار شد که حجاب از مشاهده شمس حقیقت گشت ، با وجود آنکه حضرت اعلی روح العالمین له الفداء نص صریح میفرماید (ایک ایاک ان تحتجب بالواحد البیانیة فانه خلق عنده) و واحد بیانی ۱۸ نفر حروفات حی و نوزدهم خود آن حضرت است ، ملاحظه کنید میفرماید ، بمن و حروفات من محتجب مشو ، و ایمان خویش را بر اقرار و اقبال مامعلق منما ، و از جمله حروفات جناب قدوسند که بنص بیان سیزده واحد مرآت در ظل او هستند .

(ای عمه مهربان) قدری در ریاض بیانات حضرت اعلی روح الوجود لمظلومیته الفداء سیر و سیاحت نمائید ، و بعضی از ابواب بیانرا قرائت و تلاوت فرمائید ، و تعمق و تفکر کنید که در مواقع متعدده ، در مراتب و شؤون و حقایق مرایا چه بیان میفرماید ، تا حقیقت حال چون آفتاب واضح و مشهود گردد .

(یا عمتی) الی متی تستغرق فی الرقاد ، و تضطجعی فی المهاد ، فاستیقظی من الهجوع و التزمی الخضوع و الخشوع ، تالله الحق ان الشمس

قد بزغت، وان السحاب قد فاضت، وان الارياح قد هاجت (وان الارض قد اهتزت، وربت و انبتت من كل زوج بهيج) لو استمعت باذن واعية ، فوالله لسمعت نقرات الناقور من الملاء الاعلى فى ذكر ربك الابهى ، هل يغنيك الغدير عن بحر النمير، او يغنيك نعيب الغراب عن سفير العقاب ، او ينفعك طنين الذباب عن هدير الوراق ، او يحميك محتظر الهشيم من جنود عرمرم العظيم او يشفيك ويرويك السم النقيع وسراب البقيع عن الداء الشديد والعطش فى قفر بعيد ، لا وربك المجيد الذى انشا الخلق الجديد وانعم بالبصر الحديد لكل عبد منيب ذى قلب سليم وخلق عظيم . (ع ع)

پاسخ نامه ميرزا عباس (عبدالبهاء)

(تنبیه النائمين)

در برابر نامه آقای میرزا عباس ، عزیزه خانم عمه اش که از آثار قلمش پیدا است که از برادرش (میرزا حسینعلی) هم داناتر و پخته تر بوده تا چه رسد به برادرزاده ، رساله می نویسد و نام آنرا تنبیه النائمين (بیدار کردن خوابیدگان) میگذارد .

چون رساله مفصل است و بنای ماهم بر اختصار ، لذا از مجموع آن مختصری انتخاب میشود ، طالبین تفصیل که علاقه مندند از حقه بازیهای دین سازان ، و مکنندگان خون نادانان آگاه شوند ، به اصل رجوع فرمایند .

بسم الله العزيز المستعان

اتانی کتاب احسب انه هو السحر، لکن دون موقعه السحر، قوه باصره دانش وهوشیاری ، و غره ناصیه بینش و بزرگواری ، نامه مشکین آمه عز ورود بخشود ، وغبار ملال از صفحه خاطر اندوه پزوه زدود ، حیدابر آن

شیوه رضیه که اوقات خود را صرف چون منی نموده، و زبان بنصایح مشفقانه گشوده‌اید.

ولی از مضامین آن که محتوی برخی کنایات و استعارات بود خواستم صرف نظر نمایم، دیدم تسامح در جواب، عند الخلق معاتب و عند الخالق معاقب خواهم بود، لهذا بنحو اختصار مطالبی نگاشته و ارسال داشتم، تا بدانید که از بدو ظهور این امر الی کنون با همگان همراه، و از سرایر و ضمایر هر یک خبیر و آگاه بوده‌ام، خدمت بزرگان این سلسله علیه رسیده، مطالب مکنونه و مآرب مخزوننه از آنها شنیده و فهمیده‌ام، که الی کنون اغلب از آن مطالب بمنصه بروز و ظهور رسیده و خواهد رسید.

اگر از دیگر کسان قضایای دیگری بینم یا بشنوم، چون روایت، پیش درایت، یا اجتهاد مقابل نص صریح است.

(عندلیب آشفته تر میگوید این افساندر را). اینکه نگاشته بودید (قدری در ریاض تلقین ملاء اعلی لازم) ندانستم این ریاض اسرار الهی کیست، و این حیاض فیض نامتناهی نامش کیست؟ اگر مقصود خود آن نور چشم است خوب است صریح مرقوم دارید اگر چه عبارات شما دلالت دارد که از جانب خود ادعائی ندارید، زیرا که نفس کامل جامع صفات کمالیه اینگونه الفاظ بی معنی و عبارات غیر مربوط بیکدیگر را نمینگارد و بر آنها استدلال نماید.

.... ای کاش من مورد خطاب نبودم، ولی چون کتمان حق نمودن موجب خذلان است و سبب غضب قادر منان (فانما ائمه علی الذین یبدلونہ) ناچار باید آن مطالبیکه تا کنون در پرده خفا مانده کشف غطا نمایم، تا هر بصیری چاه را از راه باز داند، و هر ضریری خود را بصیر نخواند که گفته‌اند:

اهل البيت ادرى بما فى البيت .

جناب میرزای ابوی که از بدایت عمر که بحد بلوغ رسیده بواسطه فراهم بودن اسباب و گرد آمدن اصحاب ، اشتغال بدرس و اهتمام بمشوق داشته آنی خود را از تحصیل مقدمات فارغ نمیگذاشت .

پس از تحصیل مقدمات عربیت و ادبیت بعلم حکمت و مطالب عرفان مایل گردیده که بفواید این دونایل آیند، چنانکه اغلب روز و شب ایشان بمعاشرت حکما و مجالست عرفا و درویشان مشغول بود، و وقتیکه صور اسرافیل ظهور دمیده شد (مقصود ادعای باب است) از جمله اشخاصیکه قبول این امر خطیر کردند ایشان بودند که باغایت علوایقان و نهایت اطمینان قلاده متابعت صاحب بیانرا برگردن نهاده برای همه قسم جانبازی مهیا بودند ، چنانکه در قضیه بدشت باجمعی اصحاب^۱ در خدمت جناب طاهره بوده (یعنی قره العین) و لقب بهاء از آن مطهره معظمه شنوده، و باین لقب ممتاز و سرافراز گردیده ، بعد از مراجعت از بدشت و ختم جنگ قلعه شیخ طبرسی همواره شبانه روز بمعاشرت اصحاب عرفان و یقین اوقات را مصروف داشته ، و همیشه بذر خیال ریاست و هوای سلطنت در اراضی دماغ و دل میکاشتند، از همانوقت ایشانرا سودای جهانگیری در دل و هوای گردون سریری در سر بود ، گمانش اینکه اگر بشاه ایران زیانی رساند ، زمانه اورا بسریر سلطنت مینشانند ، مدتها این خیال خام را در تنور خاطر میپخت، بعد از چندی کریمخان مافی را که از زمره اصحاب بود خواست،

۱- برخلاف ادعای پسرش میرزا عباس که آقا جانش را امی و درس ناخوانده معرفی میکند.

۲- قضیه بدشت همان است که در ماده بجان یکدیگر افتاده و کسی نا... نماید تا دهاتیها آن درندگان پرده حیارا سنگ باران کردند !!

و این مطلب را با او در میان آورده ، بعد از مبالغه بسیار پنجاه تومان نقد واسب و شمشیر و پیشدو خود را بخان مافی داده ، و او را برای انجام آنکار نافرجام مأمور نمودند ، و لابد در سرسر و عده باو داده و شاید در صورت قبول نمودن او را تهدید بقتل کرده ، آن شخص نیز از خوف جان و با بطمع مال و منصب نقدینه واسب و شمشیر را گرفته و خفياً بجانب استامبول گریخت ، چون جناب میرزا دیدند به آن مقصود نائل نشدند ، محمد صادق تبریزی را که از مؤمنین بیان بود ، و مدتها در خدمت جناب عظیم تربیت یافته ، و جانی برای قربانی برکف داشت ، او را خواسته و بدین مطلب تحریص نمود. باین عنوان که حضرت ثمره (میرزا یحیی) در اجرای این قضیه مصرند ، و حال آنکه کذب محض و افتراء صرف بوده ، بلکه بعد از اطلاع منع صریح فرمودند و جناب میرزا نپذیرفتند ، بالجمله او نیز کمر جلادت بسته که گوی سبقت از همگنان رباید ، و بالجمله آن بیچاره را برای قربانی فرستاد ، و شد آنچه شد .

اگر ندیده‌اید البته شنیده‌اید که آن فتنه بزرگ ، بر سر اهل بیان چه آورد ، و چه سوزنده آتشی افروخت ، که هر که باین اسم منتسب بود سراسر همه سوخت ، بس بزرگوارانیکه بخاک مذلت افتادند چون جناب عظیم (ملا شیخعلی) و جناب خان و میرزا قربانعلی و سلیمان خان و میرزا سلیمان قلی و امثال ذلك قریب هشتاد نفر^۱ بدرجه شهادت فایز شدند .

و چه اموال کثیره به نهب رفت و خانه‌ها خراب شد ، این اول بذر نفاق و فتنه‌ای بود که جناب ابوی کاشتند. پس از اشتعال نایره فساد ، حاشا

۱- میرزا حسینعلی بهاء باین مطلب در ضمن خبریکه آنرا تحریف و درایقان نقل کرده (راجع بهری) اعتراف نموده .

کرده و بگردن دیگران گذاشتند ، و بالجمله در آن تراکم امواج ظلم بسی رؤسای سلسله بزرگسلسله رفتند ، از جمله اشخاصیکه برای حبس ابدی به انبار دولتی بردند ، یکی جناب ابوی بودند . پس از چندی مکث در محبس ، محترمه‌ای که در میان طائفه بر همه برتری داشت قدم‌همت در میدان شفاعت گذاشت و برای خلاصی ایشان از کثرت بذل مال و تصدیع نساء و رجال میرزا آقاخان صدر اعظم را تعجیز نموده خلاصی ایشان را گرفته بشرطی که از این حرکات غیر مرضی منهی ، و از مملکت ایران منفی باشد ، این بود که جناب ابوی پس از خلاصی از حبس بجانب بغداد روانه شدند ، چندی در آن سرزمین اقامت نمودند ، و اغلب ایام را بمصاحبت احباب و مطالعه بیان و مجالست اهل ایقان بسر برده ، گویا از کلمات حضرت نقطه (میرزا علی محمد) بغلط چنین فهمیدند که معاد و حشری و ثوابی و عقابی غیر از این عالم نیست ، و هر چه هست در این نشأه است (باین معنی در ایقان تصریح کرده است) این توهم باطل را نیز ضمیمه خیال فاسد خود که داعیه ریاست و برتری بود کردند و حال آنکه این مطلب مخالف نص بیان و مباین اقوال و احکام تمام انبیاء و اوصیاء و مؤمنین و موحدین و اهل ریاضت است ، جمیع هادیان سبیل و انبیاء و رسل بحشر و نشر متفق بوده و هستند .

(بعد از آن شرحی بغلط بودن آن عقیده استدلال می‌کند و مینویسد که این اعتقاد صاحب بیان نیست) بالجمله در آن مدت اقامت بغداد بواسطه آن سودائیکه در سرداشت بعضی عبارات که مولد بغاوت و طغیان بود در کشف رازهای پنهان از ایشان بروز نمود ، چون بعضی از مؤمنین طبقه اول بیان طاقت این اباطیل را نداشتند ، اندک اندک آنرا بسمع

حضرت ازل رساندند ، و حضرت ازل برایشان متغیروزبان توبیخ و تغیر و ملامت گشودند ، و فرمودند در این قلیل زمان ، خلق بیان را خواستی از مبدء دور کنی ، و قضیه سامری بظهور رسانی . جناب ایشان نیز بواسطه کشف مآرب باطنی ، بجانب سلیمانیه و اطراف آنجا با اسم عزیمت هزیمت فرمودند ، پس از وصول بآن سامان بخیال ریاست خواستند بامردم آنجا آمیزشی نمایند و طرحی تازه ریزند ، مسلک عامه معلوم است خاصه اگر ادا آن مرز و بوم ، جناب میرزا چون خواستند مسند ریاست بگسترانند ، بگوش هر يك يس بخوانند ، اول عبارت قدح و طعن را از میان برداشته بهمین نهجی که در خلافت خلفاء اعتقادی عامه است هر يك را بجای خود گذاشته و مخالف این رأی را کافر دانسته سهل است بلکه عبدالقادر جیلانی را بر آیت مودعه سبحانی علی عمرانی ترجیح داده ، ابوحنیفه را بر حضرت صادق ، و هادی بالله را بر امام علی النقی خلعت مزیت بخشیده ، حتی یکی از موثقین از خود ایشان شنیده که حضرت صادق سبب گمراهی و تفرقه و اضلال امت حضرت خیر الانام و مایه اختلاف مذهب اسلام شده ، و جعفر کذا برا بر آن حضرت ترجیح داده ، و حال آنکه در دین اسلام اگر کسی یکی از شهدای مقرر آنرا انکار کند کافر است چه جای آنکه یکی از مرایا و اوصیای نقطه فرقانرا انکار نماید ، چون در آن اوان برخی صاحب خانقاه بودند مانند شیخ طه و . . . باین جهت رنگی که ایشان ریخته بود نگرفت چندی در آن دیار بتحصیل علوم غریبه پرداخت و روزگاری بسختی و مشقت میگذراند تا به تنگ

۱- خود میرزا حسینعلی در اواخر کتاب ایقان این مطلب را بطور سربسته و اجمال نوشته چنانکه بعد در متن کتاب بآن اشاره خواهد شد و مقصود از مصدر امر

آمد و عریضه‌ای بطرز مناجات خدمت حضرت ثمره عرض کرد که آن نسخه در پیش اغلب بیانین ضبط است که در اواخر آن عرض کرده (و کیف از ذکر مامستنی من بدایع قهرک و لو امع بطشک اما کنت حمامة بیتک، او بقامن بیداء صمدیتک او بعوضه من بر از لیتک فبعزتک قد جفت عظامی وانهدمت ارکانی) یعنی چگونه ذکر کنم آنچه بمن رسیده است از قهرهای تازه، و سختیهای آشکار تو، آیا کبوتر خانه تو، یا مگسی در صحرای بی نیازی تو، یا پشهای در بیابان از لیت تو نبودم؟ سوگند بعزتت که استخوانهایم خشک و ارکانم در هم ریخت.

و بالجمله آنکه از باب انابه داخل شد و تائب گردید تا آنکه حضرت هم عفو فرموده ایشانرا طلبید و سرکارهای نخستین گذاشتند. یا بن الانصاف از حق مگذر کسی که در کمال ذل چنین عباراتی عرض نماید آیا سزاوار است که لوای غوایت افرازد، انشدکم بالله قائل این کلمات

→ در آنجا بدلایلی که در این کتاب توجه خواهید فرمود میرزایحیی ازل برادرش بوده معذک در کتاب بدیع صفحه ۳۷۹ مینویسد علت و سبب اعظم کدورت جمال ابهی از میرزایحیی والله الذی لاله هو این بوده که در حرم نقطه اولی روح ماسویه فداه تصرف نمود، با اینکه در کل کتب سماوی حرام است و بیشرمی او بمقامی رسیده که مخصوص، زوجات خود را در مکتوب حرام نموده معذک دست خیانت و تعدی بحرم مطهر ملک علام گشوده (فاف لوفائه) و کاش بنفس خود قناعت مینمود بلکه او را بعد از ارتکاب خود وقف مشترکین نمود و جمیع اهل بیان شنیده و میداند سیئات او را. تا اینجاسخن میرزا حسینعلی بود در کتاب بدیع - اکنون خوانندگان این کتاب پس از توجه باین گونه نسبتهای رسوا که هر یک بدیگری میدهند بحال دین سازان واقف خواهند شد و مقصود از حضرت ثمره همان میرزایحیی ازل است، وقف مشترکین را را که بر برادرش عیب گرفته خودش بواسطه اینکه برای زنا غرامت مالی تعیین کرده پذیرفته و دستور اجرا داده است.

با قائل (اقیلونی اقیلونی لست بخیر کم و علی فیکم)^۱ چه تفاوتی دارد اگر آن عبارات از روی صدق و بیان واقع بوده مخالفت بعدرا بچه حمل نمائیم ، اگر دون صدق و خلاف واقع بوده چنین کسی چگونه رئیس امم تواند بود، علم الله که عیناً مشاهده مینمائیم یوم الحسرة و یوم الساعه را که آن نور چشم ، با کمال ندم ، بین یدی الله واقف ، و بانهایت اسف بوده باشد ، بالجمله همینکه بر سر کارشان آمدند و مستقل شدند باز آن مطالبی که مکنون خاطرشان بود اندک اندک خواستند صورت بگیرد و وقوع آنرا موقوف بفراهم آوردن مقدمات دانستند. اول اینکه بجمیع ولایات ارسال رسائل کردن و جلب قلوب نمودن، بعضیرا بوعده و برخی را بوعید. ثانی اینکه باب مرادۀ اصحاب را بر روی حضرت ثمره بستن، ثالثاً بعضی بیانیین را که اول طبقه بودند چون حاجی سید محمد اصفهانی و حاج سید جواد و ملا محمد جعفر کاشی و ملا رجبعلی و امثال ذلک را که این ادعا در گوششان کصیر الذباب بود جلب قلوب نمودن و هدایا فرستادن، چنانکه همان اوقات ملا محمد جعفر کاشی شرحی به ایشان نوشتند که من از آن جناب کلماتی میشنوم ، نمیدانم بچه حمل نمایم ، ایشان در جواب بخط دیگری که گویا خط آن نور چشم باشد شرحی نوشتند و در اطراف آن بخط خودشان مشروحاً مبنی بر انکار و استغفار عباراتی نوشته اند که اگر شخص عاقلی بخواند متحیر میماند که قائل اینگونه عبارات چگونه مدعی این شئونات میشود، چنانچه صورت لوح پیش مهجوره موجود است ، ارسال خواهم داشت . همچنین جواب آقامیرزا محمد هادی قزوینی که مشتمل بر انکار است. رابعاً جمع-

۱- این عبارت از طریق اهل سنت و شیعه هر دو از زبان ابی بکر نقل شده که بر منبر گفت و معنی فارسی آن این است: مرا واگذارید، مرا واگذارید من برای شما نیکو نیستم در حالی که علی در میان شما باشد .

آوری بعضی از قلاش و او باشهای ولایات ایران را که در هیچ زمان بهیچ پیغمبری ایمان نیاورده، و جز آدم کشی کاری نیافته، و غیر از مال مردم بردن بشغلی نشتافته، با آن ادعای حسینی کردن، این اشرار را بدور خود جمع نمودند، که از هر نفسی که غیر از رضای ایشان نفسی برآمد قطع کردند، و از هر حلقی حرفی در آمد بریدند، و اصحاب طبقه اول که اسامی ایشان مذکور شد از خوف آن خونخواران بعزم زیارت اعتاب شریفه به کربلا و نجف هزیمت نمودند، سید اسماعیل اصفهانی را سر بریدند، و حاج میرزا احمد کاشی را شکم دریدند، ابوالقاسم کاشی را گشتند و در شط انداختند، سید احمد را به پیشدو کارش را ساختند، میرزا رضا را بسنگ مغزش را پراکندند، میرزا علی را پهلویش را دریدند، و بعضی را روز روشن میان بازار حراج پاره پاره کردند، چنانکه بعضی اصحاب را این حرکات فاسخ اعتقاد گردید، تا سید عباد رزاز از دین عدول کرده، و این بیت را انشاء نمود که خاصه و عامه در محافل میخواندند و میخندیدند و میگفتند

ما هر چه شنیده ایم حسین مظلوم بوده نه ظالم !!

(اگر حسین علی مظهر حسین علی است)

هزار رحمت حق بر روان پاک یزید)

خامساً۔ مکمل این مقدمات جمع کردن تمام توقیعات و نوشتجات حضرت نقطه (سید باب) و خطوط بدیعه او بود، و همچنین جمع کردن نوشتجات خودش، آنچه را دلیل بر اظهار عبودیت و خضوع خود و اقرار بروصایت حضرت ثمره بود، در هر ولایت و پیش هر کس بود الواح صادر نمود که حضرت ازل جمیع خطوط و توقیعات حضرت نقطه را خواسته اند، تا همه را جمع آوری کردند، از جمله نوشتجاتیکه در ولایت بوده است

والدۀ آقا میرزا محمد علی را با خودش و خدمتکاری بتهران فرستادندویک
بقچه از نوشتهجات را با کمال خوف مخفیانه حمل کرده و آوردند ،
وما بقی آن نوشتهجات که بقدر دو یخدان بود خود حمل کرده بتهران
آورده حضرات برداشتند خدمت ایشان بردند، سراین مطلب و جمع آوری
توقیعات را غالباً ندانستند، لیکن مردمان بازکوت البتہ میدانند چه فایده
داشته .

اولاً - مداومت به آن آیات تا ملکه برایش حاصل شود که اگر
اراده نماید بهمان سبک بتواند چیزی بگوید .

ثانیاً - آن کلمات زدخلق نباشد که اگر مقابل با کلمات خودش بگذارند
صحیح از سقیم فرق داده شود .

ثالثاً - آن خط بدیع بالمرّة مفقود شود و خط خودشان جلوه
نماید .

رابعاً - اتم و اہم مقصود از جمع این توقیعات این بود ، کدا حکمی
که مخصوص برولایت و وصایت حضرت ثمرہ است ، از میان خلق مرتفع
شود، و از این قبیل نوشتهجات و احکام در دست اهل بیان نباشد ، کہ بیچارہ ہا
پس از شنودن ادعای انی انا اللہ حیران و سرگردان در وادی جہل لاعلاج
از تصدیق ایشان باشند .

بالجملہ پس از جمع نوشتهجات بمرام خود نازل شدند و مدت ہا
مشغول مطالعہ و مشق آیات نویسی بودند ، باوصف این مقدمات چہاراً
مخالفت آغاز نکردند مگر سرّاً و کمال ادبدا نزد ثمرہ منظور میداشتند،
کہ تا اذن جلوس نیافتہ هیچ وقت در حضور حضرت نمی نشستند ، حتی
از شخص موثقی شنیدیم کہ او حکایت میکرد از حاجی عبدالغفار و آقا

محمد کاظم اصفهانی، که شبی در بغداد کهنه بخانه‌ای که میرزا موسی ولد حاجی میرزا هادی جواهری پیشکش ایشان کرده بود خدمت ایشان رسیدم، بعد از خوردن گز اصفهان و نمودن بعضی سؤالات و طول انجامیدن صحبت شام خواستند. ما خواستیم برخیزیم، ما را نشانند و شام آوردند، خورش آوردند سبزی قورمه بود، جناب ایشان قدری خوردند یکمرتبه با کمال تغیر سر بر آورده با ناظر متغیر شدند که این بوی پیاز چیست، مگر شماها منع شدید حضرت ثمره را نشنیده‌اید؟ ناظر گفت بسر شما این خورش پیاز ندارد، شاید کارش بوی پیاز میداده، فرمودند که در خانه‌ای که حضرت تشریف دارند چرا باید بوی پیاز وارد شود، اگر شام برای حضرت نبرده‌اید البته نبرید و شام نخوردند، تا تدارک خورش کردند، آنوقت شام خوردیم، که اینقدر مراعات می‌کردند (قضیه دیگر) بخاطرم رسید محض تنبیه غافلین که از خواب بیدار شوند مینویسم و الا برای من تفاوتی ندارد زیرا که هر دو از یک دوحه‌اند، الا آنکه کتمان از حق نباید کرد، و آن اینست: پس از سفر بدشت روزی جناب ایشان حضرت ثمره را در همین خانه دعوت کردند، منم جوان بودم برخاسته در نهایت خدمتگذاری تدارکی دیدم و منتظر بودیم که تشریف بیاورند، در این اثنا جناب ابوی شما رسیدند عیال ایشان که کمال و جاهت را داشت، با عیال برادر مکرم مرحوم^۱ حکیم، هر دو دست از آستین در آورده خودی آراستند و لباس های فاخر پوشیدند، با کمال نزاکت منتظر حضرت ثمره بودند که جناب ایشان آمده و آندو را با آن صباحتی که داشتند آرایش داده دیدند،

۱- این حکیم همان است که میرزا حسینعلی بامر گنیزادالکورکی روسی او را مسموم کرده، بیادداشتهای دالکورکی رجوع شود.

فرمودند شمارا چه شده که هر دو خود را آرایش داده مشاطگی کرده‌اید، اگر حضرت تشریف بیاورند بهر يك از شما ميل نمايند بر ما حرام میشود، تا تشریف نیاورده‌اند شما لباسهای خود را تغییر بدهید، حضرات فوراً برخاسته وضع را تغییر دادند. قضیه اعجب از این، زمانی که والد آقا میرزا محمد علی برای بردن نوشتجات حضرت آمده بود حکایت کرد، که روزی جناب ایشان یعنی باب بزرگوار آن نور چشم، امر کردند که سلطان خانم همشیره شمارا لباس فاخر پوشاندم، و آرایش دادم فرمودند بپر خدمت حضرت ثمره، و از زبان من عرض کن که این کنیزی است سالهادر دامن خود پرورده‌ام، اکنون برای خدمتکاری آنحضرت فرستاده‌ام، استدعا دارم که منتهی برجان من گذاشته او را بکنیزی قبول فرمائید، منمبم او را برداشته خدمت حضرت بردم، و ایشان مشغول بنوشتن بودند، پس از چندی سر بر آورده نگاه بما فرمودند، و فرمودند که سلطان خانم فرزند من است، با اطفال من هیچ تفاوتی ندارد البته او را برگردانید، زیرا که الی کنون آن حکم جاری نشده است، هر وقت خدای خواست جاری خواهد شد^۱. ما مراجعت کرده فرمایشات حضرت را به ایشان رساندیم^۲.

۱- از عبارت (آنحکم جاری نشده) پیدا است که تصرف در زنان خویشاوندانی که اسلام حرام فرموده برای بایان و بهائیان آزاد است چنانکه میرزا حسینعلی نیز در اقدس مادر و زن پدر را فقط حرام دانسته.

۲- از اینگونه وقایع نباید تعجب کرد چه آنکه واقعه بدشت و آن پرده دریاها نمونه‌ای از تجویز اشاعه مسلك اشتراکی و آثار مزدکی است که شرح آنرا در کتاب نقطه الکاف نوشته در صفحه ۱۵۵ می نویسد (آنجناب «مقصودش ملا حسین بشرویه است» هر روز دو مرتبه موعظه میفرمودند و اصحاب را تربیت میدادند و در اردوی مبارک از حکایات بدشت هیچ معمول نبود بلکه میفرمودند من بدشتیها را حد میزنم...) در واقعه بدشت آقای میرزا حسینعلی خود جزء بایان و از فدائیان نقطه اولی بوده چنانکه قبلاً گفته شده.

سؤال می‌نمایم با آنکسیکه شمارا خلعت وجود پوشانیده ، از این قضا یا چه می‌فهمید ؟ گویا از سه حال بیرون نباشد : اولاً - یا باید جناب ایشان بحضرت نقطه ایمان نیاورده محض هوای نفس داخل شدند ببینند چه خبر است. یا اول ایمان آورده باشند بعد بواسطه حب جاه یا معاشرت با طبیعین نکول کرده و مرتد شده . یا باید نعوذ بالله این ظهورات را دروغ و پیغمبران را بی‌اصل و خدای را لغو و دین و ایمان را باطل فهمیده !؟

و چه قدر شبیه است اقوال و افعال قبل و بعد ایشان بآن روضه‌خوان اصفهانی که گفت: حرخبیث ملعون را در ابر حضرت گرفت . یکی از پای منبر گفت آقا حر داخل شهدای کربلاست چرا میگوئی ملعون ؟ ! گفت ای ملعون من آن حر قبل از شهادت را میگویم .

ولی مطلبی که مشهور آفاق گردید قضایای واقعه در عراق عرب بود که از شرارت آن غولان آدمکش قاطبه اهالی آنمرزو بوم و کلیه ولایت روم بتنگ آمده ، خواستند آن ننگ را از اسلام محو نمایند ، که اهالی آنسرزمین چندی مرفه‌الحال باشند، این بود که به اتفاق دولتین آنریشه فساد را از زمین کنده ، و بجانب اسلامبول راندند . غیر از این مطلبی که ذکر شد در کدام وقت مجلسی آراستند ، و ایشان را برای محاوره و مناظره ملتی در آن انجمن خواستند؟ در چه روز برای اقامه دین بیان قیام کردند، که آن نور چشم این مطالب را اظهار میدارد، اگر اظهار کمالات و عظمت در قهوه‌خانه بغداد نشستن، و شرب دخانیات کردن است ، پس اغلب اهالی بغداد دارای عظمتند ، گویا ورود میرزا ملکم‌خانرا در آن ملک از خاطر محو کرده‌اید ، که پس از ملاقات و طی آن مقالات، و اظهار بعض شعبده و نیرنجات ، متحیر و مات مانده ، بخیالش که نیرنجات این مشعبد ،

مؤید صورت گرفتن خیالات او است ، خدمت حضرت ثمره رسیده و بعرض
 رسانید آنچه دیده بود ، بعد عرض کرد که ورود و وفود این مرد بزرگ
 دریچه‌ایست برای ورود خاص و عام ، و اعظم نتیجه‌ایست بجهت قبول
 قاطبهٔ خلق ، مصلحت در این است که بلطایف الحیل او را بسوی خود
 خوانیم ، بیچارهٔ غافل از اینکه ملک را چون خودش نیز داعیهٔ ریاست
 عامه بر سر ، و خیال سلطنت تامه در خاطر است ، حضرت چون دانستند
 که در بروز نیر نجات ملک مات وفانی شده و منکر آیات سبحانی گردیده
 است ، فرمودند مرا در این مطلب فکر و تأملی لازم است. روز دیگر ساعتی
 از آفتاب گذشت دیدند جوابی نرسیده ، عریضه در این باب عرض کردند
 جوابیکه از حضرت ثمره رسیده مضمونش این بود که تو آیات الهی را
 چون شعبده و نیر نجات ملک شمردی ، و سراپای وجود خود را بشر اشاره
 در قبضهٔ اختیارات اوسپردی (آنگاه پس از بیانات دیگری برای اثبات
 بی اساس بودن ادعای میرزا حسینعلی و مذمت عباس مینویسد) آیا شما
 کتمان حق کرده‌اید یا من ؟ شما دعوی انار بکم الاعلی کرده‌اید یا من ؟
 شما سبب هلاکت نفوس مقدسه که هر یک ارکان دین بودید شده‌اید یا من ؟ شما
 محرك ابالیس فتنه و فساد بوده‌اید یا من ؟ ... (بعد عین توقیعی را که
 در این کتاب گراور شده « الله اکبر تکبیراً » و بعض توقیعات دیگر را نقل
 میکند پس می نویسد) و مقصود از اسم نور که رتبهٔ حسینی است و آن
 مخصوص آنحضرت است^۱ و اگر دیگری این دعوی را نماید بدیهی
 است که نزد عقلا عاقل و باطل است ، از کس شنیده نشده است الا از

۱- مقصودش حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام است که در متن کتابش
 اثبات کرده .

حسین میلانی تبریزی ، و از جناب والد ماجد آن نور چشم ، که این ادعا کرد بدون برهان ، برهانی که در طبق آن ادعای خود داشت دو چیز بود یکی مسمی بودن با اسم حسینعلی ، دیگری فرستادن دستمال خون آلود برای امت الله ، و تعزیه نهنه من غریبم را در آوردن بود ، دیگر کس ندانست آن خون که بود ، و برای چه بود ، کدام تیرسه شعبه برایشان رسیده ، و بکدام از اعضای ایشان زخم وارد آمده . باری اینها همه گذشته ، ولی از ادعائیکه کرده بودید نمیگذرم ، و آن این که نوشته‌اید سینه را هدف سهام احزاب ساخت - کی ؟ کجا ؟ چه وقت ؟ تا در بغداد بودند ، توسط حاج امین بی دین مال مردمرا تصاحب نموده و از طرف دیگر الواح بدیعه ایشان بتوسط سلمان نامسلمان ، بشیراز و یزد و کرمان

۱- خوانندگان با ایمان اکنون چند کلمه‌ای هم از جریان امر جمال قدم !!! یا این سلمان نامسلمان بشنوید . نامه‌ای است که میرزا حسینعلی بسلمان نوشته و در مجموعه الواح چاپ مصر سال ۱۳۳۸ قمری ، ۱۹۲۰ میلادی درج است : (ایسلمان احزان وارده قلم رحمن را از ذکر مقامات احدیه منع نموده ، مقرر عزرا نسبت بخل داده‌اند ، و باطراف نوشته‌اند که شهریه ما را قطع کرده‌اند ، ردالت و پست فطرتیرا ملاحظه کن برای جلب زخارف از ناس و افترای بجمال قدم اینگونه مفتریاترا باطراف نوشته و فرستاده‌اند با اینکه تودر آنجا بوده و دیده که ابداً این عبد شهریه این قومرا بجشم خود ندیده ، و آنچه هست در بیرون قسمت شده بهر نفسی داده میشود ، مع ذلك محض تضييع امر الله این قسم معمول داشته‌اند که شنیده‌ای ، قسم بجمال قدم که اول ضری که بر این غلام وارد شد این بود که قبول شهریه از دولت نمود ، و اگر این نفوس همراه نبود البته قبول نمی‌کردم ...) توجه فرمائید حرص و آزار این مدعی خدائی تاحدی بوده که از جیره و پولیکه به تبعید شدگان میداده‌اند و او خود نیز جزء آنها بوده ، کش میرفته و بآنها نمیداده تا ناله شان بلند شده و از جمال قدم باراذل امم شکایت برده‌اند !!

←

واصفهان و کاشان و تهران و جمیع ولایت ایران میرسید ، دست تکدی دراز و دهان بحرص و آذرباز نموده ، وقت مراجعت کول بار او چون کشکول درویشان ، از پخته و نپخته ، و دوخته و نندوخته ، از ما کول و مشروب و ملبوس خراسان الی تبریز مملو ، ولبریز بود ، از اشر به و حلویات یزد مینوشید ، و از البسه و حریرهای یزد و کاشان و خراسان می پوشیدند ، از رنگ وحنای یزد و کرمان می بستند ، و از خربوزه و گز اصفهان می خوردند و میشکستند ، سهامی غیر از به و سیب و گلابی اصفهان دیده و صمصامی جز پشمک و نقل بید مشک یزد شنیده نشده ، که بآن سینه مبارک رسیده باشد .

عزیزا این عبارت از برای چه و که مینویسید ، در صورتیکه میدانید از بدو ظهور این امر از سراپروضا میر آگاهم ، در معضلات مسائل دین با

→

برای مزید اطلاع که نه جمال قدم در کسی نفوذ داشته و نه کسی باو ایمان ، این قسمت را نیز از کتاب (اشراقات که چند نامه است) از ایشان بشنوید :
یا جلیل علیک بهائی و عنایتی انا امرنا العباد بالمعروف و هم عملوا ماناح به قلبی و قلمی اسمع ما نزل من سماء مشیتی و ملکوت ارادتی لیس حزنی من سجنی و ماورد علی من اعدائی بل من الذین ینسبون انفسهم الی نفسی و یر تکبون ما تصعد به زفراتی و تنزل به عبراتی - ای جلیل بر تو باد بهاء و عنایتم بندگانرا امر کردم بخوبی و آنها کاری کردند که دل و قلم من نالان شد ، بشنو آنچه از آسمان مشیت و ملکوت اراده ام فرو می آید ، اندوه من از زندان نیست و آنچه از دشمن بر من وارد شده ، بلکه از آن کسانی است که خود را بمن نسبت میدهند و مرتکب کارهایی میشوند که ناله ام بلند و اشکم جاری است ..

می گویند جمع نقیضین محال است لکن از معجز آقای بهاء امکان پذیر شده ، هم خدائی و نفوذ و تصرف در امکان (بقول خود و پسرش) و هم گریه و زاری از مخالفت بندگان - ای بیچاره کسانی که خود را اسباب بازی اینگونه بی انصافها قرار میدهند !!

کدامیک از علماء نجف و کربلا انجمن کرده و از روی برهان سخن راندند .

تو بودی در سپاهان باشکر شاد قلم شاپور میزد تیشه فرهاد

(تا آنجا که می نویسد) تو خود در اوایل این اوراق اسامی اشخاص را نوشته که دعاوی من یظهري داشته اند و دعاوی آنها باطل بوده ، پس این ادعا هم باطل است . نقطه بیان در احکام فرموده اند که ما حکم نجاست را از نطفه برداشته ایم که در نطفه من یظهر حکم طهارت جاری شود، و در تعلیم اطفال فرموده اند اطفال را چوب نزنند شاید من یظهر در میان آنها باشد ، و قتی که این احکام را در کتاب بیان فرمودند این من یظهره الله مردی سی چهل ساله بود .

(تا اینکه در پاسخ سرزلفی که میرزا عباس از میرزا یحیی عمویش نموده که زن و فرزندانش شیر بودند مینویسد):

اگر در وجود شخص عیب و منقصتی باشد ، دفع و رفع او لازمتر است ، تا کسی که به او انتساب دارد ، سالهای دراز ، جناب ابوی شمارا مرض فتق ملازم رکاب بوده ، و ریشه دست شاهد حضور و غیاب ، و از خود نتوانستند دفع و رفع کنند. (و در کتاب سیاحت نامه ابراهیم بیگ نیز تصریح باین مطلب شده است) .

چگونه امراض مزمنه نفسانیه عباد را مداوا کنند .

طیب یدای الناس وهو علیل

و سالهای سال جمال قدم و ملیک وجود و عدم مقتوق و بادست مرتعش بسر بردند . و حال آنکه بدلائل عقلیه و نقلیه ثابت میشود ، که شخص

نبی و وصی که مظهر حق است باید از معایب و نقائص صوری و معنوی بری باشد، نه اهل و عیال او، چنانچه غالب انبیا و اوصیاء مبتلی بودند به اهل و عیال بد.

کسیکه بعد از پنجاه یا شصت سال تربیت و اطلاع بر مقدمات و تتبع دواوین فصحاء و ادباء و محشور بودن با عرفاء و حکماء، ضمیمه را بظای اخت الطاء نوشته که الآن در دست است هر که انکار دارد بیاید بنمایانم، چنین کسی دعوی من یظهري میکند بدون برهان. گاهی میگوید با حضرت نقطه قرار داده بودیم يك چندی احکام بیان در پرده خفا بماند، آنوقت طلعت قدم از افق عدم ظهور نماید، گوساله های باغ وحش هم این دعاویرا با آنهمه تباین، و تضاد قبول کرده و صدقنا گفته، کسی نیست از این مدعی بپرسد قرار داد شما با حضرت نقطه در کجا اتفاق افتاد؟! یا للعجب از حمقای زمان که مشک را از پشک نشناسند، ملا محمد زرنندیرا که شاعر ماهر بود و اداشته بودند اشعار خوب ساخته باسم ایشان کرده بود، والا این منظومات مهمالات که از طبع مبارک خودشان صادر شده مایه سوائی است، اوصاف ذمیمه رذیله، خسیسه نفسانی است که بمقتضای وقت باشکال مختلف بروز دارد.

گاه حرص و گاه شهوت گاه آز

گه غراب و گه خروس و گه گراز

(سپس در اثبات امر ازل بنقل الواح پرداخته و بطلان ادعا و کفر میرزا حسینعلی را مفصل مینویسد تا در صفحه ۱۰۱ میگوید):
بالجمله وصیت نامه ای است از پدر بزرگوارت، لازم شد برای بیدار شدن عبادالله از خواب غفلت بنگارد: ..

(و بعد شهادت ظاهر و باطن این نقطه حزن آنکه ایقوم طلعت ازل سلطان است بر اهل سموات و ارض ، باوقائم است ارکان بیان ، من اطاعه نجی و من تخلف هلك ، بر کل اهل ارض واجب است اطاعت ایشان بهر قسم که رضای مبارک ایشان است ، بشناسید قدر این طلعت باقی را ، او صیکم یا عباد بما وصیکم الله من قبل ، بان بقیة الله فی تلك الايام هی طلعة النور و بقیة المنتظر الذی یظهر فی المستغاث حق لاریب فیها انا کل منتظرون... ان الذین قالوا فی حقی دون ما سمعوا منی اولئك حشرات الارض و ما لهم من شعور) ... (سپس می نویسد) غافلین را ملتفت یک نکته دقیقه از این وصیت نامه می نماید ، و بقیة المنتظر... کل منتظرون ، نمیدانم با این تصریح صحیح که بقیة منتظری که در مستغاث که دو هزار و یکسال دیگر است ظاهر میشود حق است بدون شك ... مقصود کیست ؟ اگر حضرت من یظهر است پس دیگر این ادعای من یظهری چیست ؟ و اگر دیگری است پس او کیست فاعتبروا یا اولی الالباب...)

... این مختصری بود از مفصل بیان حاجیه عمه خانم که آبروئی

برایشان گذاشته .

۱- درباره عکا که آقای میرزا حسینعلی و پسرش آنجارا سجن اعظم برخ اغنام و دیگران میکشند . مختصری از زبان ادواردبراون که مأمور رسیدگی و کمک بکار آنها بوده و بانهایت پرده پوشی این شکافرا وسعت میداده بشنوید: صفحه ۹ مقدمه فارسی نقطه الکاف :

(روز ورود بعا در منزل یکی از تجار عیسوی منزل کردم، پس از آن یکشب هم منزل یکی از محترمین بهائیان، و روز دوم پسر بزرگتر بهاءالله عباس افتدی (که اکنون معروف بعبدالبها است) آمدند و مرا از آنخانه حرکت داده بقصر بهجت که نیمساعتی خارج عکا واقع و مسکن شخصی بهاءالله بود منزل دادند. فردای آنروز یکی از پسران کوچکتر بهاءالله وارد اطاق من شده از من خواهش

←

(گزیده این گفتار)

کلیاتی که از این گفتار اجمالا استخراج میشود بشرح ذیل است :

۱- آقای میرزا حسینعلی دگران را بکشتن شاه واداشته و خیال سلطنت داشت .

۲- بواسطه این اندیشه خطا بسیاری از بایان را بکشتن داد ، و خون آنها برگردن اوست ، و باکشتن دیگران مقام بناحق و ناسزاوار را بدست آورده .

۳- بر میرزا یحیی وصی نقطه اولی کافر و مرتد شد .

۴- برای پیشرفت کار خود از هیچگونه دورویی ، و بی انصافی ، و دروغگوئی ، کوتاهی نداشته زیرا میگوید حضرت صادق مسلمانهارا گمراه کرده و ابوحنیفه و جعفر کذاب از او بهتر است .

۵- پس از ارتداد خودرا پشه و مگس خانه میرزا یحیی نام نهاده .

۶- باینکه پشه خانه ازل بوده باوی نفاق ورزیده و نهانی مردم را بسوی خود میخوانده ، و هر کس مخالفت میکرده بدست افراد اراذل او را میکشته .

۷- گفته های خودرا در وقت اقتضا انکار میکرده .

۸- اراذل و او باش را دور خود جمع کرده بود ، و با دست آنها کرسی

جمال قدم برای خود ساخته است .

→

کرد که همراه او بروم ، من نیز دنبال او روان شدم و از اطاقها و ایوانها و گذرگاههای بسیار که فرصت نگاه کردن بآنها نداشتم عبور کردیم تا بیک ایوان وسیع مفروش بخاتم کاری مرمر رسیدیم ، راهنمای من در مقابل یکپرده قدری مکث نمود تا من موزه های خود را از پا در آوردم پس از آن داخل تالار وسیعی گشتم ...) بعد شرح گفتگوهایش را با او نقل میکند .

در سبب این مصلحت و ایجاب و بجهت کرمیت و این
 بیخودم و در این زمین شما صد و بیست و یک نفر
 یعنی نوزده نفر از شما و بیست و یک نفر از شما
 بعضی و عدد و بیست و یک نفر از شما
 و صد و یک نفر از شما و بیست و یک نفر از شما
 بیست و یک نفر از شما و بیست و یک نفر از شما
 و صد و یک نفر از شما و بیست و یک نفر از شما
 بیست و یک نفر از شما و بیست و یک نفر از شما
 و صد و یک نفر از شما و بیست و یک نفر از شما

این است که در این زمین شما صد و بیست و یک نفر
 یعنی نوزده نفر از شما و بیست و یک نفر از شما
 بعضی و عدد و بیست و یک نفر از شما
 و صد و یک نفر از شما و بیست و یک نفر از شما
 بیست و یک نفر از شما و بیست و یک نفر از شما
 و صد و یک نفر از شما و بیست و یک نفر از شما
 بیست و یک نفر از شما و بیست و یک نفر از شما
 و صد و یک نفر از شما و بیست و یک نفر از شما

در سبب این مصلحت و ایجاب و بجهت کرمیت و این
 بیخودم و در این زمین شما صد و بیست و یک نفر
 یعنی نوزده نفر از شما و بیست و یک نفر از شما
 بعضی و عدد و بیست و یک نفر از شما
 و صد و یک نفر از شما و بیست و یک نفر از شما
 بیست و یک نفر از شما و بیست و یک نفر از شما
 و صد و یک نفر از شما و بیست و یک نفر از شما
 بیست و یک نفر از شما و بیست و یک نفر از شما
 و صد و یک نفر از شما و بیست و یک نفر از شما

و بسلام صلیقت اینها میخوانند خانه کعبه را و خراج مبارک حضرت رسول
 را که انبیا را خوب کنند و جمیع انبیا را برادر صدابند و مکتوبه
 و فرز اول نه باب را بستند ختم و نه ایها اولی از اول نود نه مال که
 اندر شدم تا آنکه کتاب باب شان بدست من آمد نفیسم بر اینم
 چه کتاب بیان را از رسید محمد گرفته بود در نزد مختصر از علماء
 گفت نیست هم ببینید باوجود این نوشته اند حضرات را
 حدک فرزند پدر فرزند و نفیر اینم شما در ادب
 گفتید همان عرفان را بعد از از شایسته نیز این است و بعد مطلع خواهید
 شد البته مکتوب سویر در شان امید دارم و در باب طوالت در این

پسر که او ندارد نشان از پدر

تو بیگانه خوانش مخوانش پسر

معلوم میشود آقای میرزا عباس هم در کشتن با بیان اخلاص کیش

دست کم از پدرش ندارد .

این میرزا رضاقلی همان است که حاجیه عمه خانم هرجا در تنبیه

النائمین نامش را برده او را سلام الله علیه گفته .

۹- بدست آن مردمان پست بی ایمان گروهی از بایبان با اخلاص را کشته .

۱۰- بواسطه کارهای او مردم از بابت نفرت کردند و یزید را بهتر از او گفتند.

۱۱- فتق و ریشه دست رفیق همیشگی او بوده .

۲۲- دختر خود را برای میرزا یحیی فرستاده که با او همبستر شود.

۱۳- باندهای بمیرزا یحیی بدگمان بوده که میترسیده در زن او طمع کند از آنجهت گفت زنش زینت کرده پیش او نرود (چنانکه در صفحه ۳۷۹ کتاب بدیع علت نفرتش را از میرزا یحیی همین عمل گفته)

۱۴- چون دینی نداشته شیفته شعبده ملکم و منکرات آیات سبحانی شده ، و میخواست بنام دین از راه شعبده مردمان را بفریبد .

۱۵- اینقدر ضعیف النفس بوده که بآیدن شعبده ملکم دینش را از دست داده .

۱۶- حضرت ثمره (میرزا یحیی) گواهی داد که میرزا حسینعلی حکم دین و شعبده را یکسان میداند .

۱۷- خواهرش ادعای رجعت حسینی او را دروغ و غلط دانسته .

۱۸- غیر از گزوپشمک و به و گلابی تیری بر بدن او نیامده و جائی از او خون آلوده نشده ، و تمام نالدهای کتبی و شفاهی او دروغ و حقه بازی بوده .

۱۹- نالدهای مظلومیت و دستمال خون آلود، ساختگی و دروغ و تعزیه نهدن غریبم بوده برای فریب دگران بنام دین .

۲۰- بصریح حکم نقطه (سیدعلی محمد) میرزا حسینعلی من یظهره الله

نیست پس تمام ادعاهای او با درهوا و غلط بوده زیرا بر پایه دروغ استوار شده .

۲۱- بهاء بر حسب اعتراف خواهرش یا کافرو مرتد شده یا آنکه از اول دین نداشته .

۲۲- بعد از سالها کتاب خواندن باز درست نمی نوشته .

۲۳- اشعار دیگرانرا بنام خودش نشر میداده .

۲۴- هر روز بر حسب اقتضا رنگی بخود میگرفته .

۲۵- با آنکه در وصیت نامه اش خود را بنده و تسلیم ازل معرفی کرده آخر باو کافر میشود و گفته خود را تکذیب میکند . و...

برای یافتن مختصر اطلاعی از عبارت پردازیهای میرزا عباس درباره اینککه کل عالم تسلیم جمال قدم شده، و تکذیب آن از ناحیه عمه خانم، و اینککه علیرغم ادعای عبدالبهاء حباب هم باروح و ریحان باخود بسر نمی بردند سهل است، بلکه بر سر جدال و کینه توزی هم بوده اند. عین خط آقای عبدالبهاء که به آواره (قبل از برگشتنش از این مسلك) نوشته است از نظر تان میگردد:

طهران - حضرت آواره علیه بهاء الله الابهی ، محرمانه محرمانه
محرمانه ع.ع. ای ثابت ثابت، اغبرار میان شما و جناب باقراف و جناب امین
سبب تزلزل امر الله در طهران خواهد گشت، و ثابتین مایوس و محزون میشوند،
و متزلزلین مسرور و امیدوار میگرددند، و محرکین جسور و بیباک میشوند،
حتی بعضی از متزلزلین حقی طهران مژده بمتزلزلین سری در ارض
مقصود (حیفا و عکا) داده اند، که بسبب کدورت مابین ثابتین عنقریب
نقضی در تهران میدان خواهد گرفت، در آنجا ناقضان که آشکارند بسیار
از این خبر شادمانی مینمایند، این کدورت شماها از تحریک مفسدین طرفین

است و این قضیه بدرجهٔ حالیه نخواهد ماند، این دایره توسعه خواهد یافت، زیرا که مفسدین سری در نهایت کوششند، و امرالله در خطر عظیم خواهد افتاد و یحیائیهها میدان خواهند گرفت، واحباء از انظار بکلی خواهند افتاد، (انی اعلم مالا تعلمون) و مؤسس این فساد در اصل چند نسوان، بعد بعضی رجال نیز منضم شده‌اند، و خود را در پرده ستر نموده‌اند، و غرض شخصی دارند، و از عبدالبهاء اغبرار دارند که چرا عبدالبهاء مقاصد آنها را مجری نداشت، در نهایت تحریر کند عنقریب ظاهر خواهد شد، باری این قضیه خطر است، خطر است، خطر هولناک است و چارهٔ این الفت و یگانگی میان شما واحباب است، البته صد البته بوصول این نامه باحضرات الفت نمائید و همدل و هم افکار گردید، و شما در اکثر مجالس سورهٔ غصن را بجهت احباء بخوانید و ترجمه نمائید و جمیع را بر ثبوت بر میثاق بخوانید و شبها هر متزلزلی سری علی الخصوص نساء را دفع نمائید، والا در نهایت خطری عظیم، و همچو بفکر شریف نرسد که جناب امین و یا باقر اف شکایتی از نفسی نموده‌اند، نه بروح جمال مبارك قسم ادنی کلمهٔ نسبت بنفس ننوشته‌اند ولی این علم و فراست عبدالبهاء است.

باری منتظر آنم که تلغرافاً بشارت اصلاح دهید، جناب باقر اف جان فشانی بسیار تا بحال نموده، حتی مصارف سفر آمریکا را فی الحقیقه او تحمل کرده، و تا بحال فلس واحد انتفاعی نداشته، مگر آنکه جناب امین باوقرض نفعی داده و این قرض دوثلثش را خود باقر اف تقدیم نموده، زیرا هشتاد هزار تومان چندی پیش املاک تقدیم کرده، املاک را امین بهشتاد هزار تومان بخود باقر اف فروخت، بعد من چهل هزار تومان آنرا به پسر خود باقر اف بخشیدم، ماند چهل هزار تومان

جمع دین او مابین پنجاه هزار تومان است ، ولی منفعت داخل است ، من میخواهم منفعت را برگردانم ، حقیقت مسئله این است که محرمانه بشما مرقوم میگردد ، گوش به بعضی حرفها ندهید ، محرمانه است .

عبدالبهاء عباس

تأیید گفته‌های عمه خانم

آقای میرزا حسینعلی در کتاب ایقان در (ص ۲۱۰) خلاصه مسافرتش

را بسلیمانیه ضمن گله از ازلی‌ها چنین مینویسد :

۱- نکاتیرا که در این نامه باید توجه داشت: ۱- آواره (عبدالحسین یزدی که برگشت و کشف الحیل را نوشت) مبلغ نامی و امین صندوقدار کل و باقراف بازیگر یگانه معرکه است که بر سر پول جنگشان شد . ۲- از بهائیهها پول میگرفته و میگیرند و بنفع آقا در جریان رباخواری و سود نفع اندر نفع میگذاشته و میگذارند . ۳- نفوذیرا که دلیل حقیقت امر گرفته‌اند معلوم میشود در طبقه اولشان هم یافت نمیشود . ۴- بطوری از بایبها وحشت داشته که کاملا دست و پای خود را گم کرده و بالتماس افتاده . ۵- دستگاهی را که با آن آب و تاب بعمه‌اش معرفی کرده که عنقریب دنیا را مسخر میکند چند زن آنرا متزلزل کرده‌اند بطوریکه آقا خود را گم کرده .

خوانندگان این نامه خود دقت فرمایند نکات بیشتر خواهند یافت مانند غلط ادبی (شماها) بجای شما ، و اینکه طرفین مفسدند (یعنی بایبها و بهائیهها) و متوجه باشید که این تزلزل وقتی بوده که سر رشته بدست میرزا عباس سیاستمدار بوده و مبلغین زبردستی چون آواره و صبحی و نیکو و آقا جمال و نظائرشان (که همه برگشتند) داشته‌اند، پس مطمئن باشید که امروز حنای بهائیت رنگ ندارد و هر چه بگویند دروغ است زیرا سرپرستی ندارند و سرگردان و در شرف اضمحلال هستند . این که میگویم در شرف اضمحلالند روی تعصب نیست ، دلایلی دارم که نوشتن آنها فعلا اقتضا ندارد ، امیدوارم عملا واضح شود و ببینید . بنابراین باور نکنید آنچه میگویند که فلان و فلان از ما است و نگوئید آنچه میگویند ، که نادانسته مبلغ آنها شوید .

اینست صورت لوح مذکور که بخط خود عبدالبهاسمت

دران حضرت تعلق میرسد از حضرت

دران محله است و این یادگار از
سرور سید و ارسلان و کرمین حوزت عالی
میر نصیر از نزلین حضرت شاد بنزلین
سرور ارض تصور و لودیه هر سه در تاس
تاسین حضرت معزز در طهران سیدین علامت
در بیجا بنفای شایسته بسیار از این غیرت
نمانند نیز که درت شاک در تکریم توفیق
طاعت است در این تفسیر هر چه عالم که از این
صالحان و اولاد کرام است و اولاد کرام
در رعایت گرفته شده و اولاد در حرم عظم
خواجه قزوینی می نماید بر خواهد داشت

دران محله است و این یادگار از
سرور سید و ارسلان و کرمین حوزت عالی
میر نصیر از نزلین حضرت شاد بنزلین
سرور ارض تصور و لودیه هر سه در تاس
تاسین حضرت معزز در طهران سیدین علامت
در بیجا بنفای شایسته بسیار از این غیرت
نمانند نیز که درت شاک در تکریم توفیق
طاعت است در این تفسیر هر چه عالم که از این
صالحان و اولاد کرام است و اولاد کرام
در رعایت گرفته شده و اولاد در حرم عظم
خواجه قزوینی می نماید بر خواهد داشت

نابت در دست حضرت
اولاد کرام است و اولاد کرام
در رعایت گرفته شده و اولاد در حرم عظم
خواجه قزوینی می نماید بر خواهد داشت

(فوالله الذی لاله الاهو)

که با آن ابتلاء و بأساء و ضراء که اعداء و اولی الکتاب وارد شد، نزد آنچه که از احباء وارد ، معدوم صرف است و مفقود بحت .
باری چه اظهار نمایم ، که امکان را اگر انصاف باشد طاقت این بیان نه، و این عید در اول ورود این ارض ، چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم، از قبل مهاجرت اختیار نمودم، و سر دریا بانهای فراق نهادم ، و دو سال و حده در صحراهای هجر بسر بردم ، و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحوردم ظاهر، چه لیالی که قوت دست نداد، و چه ایام که جسد راحت نیافت .

تا می نویسد - قسم بخدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود، و مسافرتم را امید مواصلت نه ، و مقصود جز این نبود که محل اختلاف احباب نشوم ، و مصدر انقلاب اصحاب نگردم ، و سبب ضر احدی نشوم ، و علت حزن قلبی نگردم ، غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه .

اگرچه هر نفسی محملی بست ، و بهوای خود خیالی نمود ، باری تا آنکه از مصدر امر^۱ حکم رجوع صادر شد، و لابد تسلیم نمودم و راجع شدم ، دیگر قلم عاجز است از آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد ، حال دو سنه میگذرد که اعداء در اهلاک این عبد فانی بنهایت سعی و اهتمام دارند ، چنانچه جمیع مطلع شده‌اند ، مع ذلک نفسی از احباب نصرت

۱ - مصدر امر مقسودش میرزا یحیی ازل است بدون تردید ، زیرا آنروز سید علی محمد زنده نبود و خود میرزا حسینعلی هم که مطرود بود ، پس مصدر امر منحصر است در ازل . با اینحال در جای دیگر همین مصدر امر را گوساله سامری میگوید .

نموده و بهیچوجه اعانتی منظور نداشته ، از عوض نصر جز نپا که متوالی و متواتر قولا و فعلا مثل غیث هاطل وارد می شود ، و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضر م که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور در سبیل کلمه و نقطه مستور فدا شود^۱ .

۱- دکتر گونت دو گوپینو وزیر مختار فرانسه از سال (۱۲۷۱ تا ۱۲۷۴) در ایران در کتاب مذاهب فلسفه در آسیای وسطی در صفحه ۲۷۷ بنا بر نقل مستشرق ادوارد براون در مقدمه نقطه الکاف می نویسد: (... و اخیراً از یک فقره کتاب ایقان تألیف بهاء الله که آنرا در سنه ۱۲۷۸ در بغداد سه چهار سال بعد از مراجعت وی از کوههای کردستان نوشته است استنباط میشود که بهاء الله در آن تاریخ خود را مطیع وزیر دست کسی دیگر فوق خود میدانسته است و آنکس بالطبع باید صبح ازل باشد این است عین آن فقره بنصها (باری امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند ... تا بجملة انالله وانا الیه راجعون) عبارات ایقان را ختم میکند که از صفحه ۲۰۹ ایقانی که نزد نویسنده این کتاب است شروع و در سطر هشتم صفحه ۲۱۲ تمام میشود ، و قسمتی از آن همین است که از نظر خوانندگان میگذرد که از صفحه دهم تا صفحه دوازدهم در متن کتاب نقل کرده ایم .

در کتاب نقطه الکاف صفحه ۲۳۹ ضمن اجمالی از حال میرزا یحیی مینویسد که مادرش در طفولیت مرده وزن پدرش در پرستاری باو اعتنا نمیکرده تا اینکه آن زن خواب میبیند که پیغمبر و امیر المؤمنین آن بچه را با زن سپردند و سفارش کردند واو بعد از آن در پرستاری میرزا یحیی کوشش داشته تا بسن ۱۴ سالگی رسیده . پس از ذکر این واقعه مینویسد «و این حکایت را اخوی حضرت ازل که ولد همان مرحومه میباشد (یعنی زن پدر ازل ، و ولد یعنی حسینعلی) ذکر نمودند و ایشان نیز آدمی هستند با کمال و در علم توحید در نهایت مسلط و صاحب اخلاق حمیده و صفات پسندیده ملقب بلقب بهاء...» پوشیده نماند که در مدت ده سال توقف در بغداد اظهار اطاعت ازل میکرد ، ولی در (ادرنه) اظهار مخالفت کرد ، و بسال ۱۲۸۰ یا ۱۲۸۳ بنا بر اختلافی که هست دعوی من ینظهره اللهی نمود . تا اینجا نقل از نقطه الکاف بود . برخلاف این تفصیل نعیم در منظومه استدلالیه اش از زبان باب میگوید (در بیان ایجماعت گمراه - حکم من خوب داشتید نگاه - تا میگوید - کیستم بنده بنده ای از او - بنده ای بود ازل از این درگاه - پس ازل بین چه منزلت دارد - بنده بنده پیش شاهنشاه -

تا اینجا عبارت کتاب ایقان بود که از آن چند مطلب مهم که مورد اعتراف آقای بهاءالله است بدست می آید :

۱ - اثبات تمام حرفهائیکه خواهرش راجع بتولید اختلافات ، و کج خیالی نسبت به ازل ، و زمینه سازیها و انقلاب ، در باره اش گفته و مقصودش از امور محدثه بعد ، همان اختلاف اندازی خود اوست طبق نقشه ای که داشته .

۲ - دوست و دشمن باو بدبین بوده اند ، بلکه صدمه دوستانش را بیش از دشمنانش دانسته ، و این کشف حال باطنی او است که با دوستان هم دارای صفا و راستی نبوده .

۳ - با اینکه بقصد باز نگشتن رفته ، معلوم میشود کارش نگرفته و پس از مدتی گرسنگی و بی شام خوابیدن ، باز بمصدر امر (ازل) رجوع نموده ، و با اجازه او چنانکه خواهرش نوشته برگشته .

۴ - از مسافرتش نیز احباب در گمان بوده اند ، که مینویسد : من برای آن رفتم که منشأ انقلاب نشوم ، اما هر نفسی محملی بست و بهوای خود خیال نمود ، باید از بهائیان پرسید که این انقلاب غیر از مخالفت با برادرش که جانشین باب بوده چیست ؟

۵ - بعد از برگشتن همه از او ناراضی و به او بدبین بوده اند ، که می نویسد (قلم عاجز است از آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد)

۶ - معلوم میشود احباب هم به او اعتنائی نداشته اند ، که میگوید (نفسی از احباب نصرت ننموده) پس اگر نفوذ قول او را دلیل راستگویش گرفتند بشنوید اما باور نکنید ، زیرا کسی که در احبابش نافذ نیست ، در دیگران بطریق اولی نفوذ نداشته است .

۷ - اینکه میگوید رفتم که مصدر انقلاب نگردم ، حرف های خواهرش را تأیید می کند که مینویسد تمام انقلابات زیر سر او بوده ، پس کسی که خودش از اول کارش را با آدمکشی و تقلب و خیانت با برادرش بچنگ آورد ، پیروانش با کسی بروح و ریحان عمل نخواهند کرد ، چنانکه افراد هشیار واقفند .

۸ - در اصطلاح بایبها نقطه سید علی محمد ، و حرف مرد بایی ، و حرفه زن بایی است ، این جا که خود او نوشته من یکی از بایان مشهور (حرف مشهور) جان بکف گرفته ام که در راه نقطه فداکنم ، چرا آقایان بهائی ها از او قبول نمی کنند ؟ و بچه دلیل این اعتراف را زیر پا می گذارند !؟

۹ - در آ نهنگام که غیر از بایبها کسی نبود و او هم که خود را از آنها بلکه فرد فدا کارشان میدانسته این دشمنان و افراد بدگمان چه کسانی بوده اند ؟ واضح است که همان بایبهای اخلاص کیش بودند که بنفاق و ریاست خواهی او اطلاع یافته بودند .

مؤید دیگر برای حرفهای حاج عمه خانم نویسنده تنبیه النائمین از خود بهاءالله : آقا میرزا حسینعلی در کتابیکه بنام لوح شیخ محمد تقی اصفهانی است ، خطاب بمیرزا هادی دولت آبادی ، که از طرفداران میرزا یحیی ازل بوده مینویسد : از (صفحه ۱۹۳ تا صفحه ۲۰۲) مورد حاجت از آن نقل میشود (.....) یا هادی سبب اوهام جدیده مشو، مرة اخری بترتیب حزبی مثل شیعه راضی مباش .. تا آنجا که میگوید ، مخصوص چند نفر معین نمودیم بر جمع آثار نقطه، وبعد از جمع میرزا یحیی ه میرزا وهاب خراسانی که بمیرزا جواد معروف بود ، این دو را در محلی

جمع نمودیم ، و دو دوره کتب حضرت نقطه را حسب الامر نوشته و تمام نموده‌اند ، لعمرالله این مظلوم از کثرت مراوده باناس کتب را ندیده ، و از آثار نقطه بصر ظاهر مشاهده ننموده ، و این آثار نزد این دو بوده که هجرت واقع شد ، (این قسمت برخلاف گفته خواهرش میباشد که مینویسد اغلب اوقاترا بمصاحبت احباب از مطالعه بیان اوقات مصروف داشته) . تا بعد از نقل واقعات بین او و برادرش می نویسد ... چه که بعد از زحمتهای زیاد (میرزایحیی) آثار را گذاشت ، و خود بمهاجرین پیوست ، مدتها این مظلوم باحزان نامتناهیه مبتلی شد ، تا آنکه بتدبیری که غیرحق کسی آگاه نیست ، آثار را بمقام دیگر و ارض دیگر فرستادیم ، (این تصدیق گفته خواهرش می باشد که نوشت ... الواح صادر نمود که حضرت ازل جمیع خطوط و توقیعات حضرت نقطه را خواسته‌اند تا همه را جمع آوری کردند ووالده^۱ آقامیرزا محمدعلی را باخودش و خدمتکاری بتهران فرستادند ویک بقچه^۲ آنرا با حضرات باکمال خوف حمل کرده آوردند) . سپس بعد از اعتراضاتی بهمیرزا هادی می نویسد ... چندی قبل مذکور شد کتاب ایقان و بعضی الواحرا نسبت بغیر داده ، ولعمرالله هذا ظلم عظیم ، غیر از ادراک آن عاجز است ، تا چه رسد بتنزیل آن ، حسن مازندرانی حامل هفتاد لوح بود (یعنی کاغذ و نامه های خودش) و چون فوت شد الواحرا بصاحبانش ندادند ، و یکی از اختهای این مظلوم که من غیر

۱ - مقصود بی بی جان است که میرزا حسینعلی از آن زن سه پسر و یک دختر داشت و این میرزا محمد علی همان غصن اکبر است که بر حسب فرمایش پدرش (قد اصطفینا الاکبر بعدالاعظم) بنا بود بعد از میرزا عباس جانشین پدر شود لکن دستور پدر را زیر پا گذاشتند و شوقی پسر میرزا هادی را که دخترزاده میرزا عباس بود بجایش نشانند و کار بکشاکش کشید چنانکه در منظومه اش بسیار ناسزا گفته ، و گفته است که (بولهب نیز هاشمی نسب است) .

جبهه اعراض نموده سپردند ، (این خواهر همان عمه صاحب تنبیه النائمین است) الله يعلم ماورد علی الوجه (متضمن ادعاء خدائی است) و آن اخت ابدأ با ما نبود سپس شرحی درباره فروش خانه تهرانشان نوشته تا می گوید ... لکن از اخت از بعد ، من غیر جبهه آثار عناد ظاهر ، این مظلوم بهیچ وجه سخنی نگفته الا آنکه بنت اخوی مرحوم میرزا محمد حسن که مخطوبه غصن اعظم بوده (مقصود عباس پسرش می باشد) او را اخت این مظلوم از نور بخانه خود برده ، و بمقر دیگر فرستاد ، جمعی از اصحاب و دوستان از اطراف شکایت نمودند ، چه که این امر بسیار عظیم بود ، موافق رأی هیچیک از اولیای حق واقع نشد ، عجب در اینکه اخت او را بمحل خود برده و ترتیبات داده بمقام دیگر فرستاد

واحدی از اولیای اطراف و آن اراضی گمان نمی کردند که از اخت چنین امری که خلاف حمیت و محبت دوستی است واقع شود ، بعد از ظهور این امر سبیل را مقطوع دیدند ، و عمل نمودند آنچه را که کل میدانید و میدانند. دیگر معلوم است که چه مرتبه از این عمل بر مظلوم وارد شد ، و بعد بمیرزا یحیی (مقصود برادرش ازل است) پیوست و حال مختلف شنیده می شود معلوم نیست چه می گوید و چه می کند ..

ازین مختصر نیز مطالبی بدست می آید :

- ۱ - تشیع را حزب و گمراه می داند ، مع ذلك بنام قائمیت شیعه این بساط را پهن کرده اند. عجب از این دام اندازی نیست، بلکه عجب این است که افرادی این حرفها را می خوانند و می شنوند و این تناقضات را می بینند ، علاوه از آنکه بخود نمی آیند دفاع هم می کنند !!
- ۲ - آثار سید علی محمد را جمع کرده که مبادا دست کسی بیفتد و

بفهمند که میرزا حسینعلی نمی تواند جانشین او باشد .

۳- با آنکه سرگرم جمع آوری و خواندن آثار سید علی محمد بوده چنانکه از نوشته هایش کاملاً پیدا است معذک انکار می کند و خود را می خواهد امی و درس ناخوانده معرفی کند .

۴- خواهرش او را غاصب این مقام و نالایق می دانسته که از او کنار رفته ، نه از روی عناد دوری جسته ، و او را نکوهش کرده .

۵- عروس او را خواهرش برده و بجای دیگر شوهر داده ، زیرا او را مرتد و خارج از دین میدانسته چنانکه از تنبیه النائمین پیدا است .

۶- خواهرش که از حاضرین قضیه ادعاء باب و آن سرو صداها بوده ، برادرش میرزا یحیی را جانشین سید علی محمد می دانسته ، چون دیده میرزا حسینعلی با وی فریب کاری و پیمان شکنی نموده با او بمخالفت برخاسته ...

۷- وقتی از بردن عروسش شکایت کرده ، کسی از دوستانش با او همراهی و موافقت نکرده ، معلوم می شود همه از او نفرت داشته اند . منظور از نقل این مطالب که انصافاً ارزش رنج نوشتن را ندارد ، متوجه گردن دیگران است که با چه بازی گریها این ملت بیچاره را چشم بسته و در اموالشان شریک می شوند ، و افتخار هم می کنند ، که مالیاتی جداگانه از این کشور می گیرند و بجیب دشمنانش میریزند !!

میرزا حسینعلی ایقان را در اثبات کتاب بیان و باب و

اوامر او نوشته

آقای میرزا حسینعلی در هیجدهمین سال گذشت از ادعای باب ، یعنی سال ۱۲۷۸ قمری و چهارمین سال ورود بیغداد کتاب ایقان را در

اثبات امر نقطه اولی ، یعنی سید علی محمد و حجیت کتاب بیان نوشت .
این کتاب را در پاسخ پرسشهای سید محمد دائی کوچک سید علی
محمد باب نوشته ، و بر سألہ (خالویہ) نامیده . پس از مدتی که داعیه
پیدا کرده آنرا ایقان نام نهاده . این مطلب از طی مطالب ایقان برای متتبع
واضح می شود .

در کتاب ایقان تصریح کرده که حکم بیان باید هزار سال بماند
لکن یکسال بعد از آن ادعای استقلال در دین سازی کرد ، و سید علی
محمد را مبشر وجود خودش گفت ، و کتاب او را نسخ کرد ، و اجازه
نداد کسی بخواند . و روی همین اصل بهائیان اطلاعی از آثار باب ندارند
و بکلی بیگانه و بی خبرند زیرا بهاء گفته (جاهل شو غیر از علم من) .

برای اثبات این سخن از نص ایقان دلیل می آوریم تا عذری باقی
نماند ، و در پایان این قسمت جدولی که مقایسه بین دو کتاب ایقان خطی
و چاپی شده از نظر خوانندگان می گذرد :

الف - (صفحه ۱ سطر ۱ ، فلتقدسن انفسکم یا اهل الارض لعل تصلن
الی مقام الذی قدر الله لکم و تدخلن فی سرادق الذی جعله الله فی سماء
البیان مرفوعاً . یعنی پاکیزه کنید خودتانرا ای اهل زمین شاید برسید
بمقامی که خدا برای شما مقدر کرده و داخل شوید در سراپردهای که
خدا در آسمان بیان بلند کرده) دعوت بکتاب بیان دلالت صریح دارد
بر بابی بودن میرزا حسینعلی ، و اینکه مخالفتش با ازل انکار امر نقطه
اولی است .

ب - (صفحه ۱۴ سطر ۲ و هم چنین ملاحظه کن که سموات ادیان
مرتفعه در قبل چگونه در عین قدرت پیچیده شده ، و سماء بیان بامر اله

مرتفع گشت ، و بشمس و قمر و نجوم او امر بدیعه جدیده تزیین یافت .
آقایان بهائی ها نمی توانند بگویند مقصود احکام خود اوست زیرا
این کتاب را پیش از ادعای من یظهره الله بودن نوشته ، و مدتی بعد از آن
ادعای استقلال کرده است .

ج - در صفحه ۶۵ سطر ۸ در موضوع خبر دادن انبیاء گذشته از ظهور
های آینده می نویسد : (تا رسید به این امر بدیع منیع و اکثر از منجمان
خبر ظهور نجم را در سماء ظاهر داده اند ، و همچنین در ارض هم نورین
نیرین احمد و کاظم قدس الله تربتهما) . مقصود از نورین نیرین شیخ احمد
احسائی و سید کاظم رشتی است که سید باب خود را از اصحاب آن ها دانسته ،
و از این جمله ایقان نیز معلوم می شود که در زمان ازل هم عنوان دینی در کار
نبوده ، بلکه فقط همان عنوان با بیت بوده است ، برای اینکه بدانید قائمی را
که احمد و کاظم خبر داده اند پسر امام حسن عسگری است ، و این حقه بازها
آنها را بی جهت بد نام کرده اند ، لوح حضرت فاطمه را که خود میرزا
حسینعلی در ایقان و گلپایگانی در فراید قسمت آخرش را نقل کرده اند تماماً
در همین کتاب از شرح الزیارة شیخ احمد نقل می نمائیم تا نتوانند آن ها را
نیز جزء خود شمرده و بدروغ متهم کنند ، و چون قسمتی از آن لوح را
قبول کرده اند ناچارند بقیه آنرا نیز قبول کنند .

د - صفحه ۸۶ سطر ۱ (چنانچه در این ظهور بدیع منیع که
کرورها آیات الهی از سماء قدرت و رحمت نازل شد ، با وجود این
جمیع خلق اعراض نموده) .

۱ - در این جا این دو نفر را با این عظمت نام می برد و در جای دیگر بمیرزا یحیی
دولت آبادی می نویسد از نونقیب و نجیب برپا مکن (که این دو عبارت اصطلاح
شیخیه است) .

این گفته جناب میرزا یکی از دلایل بزرگ خودشراکه مایه فریب قرار داده کاملاً خراب می‌کند، و آن این است که این‌ها اجابت دعوت و نفوذ کلمه را دلیل حقیقت مدعی گرفته‌اند.

چنان‌که در ایقان بنام باب اثبات کرده، و از این عبارت معلوم شد که همه خلق از آن‌ها روگردانده‌اند، پس نفوذ قول و اجابتی هم اگر می‌گویند دروغ است.

ه - صفحه ۱۹۴ سطر ۵ (باری مقصود از این بیانات واضحاً اثبات سلطنت آن سلطان السلاطین بود - تا می‌گوید: و از برای آن نقطه وجود و طلعت محمود سلطنت‌ها است که این خادم فانی قادر بر اظهار آن رتبه نیست^۱).

در اینجا اولاً خود را نوکر پست (خادم فانی) باب گفته، ثانیاً به اندازه‌ای مرتبه باب را بلند معرفی کرده که عاجز است از بیان رتبه او، لکن این حرف خودش را فوری دروغ شمرده، و در کتاب اشراقات خطاب به سید یحیی که از پیروان ازل است چون با اعتراض جواب نتوانسته بگوید چنین نوشته (آیا پاکی و طهارت نطفه من یظهره الله متعلق بکلمه عباد او است) اینجا خود را خدا و باب را بنده خودش خوانده (جمع بین تلون و استقامت نیز از معجزات بها است) و حال آنکه سید یحیی را در کتاب ایقان صفحه ۱۸۸ از علمای حق پذیر شمرده.

و - صفحه ۸۶ سطر ۷ (باری راجع بمطلب می‌شویم که سؤال از آن شده بود که سلطنت قائم با آنکه در احادیث مأثوره از انجم مضمیه وارد

۱ - در این کتاب مورد نقل ما خادم فانی را عوض کرده بجایش مظلوم گذاشته‌اند.

شده با وجود این اثری از سلطنت ظاهر نشد).

(تا میگوید) ولکن بر آنجناب معلوم بوده که سلطنت و غنی و حیوة و موت و حشر و نشر که در کتب قبل مذکور است این نیست که این مردم احصا و ادراک می نمایند.

(تا پس از چند صفحه مینویسد) مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانی است.

در منقول از تنبیه النائمین خواندید که خواهرش در این عقیده او را دروغگو دانسته و نوشته که این عقیده برخلاف گفته تمام پیغمبرها و باب است. از این قسمت هم چند چیز معلوم میشود: یکی آنکه متن کتاب شاهد است که ایقان در پاسخ کسی نوشته شده که به بیان اعتراض داشته، دوم آنکه نفوذ کلمه و سلطنتی در کار نبوده، تا چه رسد که سلطان السلاطین باشد، سوم آنکه بهائیها بقیامت و حشر و سؤال و عالم دیگری اعتقاد ندارند چنانکه در صفحه ۱۱۹ ایقان تصریح شده.

اگر گاهی از روی مصلحتی بگویند معتقدیم یا در بقاء روح کتاب بنویسند فریب و دروغ است، باور نکنید، چهارم آنکه تأویل کردن حرفی از ظاهر خود بمعنی دیگری برخلاف گفته خود بهاء است. در کتاب اقدس، و هر کس چنین کار کند از بهائیت بیرون و از زیانکاران است (صفحه ۳۷ - اقدس) و چون سخنان باب را وحی میداند (بر حسب فتوای خود باب که قبلاً خواندید) نویسندۀ ایقان کافر و باب از او بیزار است.

و چون قبلاً دیدید که نوشته بود جمیع خلق اعراض نموده پس سلطنت باطنی هم دروغ است.

ز - صفحه ۱۱۳ سطر ۴ (آنچه را که یهود و نصاری به آن تمسک

جسته و بر جمال محمدی اعتراض مینمودند ، بعینه در این زمان اصحاب فرقان به همان تشبث نموده ، و بر نقطهٔ بیان روح من فی ملکوت الامر فداء ، اعتراض می نمایند .

ح- صفحهٔ ۱۳۴ سطر ۴ (قدری تفکر در اصحاب عصر نقطهٔ فرقان نما تا میگوید: حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بعینه ملاحظه فرما در اصحاب بیان راجع شده).

ط - صفحهٔ ۱۶۶ سطر ۵ در مقام اینکه کتاب حجت کافی است برای مدعی و اینکه کتاب مدینهٔ الهیه است میگوید : (و این مدینه در رأس هزار سنه او ازید تجدید شود ، و تزیین یابد ، پس ای حبیب من باید جهدی نمود تا به آن مدینه واصل شویم ، و بعنایت الهیه و تفقدهات ربانی کشف سبحات جلال نمائیم ، تا به استقامت تمام ، جان پڑمرده را درره محبوب تازه نثار نمائیم ، و صد هزار عجز و نیاز آریم تا به آن نور فائز شویم ، و آن مدینه کتب الهی است ، در هر عهدی مثلاً در عهد موسی تورات ، و در زمان عیسی انجیل ، و در عهد محمد رسول الله فرقان ، و در این عصر بیان (تا میگوید) باید بنده و شما و کل من علی الارض بنور او تمسک جسته ، حق را از باطل و هدایت را از ضلالت تمیز دهیم) .

از خوانندگان خواهش دارم پس از خواندن این قسمت آنرا خوب بذهن بسپارند آنگاه از بهائیان بپرسند .

اولاً- بهاء الله شما کتاب بیان را مدینهٔ الهیه میدانند .

ثانیاً- میگوید باید هزار سال بیشتر بماند .

ثالثاً- میگوید بنده و تمام هر کس که در زمین است باید مطیع

بیان باشیم .

رابعاً. میگوید جانرا در راه این محبوب تازه باید نثار کنیم ، پس بنا بر این خود او بایی و پیرو بیان است ، شما روی چه دلیل برخلاف ادعاء برای او دین درست کرده بلکه منصب خدائی باو داده اید و مردم را راحت نمیگذارید . اگر می گوئید ایقان کتاب او نیست خودش در صفحه ۱۳۲ اقدس می نویسد :

انازینا سماءالبیان بانجم الايقان ، که بیان را آسمان وایقان را ستاره گفته ، بهتر این است که همین حرف جناب میرزا را بگیرید و بباقی ادعاهای دیگرش گوش ندهید و خودتانرا هم بزرحمت نیندازید زیرا طبق همین فرمایش خودش باقی ادعاهایش باطل است .

ی- صفحه ۱۸۲ سطر ۱۲) انبیای اولوالعزم که عظمت و قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لایح است ، مفتخر شدند هر کدام بکتایبکه در دست هست ، و مشاهده شده و آیات آن احصاء گشته ، و از این غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده ، چنانچه بیست مجلد الان بدست می آید، و چه مقدار که هنوز بدست نیامده، و چه مقدار که تاراج شده و بدست مشرکین افتاده، و معلوم نیست چه کرده اند).
به آقایان بهائی ها بفرمائید نوزده جلد از آن کتابها پیشکش بشما.
فقط تنها يك جلد تفسیر سورة کوثر اورا بیاورید هر چه در آن نوشته بود قبول داریم .

یا- صفحه ۱۸۵ سطر ۱۶) حال اگر کسی بیاید بکرورها از آیات و خطب و صحائف و مناجات ، بی آنکه بتعلیم اخذ نموده باشد ، آیا بچه دلیل میتوان اعتراض نمود و از این فیض کبری محروم شد).

متأسفانه خود باب این حرفها را تکذیب میکند زیرا او خود را

از اصحاب احمد و کاظم دانسته و از سید کاظم تعلیم گرفته (اما نه این خرافات و سخنان هرزه را) .

یب - صفحه ۲۰۳-۲۰۵ (بظهر من بنی هاشم صبی ذو احکام جدید)

تا آنجا که از کتاب بحار و عوالم نقل می کنند که ، صادق فرموده :

العلم سبعة وعشرون حرفاً فجميع ما جائت به الرسل حرفان ولم

يعرف الناس حتى اليوم بغير الحرفين فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة والعشرين .

ترجمه - تمام علم ۲۷ حرف است آنچه تا کنون پیغمبرها آورده اند

برای مردم فقط دو حرف بود ، وقتی قائم ما ظاهر شود ۲۵ حرف دیگر را

در دسترس مردم خواهد گذاشت) .

خواهشمندم از آقایان بهائی ها پرسید ، حال که مطابق فرمایش

آقای بهاء الله تمام علم را قائم (سید علیه حمد) بروز داد ، اولاً دیگر چه

باقی ماند که آقای میرزا حسینعلی بمردم بیاموزد ، که میگوید او از

وجود من خبر دهنده بوده ، وقتی همه علم ظاهر شد چه احتیاجی بکس دیگر

هست ؟ ثانیاً در اثر پیدا شدن این ۲۵ حرف چه چیز تازه از طرف شما ،

یا قائم شما ، بروز و ظهور کرد . ثالثاً اگر تمام علم در دنیا ظاهر شده باشد ،

باید باب تمام اکتشافات علمی بادت باب ، بروی مردمان بسته شده باشد ،

زیرا با ظهور تمام علم باید تمام معلوم در عالم ظهور یابد .

بج - ۱۹۵-۱۹۴ ، سطر ۴ - (دلیل و برهان دیگر که چون شمس در

بین دلائل مشرق است ، استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی ، که

با اینکه در سن شباب بودند ، وامری که مخالف کل اهل ارض بوده با وجود

این قیام بر آن فرمودند - تا مینویسد - سبحان الله در اول کتب خود که

اورا قیوم اسماء نامیده ، و اول و اعظم و اکبر جمیع کتب است اخبار از

شهادت خود می‌دهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده‌اند :
(یا بقیة الله قد فدیته بكلی لك ورضیت السب فی سبیلک و ما تمنیت
الا القتل فی محبتک).

ترجمه- ای بقیة الله همه خودم را فدای تو کردم و راضی شدم
ناسزایم گویند در راه تو ، و آرزوئی ندارم جز گذشته شدن در محبت تو .
در این قسمت نیز جای توجه بنکاتی است :

اول- گفتن حرفی که برخلاف تمام اهل دنیا باشد ، دلیل راستگوئی
نخواهد بود ، و حرف حق هم برخلاف تمام اهل دنیا نیست . بلی ممکن
است گروهی در محلی نادان مانده باشند ، و سخن حق را از اول برخلاف
پندارند ، اما نه همه اهل دنیا ، زیرا سخن حق محال است برخلاف تمام
اهل دنیا باشد .

دوم- استقامتی ابداً از باب مشاهده نشده ، بهتر دلیل عدم استقامتش
همان توبه نامه اوست که با خط خودش نوشته شده و بر حسب امر میرزا
عباس پسر میرزا حسینعلی (عبدالبهاء) در کتاب کشف الغطا تألیف میرزا
ابوالفضل گلپایگانی برای ابطال ادعای ازل منتشر شد ، و برای همیشه رسوا
شدند ، و آقای بپاءالله را هم عملاً دروغگو معرفی کردند .

سوم- کتاب قیوم اسماء را که اکبر واعظم کتابها گفته طولی نکشید
که پاروی آن گذاشته و تمام آثار قلم سید را جمع ، و قدغن کرد که آنها را
نخوانند ، اگر بیپائیها باور نمیکنند همین کتاب قیوم اسماء را بیاورند ،
هر چه در آن درباره قائم نوشته بود که قائم کیست ما قبول داریم .

چهارم- اگر بقیة الله خود میرزا حسینعلی بود ، چنانکه گفت او مبشر
ظهور من است ، چرا در ایقان همین جا نگفت منم ، و چه او را واداشت

که اینکتابرا در اثبات قائمیت سیدعلی محمد و درستی کتابهایش بنویسد.
 بند صفحه ۲۰۸ سطر ۱۲ (از فقهاء و علمای بیان استدعا مینمایم
 که چنین مشی نمایند ، و بر جوهر الهی ، و نور ربانی ، و حرف ازلی ،
 و مبداء و منتهای مظهر غیبی ، در زمن مستغاث وارد نیاورند آنچه در این
 کور واقع شد ، و بقول و ادراک و علم مستمسک نشوند) ؟
 اولاً - در اینجا مدت و زمان مستغاث را قبول کرده ، و آن مدتی
 است که باب برای بقای دستور های خودش معین کرده ، یعنی دو هزار و
 یکسال .

۱- سیدعلی محمد مدت دوام دین خود را از (۱۵۱۱ تا ۲۰۰۱) سال یعنی
 عدد غیاث - اغیث - مستغاث معین کرده :

۱- بیان فارسی باب هفدهم از واحد دوم (اگر در عدد غیاث ظاهر
 گردد و کل داخل شوند احدی در نار باقی نماند و اگرالی مستغاث برسد
 و کل داخل شوند احدی در نار نماند الا آنکه کل مبدل میگردد بنور) .
 ۲- بیان فارسی باب شانزدهم از واحد سوم (امید از فضل خداوند
 عطوف و رؤف این است که در حین ظهور باو امر عالی خود در الواح خود
 کل عباد را از رقد بیدار نماید و نگذارد الی امر محکم بیان که تا غیاث یا
 مستغاث شده در نار بمانند .)

۳- باب شانزدهم از واحد دوم (وصیت میکنم کل اهل بیان را که اگر
 در حین ظهور من بظهور الله کل موفق بآن جنت عظم و لقای اکبر گردید طوبی
 لکم ثم طوبی لکم والا اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده بآیات قبل از عدد اسم
 الله الاغیث که کل داخل شوید و اگر نشده و بعدد اسم الله المستغاث منتهی شده و
 شنیده اید که نقطه ظاهر شده و کل یقین نکرده اید رحم برانفس خود کرده و کل
 بکلیه در ظل آن نقطه ظاهر که کل داخل نشده اید مستظل گردید . و اگر
 شنیدید الی مستغاث که ظاهر گشته وهم محبوبی و محبوبکم و ملیکی و ملیکم
 فاذا لاتصبرن قدرما یتنفس نفس ... که اگر نفسی بقدر تنفسی صبر بعد از دو
 هزار و یکسال نماید بلا شبهه در دین بیان نیست و داخل نار است الا آنکه
 ظهور الله ظاهر نشود که آنوقت کل مکلف بابتها و تضرع هستید) نقل از مقدمه
 نقطه الکاف . اگر در سلاست عبارات هم دقت شود خالی از لطف نیست .

ثانیاً - اگر کسی بقول و ادراك و علم متمسك نشود چه چیز باقی میماند که به آن متمسك شود؟ دقت فرمائید این جمله با چه قاعده‌ای سازگار است؟! از آنچه گذشت معلوم شد که آقای میرزا حسینعلی خود بایی بوده، و در ترویج مسلك سید علی محمد میکوشیده، و ایقان را برای اثبات امر او و دعوت بیابگیری نوشته، معذلك همینقدر که زمینها را مساعد و آماده میبند، روی تمام گفتار و کردار گذشته‌اش قلم قرمز کشیده، و پاروی سر سید علی محمد و آثارش گذاشته، در صفحه ۱۹۱ کتاب اقدس مینویسد: (قل یا ملا المعرضین تالله ان البیان نزل بامری و حروفه من کلمتی یعنی ای گروه اعتراض کنندگان سوگند بخدا که بیان بفرمان من نازل شده و حرفهای آن از کلمه من بوده است.) خوانندگان در این عبارت دقت فرمائید:

(آیا درست این نبود که کلمات او از حرفهای من است؟ زیرا کلمه از حروف درست میشود نه حروف از کلمه!!)

و در صفحه ۳۲۰ اقدس مینویسد (قل یا ملا البیان تالله قدا تی منزله و مرسله: بگو ای گروه بیانیان، سوگند بخدا نازل کننده و فرستنده بیان آمد) و از این قسمت نیز عدم استقامت آقای بهاء واضح است، و بعلاوه معلوم میشود که در همان اوان که اطراف سید علی محمد میچرخیده، همه را در این اندیشه بوده که راهی برای خود باز کند و گر نه اساساً دارای ایمان و عقیده نبوده است، چنانکه رفتارش با ازل و کشتن باییهای اخلاص کیش بهتر دلیل این مطلب است.

اکنون بر حسب وعده جدولی که مربوط به کتاب ایقان و شایسته دقت فراوان است، از نظر خوانندگان میگذرد، که نشانه کمال و ادب این

نازل کننده آیات ، و ختم کننده ادیان ، و مدعی خدائی در عصر اتم و فضا ،
و امانت و درستکاری و عقل و کمال بهائیان است که مصداق (یدعو لمن ضره
اقرب من نفعه لبس المولی و لبس العشیر - الحج) هستند !!

مقایسه ایقان خطی و چاپی که از آن نقل کرده ایم

خوانندگان در داستان حضرت موسی کلیم ، و فرعون معاصر او ،
اگر با دقت بنگرند ، و از راه درایت مطالعه کنند تمام جزئیات فریبکاری ،
و گول زدن ، و روش سرگردان کردن جهان را خواهند یافت ، از این نظر
و علل دیگر این قسمت از تاریخ زندگی پیغمبران و معاصرینشان که در
قرآن برای درس عبرت یاد شده بیشتر مورد توجه و نظر قرار گرفته ، و در
چند جای قرآن با عبارات گوناگون آمده است .

دوست میداشتم بعضی نکات آن اشاره کنم لکن از طریق اختصار
که منظور ما است خارج خواهیم شد . در تمام صفحات تاریخ مردمانی
که با فریبکاری ، و پس از تسخیر ساده دلان ، با زور گوئی جاه و مقام یافته اند ،
این نکته را توانید یافت ، که با دست عدمی دنیا طلب جاه دوست که از
خودشان بدرجات داناتر و زیرکتر بوده اند ، و آنان را در باطن شریک
در آمد و در ظاهر پیرو خود قرار داده اند ، اغلاط گفتار و کردارشان را
تصحیح مینموده اند از جمله همین موضوع مورد بحث ما است .

کتاب ایقانی که از آن نقل شده بسال ۱۳۱۸ قمری مطابق ۱۹۰۰
میلادی چنانکه در پایان آن کتاب نوشته اند در مصر چاپ شده ، پیش از
نشر این کتاب آن ایقان چاپی با ایقان خطی که در اختیار نویسنده است
مقابله شد ، نتیجه جدولی است که از نظر شما میگذرد ، یعنی تدریجاً
پیروان آقای میرزا حسینعلی که با اغلاط و نارسا بودن عبارات آن برخورد دارند ،

عبارت را تصحیح و تبدیل نموده‌اند، و هنوز هم بقایای اغلاطی در ایقان چاپی هست. شما عزیزان از اینجا میتوانید بدیگر آثارشان که بزبان خودشان نبوده (کتب عربی) مانند اقدس و غیره پی ببرید، که کتاب فارسی، این مدعی خدائی که زبان مادری او است این است، و با آن این معامله شده، آیا زبان عربی که درش را بنقل خواهرش پیش طلبه‌های سلیمانیه چند روزی خوانده است چگونه است و پیروان مهربان او با آن چه کرده‌اند و بر سر سایر دستوراتش که باقتضاء روز با آن بازی کرده و میکنند چه آورده‌اند و خواهند آورد!؟

خدای سبحانه و تعالی همدرا از لغزش نگهدارد.

ایقان خطی	ایقان چاپی	صفحه	سطر
لن یصلن	لن یصلوا	۱	۱
فلتقدسن	قدسوا	۱	۱
متو کلا - متوسلا	متو کلین متوسلین	۳	۳
که همیشه	همیشه	۳	۱۱
منتظر بودند	بودند حذف شده	۳	۱۳
الهی	الهیید	۳	۱۴
سماوی	سماویه	۴	۳
نشند	نشد	۴	۷
ولقد همت	همت	۴	۱۱
یجادلوا به	جادلوا	۴	۱۱
صمدانی ربانی	صمدانیه ربانیه	۴	۱۳
نوح	هود	۴	۱۵

ایقان خطی	ایقان چاپی	صفحه	سطر
اصلی	اصلیه	۴	۱۶
مشروب	بیاشامید	۵	۴
که این	این	۵	۵
بخلع ایمان	بخلع اثبات	۷	۲
الهی	الهیہ	۷	۶
مستشرق	مشرق	۷	۱۲
وما یزید	ولایزید	۸	۱
بجناحین الایقان	بجناحی الایقان	۸	۱۶
مذکور در همه رسائل	در همه رسائل و کتب		
و کتب است	مذکور است	۹	۵
قدرت صمدانی	قدرت صمدانید	۹	۸
سدره ربانی	سدره ربانیہ	۹	۱۳
قدرت ربانی	قدرت ربانیہ	۹	۱۶
ببصر الحدید	بالبصر الحدید	۱۰	۱
اختلافات عباد میشد	اختلافات بوده	۱۰	۱۱
فریقا	فریقا	۱۱	۶
که قبل	قبل	۱۱	۷
ذوالجلال	ذی الجلال	۱۱	۱۱
حجج الہی	حجج الہید	۱۱	۱۴
شدند	شدہ	۱۱	۱۵
حجة کافی وافی	حجة کافیہ وافیہ	۱۲	۲

ایقان خطی	ایقان چاپی	صفحه	سطر
مطالع قدسی	مطالع قدسیه	۱۲	۱۶
انها	ایشان	۱۳	۳
در جای دیگر	هم چنین	۱۴	۱
کلمات تامه صمدانی	کلمات تامه صمدانیه	۱۴	۱۰
حکمت روحانی	حکمت روحانیه	۱۴	۱۱
حمامات ازلی	حمامات ازلیه	۱۵	۱
هیاکل ازلی	هیاکل ازلیه	۱۵	۲
ورقاء معنوی	ورقاء معنویه	۱۵	۲
لا یعلم	وما یعلم	۱۵	۵
شدند	شده	۱۵	۱۶
نفسی شیطانی و ظنونات	نفسیه شیطانیه و ظنونات		
وهم نفسانی	افکیه نفسانید	۱۶	۲-۱
هیکل مجعوله	مجعول	۱۶	۲۰
موقوداً	حذف شده	۱۶	۵
واقع	ظاهر	۱۶	۸
افکار نجسه	افکار نالایقه	۱۶	۱۰
لطیف رقیق	لطیفه رقیقه	۱۶	۱۱
ذکر بعضی	ذکر حذف شده	۱۶	۱۲
مجدد	مجدداً	۱۶	۱۶
من سدره التي كانت	من شجر کان فی الروضة		
فی رضوان الاحدیة	الاحدیة	۱۷	۶-۷

سطر	صفحه	ایقان چاپی	ایقان خطی
۱۳	۱۸	با اینکه	که با اینکه
۱۳	۱۸	با وجود این	مع ذلك
۸	۱۹	این مظلوم	این خادم فانی
۱۳	۱۹	ذی الجلال	ذو الجلال
۱۴	۱۹	لا نرید	ما نرید
۵	۲۰	و مثل کلمه طیبه	مثلاً کلمه طیبه
۹	۲۰	الطاف بديعه	الطاف لطيفه
۱۱	۲۰	شوند	شو-
		ان الله كان غنياً عنه	ان الله غنى عن كل
۵ و ۴	۲۱	و عما يشاهد ويرى	من في العالمين مجموعاً
۸	۲۰	نمودند	کردند
۲	۲۲	ظاهر میگردد	ظاهر میشود
۳	۲۲	جمال موعود	طلعت موعود
		السماء والارض	ان السماء والارض يمكن
		تزو لان ولكن	ان تزولان ولكن كلام
۱۳	۲۲	کلامی لایزول	ابن الانسان لن يزول ابداً
۷	۲۴	حکم ظاهر	حکم ظاهره
۱۱	۲۷	هم چو	هم چه
		ويا امورات دیگر که	ويا خیالات دیگر که
۱۵	۲۷	بخیال خود	بخیال خود
		الذين هم شربوا من	وتكون من الذين هم كانوا
۶	۲۸	كاس العلم والعرفان	عن كاس العلم مشروباً

ایقان خطی	ایقان چاپی	صفحه	سطر
میشوند	میشود	۲۹	۴
این شمس	آن شمس	۲۹	۱۳
حکمها اعادت	حکمها عادت	۲۹	۱۷
وبعضی	ببعضی	۳۰	۱
فتعالی عما هم بذكرون	فتعالی عما یذكر العباد		
العباد وصفهم	فی وصفهم	۳۰	۸
یوم تغابان	تغابن	۳۱	۷
عرفان ظاهری	عرفان ظاهره	۳۱	۱۲
این فقیر	آن فقیر	۳۳	۱۵
احاطه او	احاطه آن	۳۴	۶
حکمش بی ثمر	بی ثمر حذف شده	۳۵	۶
ازافق مهدی	ازافق ظهور	۳۵	۱۴
جناحین عین الیقین	جناحی عین الیقین	۳۵	۱۶
رب المشارق والمغرب	فلا اقسام رب المشارق		
	والمغرب	۳۶	۱۱
بحقیقت	بر حقیقت	۳۶	۱۳
اعظم تراست	اعظم است	۳۷	۱۲
که دینی که	دینی که	۳۷	۱۳
در تحت او	در ظل آن	۳۷	۱۴
مشرقه او	مشرقه آن	۳۷	۱۵
ذکر او را	ذکر آنرا	۳۷	۱۶

ایقان خطی	ایقان چاپی	صفحه	سطر
مبارك لطيف رقيق	مباركه لطيفه رقيقه	۳۸	۹-۸
برهرقلوبی	برقلوبی	۳۸	۱۱
اورا	آنرا	۳۹	۶
بزاو	برآن	۴۰	۶
منيع را	را حذف شده	۴۰	۸
پيچيده شد	پيچيده شده	۴۱	۴
در کتاب	در کتب	۴۱	۱۴
تا اینکه	باری	۴۲	۲
اکثري از	از حذف شده	۴۲	۱۶
کی	در دو جا که شده	۴۴	۲
كحمر مستنفره فرت	حمر مستنفره فرت		
من القسورة	من قسورة	۴۴	۴
خلوص	خلاص	۴۴	۸
طلعت قدم	طلعت کبری	۴۷	۷
ليتني مت قبل موقفي	ليتني مت قبل هذا و كنت		
هذا ام كنت	ترجمه اش نیز تصحيح شده	۴۷	۱۰
روح قدس	روح القدس	۴۸	۱
مضمون او	مضمون آن	۴۸	۵
امتحان عظمی	امتحان اعظم	۴۸	۷
دادند- آوردند	داده اند- آورده اند	۵۰	۱
بشکافد	بشکفد	۵۱	۱۲

سطر	صفحه	ایقان چایی	ایقان خطی
۱	۵۲	آن	او
		كذلك نورنا افق سماء	كذلك نرش عليك من
		البيان من انوار شمس	انوار الشمس الحكمة
		الحكمة و العرفان	العرفان لتطمئن بها قلبك
		لتطمئن بها قلبك و	و تكون من الذينهم
		تكون من الذين طاروا	كانوا بجناحين الايقان
		باجنحة الايقان في هواء	في هواء العلم
۲	۵۲	ربهم الرحمن	مطيوراً
۶	۵۲	سقوط	اسقاط
۹	۵۲	ظاهره است	ظاهريست
۱۵	۵۲	ظاهره و باطنه	ظاهر و باطن
۳	۵۳	بظهور	بر ظهور
۷	۵۴	ظاهره و باطنه	ظاهر و باطن
۲	۵۵	واحداً	واحد
۹	۵۵	ظاهره	ظاهر
۲	۵۶	آن حذف شده	فقدان آن
۳	۵۶	در آن	در این
۷	۵۷	امثال آن	امثال ذلك
۱۰	۵۷	میفرماید	میفرمایند
۱۳	۵۷	غرض	عارضه
۱	۵۹	لن يصل	لن یوصل

ایقان خطی	ایقان چاپی	صفحه	سطر
این	آن	۵۹	۱۷
ازلیه	ازلی	۶۰	۶
امثال ذلك	امثال آن	۶۰	۸
باو	بآن	۶۰	۱۱
چنانکه	چنانچه	۶۰	۱۱
باو	بآن	۶۱	۱۳
یوم یأتی الله فی ظلل	هل ينظرون الا ان یأتیهم الله فی ظلل (ترجمه نیز تصحیح شده)	۶۳	۱۰
نمودند	نموده اند	۶۵	۱۴
نشدند	نشده اند	۵۶	۱۴
مطالب را	را - حذف شده	۶۶	۱
مسلوکا	سالکا	۶۶	۵
قدسی - صمدانی	قدسیه - صمدانیه	۶۷	۱۲
که اگر	که حذف شده	۶۸	۱
ظاهر	ظاهره	۶۸	۳
او	آن	۶۸	۱۳
اینکه	آنکه	۶۹	۳
جد	جهد	۶۹	۷
رحمت	ورحمت	۶۹	۱۰
مقر	مقرند	۶۹	۱۱

ایقان خطی	ایقان چاپی	صفحه	سطر
نموده	نموده اند	۷۰	۷
بظهور	لظهور	۷۰	۹
که از	که حذف شده	۷۰	۱۲
می نمایند	می - حذف شده	۷۰	۱۷
از اینکه	بر اینکه	۷۱	۲
با اینکه	براستی میگویم	۷۱	۴
مخصوص	مخصوصه	۷۱	۷
انجیکم	نجیکم	۷۱	۱۵
او	آن	۷۱	۱۷
من بعد مواضعه	عن مواضعه	۷۲	۱۲
اورا	آنرا	۷۳	۳
فرقانی	فرقان	۷۳	۶
آیات کتاب و علامات	آیات کتاب را در علامات		
ظهور	ظهور	۷۳	۱۳
مذکوره را	را - حذف شده	۷۴	۱۶
که بعد از آنکه	بعد از آنکه	۷۵	۱۵
یظنون العباد	یظن العباد	۷۶	۶
از لیه	از لی	۷۶	۷
کفایت نما	کفایت کن	۷۷	۹
اورا	آنرا	۷۸	۲
ان تؤمنوا	من آمن	۷۸	۵

سطر	صفحه	ایقان چایی	ایقان خطی
۸	۷۸	اسمعوا	فلتسمعن
		بجناحی الانقطاع	بجناحین الانقطاع
۱۶	۷۸	فی الهواء	فی هواء
۱	۷۹	صاحبان نفوس زکیه	صاحبان نفس زکی
۲	۷۹	قدسیه	قدسی
۶	۷۹	چه که این جواهر	چه این جواهر
۷	۷۹	یفعل الله ما یشاء	یفعل ما یشاء
۱۵	۸۰	بتمامهم	بتمامه
۵	۸۲	سماویہ - الہیہ	سماوی - الہی
	۸۲ و ۸۳	الہیہ درسہ جا	الہی
۸	۸۳	اشدد لیا و اعظم حکایات	اشدد لیا و اعظم حکایات
۶	۸۴	وتلك	تلك
۱۳	۸۴	صفات - معادن	صفت - معدن
۲	۸۵	علوم الہیہ	علوم الہی
۳	۸۵	کلمات قدسیہ	کلمات قدس
۵	۸۵	طائفند	طایف شدہ
۷	۸۵	یتخذوه (دوجا تصحیح شدہ)	یتخذہ
۱	۸۶	آیات الہیہ	آیات الہی
۱	۸۷	وآن	واین
۴	۸۷	مطالع اسرار	مطالع اسماء
۱۰	۸۸	یتحرك	یحرك

ایقان خطی	ایقان چاپی	صفحه	سطر
فاتبعی	ان تبتغی	۸۹	۱۱
باطنی	باطنیه	۹۰	۱۴
جمع	کل	۹۱	۳
نازله	منزله	۹۱	۴
مشروبا	من الشاربین	۹۲	۳
مرزوق و مشروب میشوند	میخورند و می آشامند	۹۲	۷
لهم	ولهم	۹۲	۱۴
دائمه	دائمی	۹۳	۱
احمدی	احمدیه	۹۳	۱۳
لئن	ولئن	۹۴	۱
ء انا لمبعوثون	ء انا لفی خلق جدید	۹۴	۷
الهی	الهیہ	۹۴	۱۶
که ازا که	ازا که	۹۵	۲
فنفتح فی الصور فذلک	ونفتح فی الصور ذلک یوم		
رجع بعید	الوعید (ترجمه اش نیز اصلاح شده)	۹۵	۴
باواست کشنده و گواهان	باواست آینده و گواه شده	۹۵	۱
محمدی	محمدیه	۹۵	۱۲
	ادراک نمیکنند (اضافه شده)	۹۵	۱۳
غافلین را	را - حذف شده	۹۶	۴
جدید ایمانی	جدیده ایمانیه	۹۶	۵

سطر	صفحہ	ایقان چابی	ایقان خطی
۶	۹۶	وقتیکہ	کہ وقتیکہ
۱۴	۹۶	ہمہ - حذف شدہ	ہمہ مردم
۱۶	۹۶	با اینکہ	کہ باینکہ
۹	۹۷	لا یقدر	لن یقدر
۱۱	۹۷	کہ - حذف شدہ	کہ نفسیکہ
۱	۹۸	الہیہ	الہی
۴	۹۸	مردمیکہ	مردمیراکہ
۵	۹۸	بفیض	ازفیض
۸	۹۸	حذف شدہ	چنانچہ
۱۲	۹۸	لید فنوہ	لیدفنو
۱۳	۹۸	را - حذف شدہ	مردہ ہارا
۷	۹۹	برایشان	برآنها
۱۷	۹۹	شاربند	مشرو بند
۴	۱۰۰	آنرا	اورا
۱۲	۱۰۰	متردی	مردی
۳	۱۰۱	شریفہ	شریف
۱۲	۱۰۱	ازایشان	ازآنها
۱۶	۱۰۱	الیہ	الی اللہ
۱	۱۰۲	علی لوح	علی الواح
۳	۱۰۲	آن	او
۶	۱۰۳	این مظلوم	این خادم فانی

ایقان خطی	ایقان چاپی	صفحه	سطر
یصفون العباد	یصف العباد	۱۰۳	۸
سلطنت ظاهر	ظاهره	۱۰۴	۵
جندالله هم الغالبون	وان جندنا لهم الغالبون	۱۰۴	۹
قدس - ازلی	قدسیه - ازلیه	۱۰۴	۱۴
ثابت - راسخ	ثابته - راسخه	۱۰۶	۱۴
او است	آن است	۱۰۶	۱۵
باطنی	باطنیه	۱۰۶	۱۶
که با اینکه	با اینکه	۱۰۷	۱
واقع شد چه ثمری	واقع شده و چه ثمری	۱۰۷	۷
از جان و مال	از - حذف شده	۱۰۷	۱۲
لعل انتم	لعلکم	۱۰۸	۸
مشروب شوی	فائز شوی	۱۰۹	۷
در او هست	در آن است	۱۰۹	۱۶
که آیا	که - حذف شده	۱۰۹	۱۶
وفیافا (نام شخصی است)	اضافه کرده اند	۱۱۰	۱۰
باطنی	باطنیه	۱۱۱	۷
ابن الانسان	لا بن الانسان	۱۱۲	۳
اینکه	آنکه	۱۱۲	۱۰
پسرانسان سلطان است	برای پسرانسان		
	سلطانی است	۱۱۲	۱۱
رضوان	ریاض	۱۱۳	۱

سطر	صفحه	ایقان چاپی	ایقان خطی
۳	۱۱۳	امثال آن	امثال او
۴	۱۱۳	که - حذف شده	که آنچه
۱۰	۱۱۳	من قبله	من قبل
۱۴	۱۱۴	بی معنی	بی معنوی
۲	۱۱۶	بآن	باو
۳	۱۱۶	شرافت	شرف
۷	۱۱۶	من رحمتی	من رحمة الله
۱۲	۱۱۶	فمن کان یرجو	من یرجو
۱۶	۱۱۸	چه که اعظم	چه اعظم
۱۴	۱۲۰	لا تطفی	لا یطفی
		هل ینظرون الا ان	یوم یاتی الله
۱۴	۱۲۰	یا تیهم الله	فی ظلل من الغمام
۷	۱۲۱	این یوم	آن یوم
۱۱	۱۲۱	بعلم ظاهره	بعلمهای ظاهره
۳	۱۲۲	شرافت کبری	شرف کبری
۴	۱۲۲	آن	او
۹	۱۲۲	که - حذف شده	از علما که نظر
۱	۱۲۳	یذکرکم	یؤیدکم
۸	۱۲۳	از لیه بعینها	از لیه بعینه
۱۰	۱۲۳	بآن	باو
۲	۱۲۴	آنرا	اورا

ایقان خطی	ایقان چاپی	صفحه	سطر
چرا	اضافه شده	۱۲۶	۵
حجبات	غبارها	۱۲۷	۴
سبل	اضافه شده	۱۲۷	۵
مشروب	شارب	۱۲۷	۱۴
اولی	اول	۱۲۸	۶
واحد	واحدة	۱۲۸	۱۲
جدید	جدیده	۱۲۹	۴
گاه است	شاید	۱۳۰	۶
لمقتدون	مقتدون	۱۳۰	۹
فوز کبری	فوز اکبر	۱۳۱	۵
مینمودند	مینمود	۱۳۱	۷
محال است که	که - حذف شده	۱۳۱	۱۲
بر هر حالت	در هر حال	۱۳۲	۵
بمقر	بمقام	۱۳۲	۶
محدوده	محدود	۱۳۲	۱۲
شافی کافی وافی	شافیه کافیه وافیه	۱۳۳	۳
غیبی	غیبیه	۱۳۳	۵
ظاهر	ظاهره	۱۳۴	۱
قدسی	قدسیه	۱۳۴	۶
بر او	بر آن	۱۳۵	۷
فرمودند	فرمود	۱۳۶	۶

سطر	صفحه	ایقان چایی	ایقان خطی
۹	۱۳۶	اول و آخر	ادم اولی و آخری
۴	۱۳۷	صادق می آید	صدق می آید
۱۴	۱۳۹	البسه	لباس
۱۰	۱۳۹	نشد	نشدند
۱۲	۱۳۹	كانوا يفعلون	كانوا ان يفعلون
۱۴	۱۳۹	لعلکم	لعل انتم
۱۶	۱۳۹	هم چنین	این
۹	۱۴۰	آنرا	اورا
۱۲	۱۴۰	الی نهایت	از نهایت
۱۲	۱۴۰	خواهند	خواهد
۱۱	۱۴۱	بدءله	له بدء
۴	۱۴۲	لکن	لکنه
۸	۱۴۲	از آن	از او
۹	۱۴۲	اعرض	اعرضوا
۶	۱۴۳	می آشامیدند	مشروب میشدند
۸	۱۴۳	قدرته	قدرتک
۸	۱۴۳	علیه	علیک
۹	۱۴۳	عامل است آنچه	آمل است با آنچه
۱۳	۱۴۳	مقر و مرجع	مرجع و مقر
۱	۱۴۴	بمقام وحدی	بسرحدی

ایقان خطی	ایقان چاپی	صفحه	سطر
هزار و دوست و هفتاد	هزار و دوست و هشتاد		
وهشت سنه	شده!!	۱۴۴	۱۰
اسرار او است	اسرار آن	۱۴۴	۱۷
دولت	دولت را	۱۴۶	۶
قال و قوله الحق	حذف شده	۱۴۶	۱۰
فیما یعملون	بما کانو یعملون	۱۴۶	۱۳
علی العالمین	علی العالم	۱۴۶	۱۴
غیر از این	غیر این	۱۴۷	۳
قصور	قصر	۱۴۷	۷
یستنطقون	ینطقون	۱۴۷	۱۰
در مقام	در- حذف شده	۱۴۷	۱۳
ولکنه	ولکن	۱۵۰	۱
آن جوهر	آن جواهر	۱۵۰	۱۲
استبلاغ معارج!!	ارتقاء بمعارج	۱۵۰	۱۳
بغیر سبیل	در غیر سبیل	۱۵۱	۷
مسائل مسئوله	مسئوله- حذف شده	۱۵۳	۹
علومهای مجعوله	علمهای مجعوله	۱۵۳	۱۲
کثره	کثرها	۱۵۳	۱۷
علومات	علمها	۱۵۶	۶
بنار جمال محبوب دریدیم	بنار جمال محبوب سوختیم	۱۵۷	۴
مهتر	مضطرب	۱۵۷	۱۳

ایقان خطی	ایقان چاپی	صفحه	سطر
فسبحان الله	سبحان الله	۱۵۷	۱۵
که فی الحقیقه	که - حذف شده	۱۵۸	۳
بی علم فانیرا	بی علم فانی	۱۵۸	۱۱
از او	از آن	۱۵۹	۱
موسی عهد	موسی علم و عدل	۱۵۹	۱۱
افاقی و انفسی	افاقیه و انفسیه	۱۶۴	۳
تحکی صمدانیه	ظهور صمدانیه	۱۶۴	۶
باو است	بآن است	۱۶۶	۱۴
او	چهارجا آن شده در صفحه ۱۶۶	۱۶۶	۱۵ تا ۱۲
اورا	آنرا	۱۶۶	۱۷
نفس زکی	نفس زکیه	۱۶۸	۱۰
او	آن	۱۶۸	۱۴
او	پنججا آن شده	۱۶۹	
مقدره	مقدر	۱۷۰	۵
بدیع	بدیعه	۱۷۰	۶
او	آن	۱۷۰	۱۰
شهید	شهیداً	۱۷۰	۱۲
او	در هفتجا آن شده	۱۷۱	-
الهی	در سهجا الهیه شده	۱۷۳	-
عذابی خارکننده	در هر دو نسخه خار بدون		
	واو است	۱۷۴	-

ایقان خطی	ایقان چاپی	صفحه	سطر
فاترل علینا	فاسقط علینا	۱۷۴	۳
انکان هذا حق فاترل	انکان هذا هو الحق من		
علینا	عتدك فامطر علینا	۱۷۴	۴
مائدہ سمائی	سمائیہ	۱۷۴	۶
معنوی الہی سبحانی	معنویہ الہیہ سبحانیہ	۱۷۴	۹
بیارید	بیاورید	۱۷۵	۱۱
ادراك اواز مردم	ادراك آن در مردم	۱۷۶	۹
الہی	الہیہ	۱۷۶	۱۰
الہی معنوی	الہیہ - معنویہ	۱۷۷	۱
انکارات	انکارها	۱۷۸	۵
او	آن	۱۷۹	۶
او	آن	۱۸۰	۳
قدسی - گفتند	قدسیہ - گویند	۱۸۱	۴
نعمہ	ندا	۱۸۱	۴
قدسی	قدسیہ	۱۸۱	۱۱-۱۵
الواح	لوح	۱۸۲	۵
الہی	الہیہ	۱۸۳	۴
جدید بدیع الہی قدیم	جدیدہ بدیعہ الہیہ قدیمہ	۱۸۴	۱۲
بدیع	بدیعہ	۱۸۴	۱۶
اترلنا	ترلنا	۱۸۵	۶
فرقانی	فرقانیہ	۱۸۵	۸

ایقان خطی	ایقان چاپی	صفحہ	سطر
فیض کبری	فیض اکبر	۱۸۶	۱
هذا المنہجین	ہدین المنہجین	۱۸۶	۱۶
قدسی	قدسیہ	۱۸۷	۱۱
او	آن	۱۸۷	۱۴
ظہور کبری	ظہور اظہر	۱۸۷	۱۵
ملا علی محمد	ملا محمد علی	۱۸۸	۵
امثال ذلك	امثال آنہا	۱۸۸	۱۳
جانرا	را - حذف شدہ	۱۸۹	۷
رب العلی	رب اعلیٰ	۱۸۹	۱۳
ظاہر و باطنشان	ظاہر شان و باطنشان	۱۸۹	۱۴
دنیای فانی	فانیہ	۱۹۰	۳
تقدیرات	تقدیر	۱۹۰	۵
مضی	مضت	۱۹۲	۱۳
لا تہوی	لا - حذف شدہ	۱۹۲	۱۴
یستشرق	تشرق	۱۹۲	۱۶
من انوار	بانوار	۱۹۲	۱۷
برچنین مہم	برچنین امر مہم	۱۹۴	۱۴
او	آن	۱۹۵	۳
بما اکتسبت	ما اکتسبت	۱۹۶	۷
ایداء عن الفضل مغلولاً	یدہ عن الفضل مغلولۃ	۱۹۶	۷
نمود	نمودہ	۱۹۷	۱۷

ایقان خطی	ایقان چاپی	صفحه	سطر
وجود	وجود است	۱۹۸	۵
او	آن	۱۹۹	۸
مقرر	مقررہ	۱۹۹	۱۱
احتیاج ذکر نیست	احتیاج نیست	۲۰۰	۴
بہمان	برہمان	۲۰۱	۵
او	آن	۲۰۱	۶
احادیث را	احادیثیکہ	۲۰۱	۱۵
استدلالہا	چہ استدلالہا	۲۰۲	۱۴
اگر چہ	چہ اگر	۲۰۲	۱۶
بغیر الحرفین	غیر الحرفین	۲۰۵	۷
بیست و پنج	این بیست و پنج	۲۰۵	۷
اتحسب	ام تحسب	۲۰۶	۱
ارواح الہیہ	ارواح مقدسہ	۲۰۷	۶
وجوہات	وجودات	۲۰۸	۲
علم	علوم	۲۰۸	۱۷
جد	جہد	۲۰۹	۱۰
نفاقرأ	را - حذف شدہ	۲۱۰	۱
نمود	نمودہ	۲۱۱	۱۷
متواتراً	متواتر	۲۱۲	۲
کلمہ و نقطہ مستور	نقطہ و کلمہ علیا	۲۱۲	۵
حجرتا اقبالشانرا	را - زیاد شدہ	۲۱۲	۱۰-۱۳

ایقان خطی	ایقان چاپی	صفحه	سطر
با آنها	بظاهر آنها	۲۱۳	۲
فی الحدیث المفضل	فی حدیث المفضل	۲۱۳	۶
بعد از این هم	بعدهم	۲۱۴	۱
لکل کلام	لکل علم	۲۱۴	۱۷
یثبت	یثبت	۲۱۵	۱
این	آن	۲۱۵	۷
بایات الله	با یاتہ	۲۱۵	۱۷
ان انتم	لوانتم		

با آنکه در این مقایسه خود تنها بودهام ، واستقصا هم نشدند قریب
 ۴۵۰ غلط در این جدول از نظرتان گذشت که بندگان جمال قدم تصحیح
 فرموده اند !!

بنظر شما عمد است یا سهو یا خیانت ؟

از اصول مسلمه در بحث نبوت ، وجوب وجود دو صفت است در
 نبی در تمام دوران زندگی ، و بالآخر هنگام دعوی پیامبری ، و با
 نداشتن یکی از این دو صفت ادعاء او بحکم حس و عقل از اعتبار ساقط
 است ، اول امانت ، دوم صدق و راستی زیرا از طرفی بحکم عقل دفع ضرر
 محتمل واجب است ، و از طرف دیگر اطاعت امر نبی در بذل جان و مال
 واجب ، پس اگر کسی ادعای نبوت کند و خیانت و دروغگوئی او بهر
 عنوان که باشد آشکار گردد ، تنها همین دلیل برای بطلان ادعاء او کافی
 است ، و نباید در اطرافش دیگر سخنی گفت .

آقای میرزا حسین علی نویسنده کتاب ایقان ، که پایه ادعاء خود

را از نبوت گذرانده و بخدائی رسانده ، و پیروانش نیز او را با (جل ذکره الاعلی) نام میبرند ، نه تنها رعایت امانت و صداقت را از نظر ادعائش در آن کتاب نکرده ، بلکه رعایت قانون فن تألیف و نویسندگی را نیز ننموده ، که اهل این فن تصرف در عبارات دیگران را هنگام نقل ، خیانت بزرگ ادبی و علمی و اخلاقی دانسته‌اند ، نویسنده ایقان در اکثر عباراتی که از قرآن و اخبار و انجیل نقل نموده تصرفاتی کرده و بصورت خواست خودش در آورده است ، بخیانتی که در نقل اخبار کرده در جای دیگر این کتاب اجمالاً اشارتی شده ، و اکنون آیاتی را که در آنها تصرف کرده از نظر خوانندگان عزیز میگذرانیم ضمناً خاطر شمارا باین نکته متوجه میکنیم ، که همچنانکه متن کتاب ایقان را تصحیح کرده‌اند این آیات را نیز در ایقان‌های چاپی اخیر اصلاح نموده‌اند .

ومن نخست از ایقان خطی این عبارات را نقل و سپس تصحیح شده آنرا از ایقان چاپی در برابرش مینویسم .

تصحیح شده موافق قرآن در ایقان چاپی

عبارت منقول از ایقان خطی

۱- هل ينظرون الا ان ياتيهم الله
 في ظلل من الغمام ص ۶۳
 ۲- ولكن البر من امن بالله واليوم
 الآخر ص ۷۸
 ۳- وان كان كبر عليك اعراضهم
 فان استطعت ان تبغى نفقا في الارض
 ص ۱۰۹

۱- يوم ياتي الله في ظلل من الغمام
 آیه ۲۰۶ سورة البقره
 ۲- ولكن البر ان تؤمنوا بالله واليوم
 الآخر آیه ۱۷۲ سورة البقره
 ۳- و ان كبر عليك اعراضهم فان
 استطعت فابغى في الارض آیه
 ۳۵- سورة الانعام

عبارت منقول از ایقان خطی

تصحیح شده موافق قرآن در ایقان چاپی

- | | |
|---|--|
| ۴- کحمر مستفزة من القسورة سورة
المدثر آیه ۵۱ | ۴- کانهم حمر مستفزة فرت من
قسورة ص ۴۴ |
| ۵- والابرار یشربون عن کاس آیه ۵
سورة الدهر | ۵- ان الابرار یشربون من کاس
ص ۳۵ |
| ۶- اولئک یشوا من رحمة الله آیه ۲۲
سورة العنکبوت | ۶- اولئک یشوا من رحمتی ص ۱۱۶ |
| ۷- لیتنی مت قبل موقفی هذا ام کنت
آیه ۲۳ سورة مریم | ۷- لیتنی مت قبل هذا وکنت ۴۷ |
| ۸- واذ القوالذین آمنوا قالوا آمنة ...
علیم بما فی الصدور آیه ۱۱۵
آل عمران | ۸- اذا لقوکم قالوا آمنة ... علیم
بذات الصدور ص ۶۵ |
| ۹- ونفخ فی الصور ذلک رجوع بعید
آیه ۱۹ سورة ق | ۹- ونفخ فی الصور ذلک يوم الوعيد
ص ۹۵ |
| ۱۰- ولکن رسول الله آیه ۴۰
سورة الاحزاب | ۱۰- ولکن رسول الله ص ۱۵۰ |

خوانندگان این کتاب متوجه باشند که ممکن است هنگام اعتراض بهائیان بگویند آیه نقل بمعنی شده است، این سخن درست نیست زیرا: اولاً- در نقل بمعنی عبارت را عیناً نقل نمیکنند، بلکه معنی آنرا با عباراتی میآورند که مخالف بمعنی عبارت اول نباشد. ثانیاً- اگر از نظر مصححین اشکال نداشته، برای چه ضمن تصحیح غلطهای کتاب ایقان آن آیات را نیز صحیحاً نقل کرده اند.

آقای میرزا حسینعلی با عباراتی که از انجیل متی اصحاح ۲۴ نقل نموده نیز همین روش را بکار برده ، خوانندگان ممکن است با انجیل عربی تطبیق کنند که باین عبارت شروع میشود (ولوقت من بعد ضیق تلك الايام ...) لکن چیزی که باید بآن بیشتر توجه داشت این است که حضرت مسیح عبارتی را در پایان آن قسمت از بیانش میفرماید ، که تأکید برای تحقق وقوع خبری است که از آمدن شخصی میدهد (السماء والارض تزولان و کلامی لایزول) آقای میرزا حسین علی این قسمت را از اصل جدا کرده ، و با این عبارت غلط برای گرفتن نتیجه غلط دیگر نوشته ، که در صفحه ۳۳۳ ایقان چاپی فقط عبارت عربی آنرا تصحیح کرده اند . (ان السماء والارض یمكن ان یزولان ولکن کلام ابن الانسان لن یزول ابدًا کلام من هرگز زایل نمیشود و همیشه باقی و ثابت میان مردم خواهد بود و از این راه است که اهل انجیل میگویند که حکم انجیل هرگز منسوخ نمیشود) تا اینجا عبارت ایقان خطی بود .

(اولاً) عبارت را غلط نقل و ترجمه کرده برای گرفتن این نتیجه ، که مسیحیان نیز مثل مسلمانان میگویند دین مسیح نسخ نمیشود ، و چون با آمدن اسلام نسخ شد پس باید اسلام هم نسخ شود .

(ثانیاً) دروغی بمسیحیان نسبت داده ، زیرا آنها مدعی عدم نسخ دین مسیح نیستند ، بلکه منتظر موعودی هستند که میگویند هنوز نیامده ، و خود همین عبارات مورد بحث خبر از آمدن کسی است ، البته مسیحیان انکار انجیل نخواهند کرد .

(ثالثاً) بفرض اینکه مسیحیانرا چنین عقیده باشد او چرا عبارت را لفظاً و معنی غلط نقل کرده ؟!

و چرا خود را برای آنها مسیح موعود معرفی میکند ، که در زمان ظهور قائم خواهد آمد ؟!

از آقایان بهائیان میپرسیم آیا حاضر هستند آنچه را در این کتاب نوشته‌ایم با اصل ایقانه‌های خطی پیش از اصلاح تطبیق نموده و حقیقت را بیابند ؟ یا کسائیکه دور این سفره کارگردانند ، نمی‌گذارند گول خورددها توجهی فرمایند ؟!

امید است عزیزانی که فریب خورددهاند بخود آیند و بازگردند .

بهر حال اختیار با آنان و قضاوت با خوانندگان است .

در پایان جدول بعضی از اغلاط را که مصححین ایقان هم متوجه نشده‌اند استخراج نموده و از خوانندگان و بهائیان متوقعیم بیندیشند که آیا با عقل سازگار است چنین کتابنویس را خدا و یا پیامبر و چنین کتاب را وحی دانست ؟!

و آیا میشود امت از رسول و بندگان از خدا داناتر باشند تا آنکه

غلط خدا و رسول را اصلاح کنند ؟!

اول - صفحه ۲ (لعل متصلن) لعل از حروف مشبیهة بالفعل و از مختصات

اسم است و بر فعل داخل نمیشود و متصلن فعل مضارع مؤکد بنون تأکید است و ادخال لعل بر آن غلط است .

دوم - صفحه ۸ - عیونات غلط است زیرا عیون جمع عین است .

سوم - صفحه ۱۶ لعل بر فعل داخل شده .

چهارم - صفحه ۴۴ ابوابهای معانی غلط است . چون ابواب جمع

باب و عربی است و ها از ادوات جمع فارسی است .

پنجم - صفحه ۵۹ حوریات غلط است چون حور جمع حوراء

میباشد و با الف و تا جمع بسته نمیشود .

ششم - صفحه ۱۲۲ غلط را که خواستند تصحیح کنند در اثر غفلت غلط تر شده ، عبارت ایقان اینست : (بقطره‌ای از چشمه لطیف یفعل مایشاء و یحکم مایرید مشروب می شدند) .

مصحح بقطره را دست نزده لکن مشروب می شدند را میاشامیدند کرده و عبارت چنین شده (بقطره‌ای از چشمه لطیف یفعل مایشاء و یحکم مایرید میاشامیدند) .

ضمناً خوانندگان گمان نکنند که بائی و واوی را کم یا زیاد کردن چه اثر و عیبی دارد ، زیرا اهل ادب می دانند که با زیاد کردن يك نقطه مجرم ، مجرم ، و با کم کردن يك الف منافق ، منفق می شود ، اعاذنا لله سبحانه من شرور انفسنا وهفوات السنننا انه ولی قدیر .

من یظهره الله کیست ؟ - نقطه اولی (سید علی محمد) در بیان می گوید پس از من آنکس را که خدا ظاهر می کند (مقصودش قائم فرزند امام حسن عسکری است چنانکه در تفسیر سوره کوثر تصریح کرده) خواهد آمد باید او را بزرگ شمرد ، و از او معجزه و حجة نخواست ، و هر چه از حرفهای من بپسندد مقبول و هر چه نپسندد مردود است ، این سخن بهانه بدست عده‌ای دام انداز داد که هر يك پرچم من یظهره اللهی برافراشتند و به پراکنده کردن این ملت ساده لوح همت گماشتند :

اول - حسین میلانی معروف بحسین جان .

دوم - میرزا اسدالله ملقب بدیان که باب او را کاتب صبح ازل قرار

داده بود .

سوم - سید کور هندی^۱ .

چهارم - میرزا عبدالله متخلص بغوغا .

پنجم - حاج میرزا موسی قمی .

ششم - میرزا محمد زرندی معروف به نبیل که از پیروان میرزا

حسینعلی شد.

هفتم - هاشم کاشانی .

هشتم - میرزا حسینعلی نوری .

هر يك از اینها از نادانی گروهی استفاده کرده گذشتند، ولکن جریان

امر بسود میرزا حسینعلی تمام شد، یعنی توانست زمینها با اظهار موافقت

ظاهری با برادرش ازل طوری آماده کند، که نتیجه را او برده باشد چنانکه

خود او در کتاب اشراقاتش به این اختلاف اشاره کرده می نویسد :

«سبحان الله مع التماس نقطه اولی و وصیتش کل را در عدم اعتراض

به ظهور اعظم مع ذلك بعضی باسم مرآت، و بعضی باسم وصی، حزبی باسم

ولی، از حق محرومند، عنقریب بمثابه حزب قبلی اسم نجیب و نقیب

بمیان آید» .

۱ - درص ۲۵۵ کتاب نقطه الکاف مینویسد (اما ظهور ثانی... آقا سید هندی بوده...)

از خانواده سید جلال هندی که مردی بوده... از در اویش داغداری که در

صفحه ایران بهم میرسند (مقصودش از درویش داغدار خاکساریها است که

مرشد تن آنها را داغ میگذارد) آنگاه شرح فتنه و اختلافاتی را که بین او

و سران باییه بوده سر بسته از صفحه ۲۵۵ تا ۲۶۰ مینویسد - نویسنده کتاب

ادعای آن سید کور را ظهور حسنی نوشته و بعضی ادعاهای دیگر اشاره ای دارد.

و مقصود از بصیر در آثار باییهها او است . ادوارد براون در صفحه ۴۰

مقدمه اش می نویسد : سید حسین هندیانی ، و هندیان را از توابع محمره

(خرم شهر کنونی) مینویسد .

مقصودش از حزب قبلی شیخیه است که نجیب و نقیب اصطلاح آنها است .

میرزا حسینعلی من یظهره الله نیست - با آنکه آقای میرزا حسینعلی خود را از پیروان فدائی نقطه «باب» معرفی کرد ، وایقان را در اثبات امر بیان نوشت ، تقریباً پس از چندی که از نوشتن ایقان گذشت حرفهای خود را زیر پا گذاشت ، وگفت من همان من یظهره الله هستم که نقطه از وجودم خبر داده .

چون او دعوی خود را متکی بسخنان باب کرده ، ماهم عین عبارات سیدعلی محمدر را که درباره خصوصیات و نشانیهای من یظهره الله گفته (با توجه به تعیین مدتی که بنقل از نقطه الکاف خواندید) از کتاب بیان نوشته وداوری را بخوانندگان وا می گذاریم . شاید برای آقایان بهائیانیکه از اینگونه مطالب و وقایع بی خبرند انشاءالله مفید باشد .

۱- ادوارد براون در مقدمه کتاب نقطه الکاف مینویسد : « هر کس بدقت در آنچه باب در خصوص من یظهره الله گفته ، وصایای اکیده که در ایمان باو و عدم احتجاب بهیچ شیئی نموده تأمل نماید تعجب نخواهد کرد از اینکه با وجود آنهمه اختلافات شدیدة بالآخره اکثر بسایبه دعوی بهاءالله را پذیرفتند ... اشکال مسئله چندان در اینجا نیست ، اشکالی که هست در اینست ، که صبح ازل که بلا شبهه باب او را جانشین ووصی خود قرار داده بود ، بشدت و اصرار هرچه تمامتر از تصدیق دعوی نابرداری خود امتناع شدید و ابای مستمر نمود ، بنا براین بهائی که قطعاً باید بمن جانبالله بودن باب معتقد باشد (چه کسی که بیک ظهوری ایمان آورد باید تمام ظهورات قبل را نیز تصدیق نماید) بالضرورة مجبور است اعتراف کند ، که باب که مظهر مشیت الهی و مبعوث من جانبالله و دارای الهام و علم من لدنی بود ، عالماً عامداً کسی را برای جانشینی خود انتخاب کرد ، که بایستی بعد از خودش نقطه ظلمت و اشد منکرین من یظهره الله گردد . تا اینجا سخنان ادوارد براون بود . البته خوانندگان عزیز

الف - فلتشهدن لولم يكمل خلق ظهور لم يظهر الله ظهوره الاخر
انه كان علاما حكيما . قل ان كل ظهور كمثل ارض يغرس فيها الاشجار فاذا
كملت الاشجار كلهن اثمرت فاذا يظهر الله مظهر نفسه لياخذن الثمرات انه
كان لطافاً خبيراً انتم في الظهر القبل تتفكرون لما اظهر الله داود واغرس
ما شاء في الزبور فلما قضى عدد المتين فاذا قد اظهر الله موسى لياخذن ثمرات
ما اغرس بداود في الزبور وان الذين هم آمنوا بموسى فاولئك هم ثمرات
ما اثمرن اشجار الزبور عند الله ان انتم تعلمون ومثل ذلك عيسى بعد موسى
و مثل ذلك محمد بعد عيسى و مثل ذلك علي محمد بعد محمد مثل ذلك
من يظهره الله من بعد علي محمد . ومثل ذلك من يظهر من بعد من
يظهره الله

يعني البته بايد گواهی دهی اگر کامل نشده باشد خلق ظهوری ،
خدا ظاهر نمی کند ظهور دیگری را ، همانا او بسیار دانا و حکیم است .
بگوهر ظهوری مانند زمینی است که در آن درختها بنشانند ، پس چون
درختها همه بکمال رسیدند ثمر دهند ، پس در آنحال خدا آشکار میکند
مظهر نفس خود را ، تا البته آن ثمرات را بگیرد ، همانا بسیار لطیف و
خبیر است ، شما در پشت پیش (مقصودش تاریخ گذشتگان است) میاندیشید ،
هنگامی که آشکار کرد خدا داود را ، و نشانید آنچه را که خواست در
زبور ، پس چون عدد متین گذشت (یعنی پانصد سال) پس در آنحال

→
متوجه خواهند شد که مؤمن باقای میرزا حسینعلی ناچار کافر بسید علی محمد
خواهد بود ، بنابراین چون کاخ دعوت نقطه اولی که پی دین بهائی میباشد فرو
ریخت ، بنای بهائیت خود بخود خراب است . پس درست است که گفتیم « بهائیت
دین نیست » و درست است که گفتیم بهائیان نه تنها از بایبگری و سخنان باب
بی خبرند ، از حرفهای بهاء الله نیز بی خبرشان گذاشتند .

خدا ظاهر کرد موسی را ، تا البته بگیرد ثمرهای آنچندرا که بسبب داود
نشانه بود در زبور ، آنکسانیکه ایمان آوردند بموسی آنها میوه درخت
های زبور بودند نزد خدا ، اگر شما بدانید ، و مانند آنست عیسی بعد از
موسی ، و مثل آن محمد بعد از عیسی ، و مثل آن علی محمد بعد از محمد
و مثل آن من یظهره الله بعد از علی محمد و مانند آن کسیکه خدا او را
ظاهر میکند بعد از آنکه او را ظاهر می کند ...

تا اینجا سخنان باب بود و از مجموع آن چند مطلب بدست می آید:
اول - باید هر ظهور بعد کمال خود برسد و پس از آن ظهور
دیگری بشود ، و چون مدت ادعای ظهور باب بر حسب اعتراف خود
میرزا حسینعلی دو هزار و یکسال بوده ، تا آن تمام نشود من یظهره الله
ظاهر نخواهد شد ، و اگر کسی ادعا کند دروغ است و غلط ، پس میرزا
حسینعلی من یظهره الله نیست .

دوم - باید فرزندان کسانی که بظهور قبل ایمان آورده اند بظهور
بعد ایمان آورند ، یعنی علی الاقل بین هر ظهوری یک طبقه فاصله باشد ،
چون میرزا حسینعلی نوزده سال بعد از ادعای باب برخلاف کتاب ایقان
خودش ، و برخلاف تعیین و خبر دادن باب این ادعا را کرد بدون تردید
من یظهره الله معهود نیست ، زیرا من یظهره الله باید ثمرات اشجار بیان را
بگیرد ، و آن حد اقل گذشتن دوران یک نسل است .

سوم - باب که میرزا حسینعلی او را سلطان رسل گفته ، این موضوع
تاریخی را نفهمیده که موسی پیش از داود بوده ، و بایستی می گفت داود
ثمره اشجار موسی را باید بچیند ، چنانکه جناب میرزا نیز در کتاب ایقان
آنجا که راجع بتغییر قبله نوشته می گوید :

« چنانچه در عهد اکثري انبياء که بعد از موسی مبعوث برسالت شدند مثل داود و عیسی و دون آنها از انبياء اعظم ».

ديگران که باين غلط پی برده بودند همین را از میرزا حسینعلی پرسیده اند ، چون پاسخ درستی نداشته علی الرسم بمغالطه کاری افتاده ، و برخلاف عقیده خودش سائل را امر بپذیرفتن این سخن غلط که برخلاف نوشته خودش نیز هست میکند چنانکه در اشراقات مینویسد:

« الی کنون چندکرت اهل بیان سؤال نموده اند ، که حضرت داود صاحب زبور بعد از حضرت کلیم ، ولکن نقطه اولی روح ماسویه فداه آن حضرت را قبل از موسی ذکر نموده ، و این فقره مخالف کتب و ما عند الرسل است ، قلنا اتق الله ولا تعترض علی من زیندالله بالعصمة الکبری ، سزاوار آنکه مشرق امر الهی را تصدیق نمائید ، چه آنکه بمقتضای حکمت بالغه احدی جز حق آگاه نه یفعل ما یشاء ویفعل ما یرید » .

بدیهی است هر باشعوری میدانند که دروغگوئی با عصمت ، و جهالت بانبوت ، سازگار نیست ، بعلاوه تاریخ احکام ساختن نیست که بنشینند و بیافند .

ب - باب پانزدهم از واحد پنجم از کتاب بیان فی ان الماء الذی انتم به تخلقون قد طهره الله فی الکتاب ملخص اینکه چون یک نقطه است که لایق است فکر طهارت بر او شود (تا میگوید) ثمره آن اینکه در حق آن نیز اعظم و ادلای او دون خطور طهارت نکنند که کل مطهرات از بحر جود همین نقطه از لیه ظاهر میشود .

در هر حال مراقب بوده که بر هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت نشود .

از این جملات باب واضح است که منی آدمی را پاک قرار داده ،
و علتش آنست که من یظہرہ اللہ کہ معلوم میشود هنوز متولد نشده ،
و راهنمایان بسوی او پاک دنیا آیند ، و این معنی در خود پاک قرار دادن
نطفه نهفته است گرچه تصریح هم نمیکرد و حال آنکه میرزا حسینعلی
در آن زمان حدود سی سال از عمرش میگذشته .

همین اعتراض را حاج میرزا هادی ازلی باو کرده ، و چون
پاسخی نداشته با عبارت پردازی بدست و پا زدن افتاده ، میگوید «یا هادی
سبب اضلال مشو» آنگاه پس از بیانات دیگری میگوید :

«ای غافل نطفه من یظہرہ اللہ ظاہر و مطہر بوده و هست و آن نطفه
بذکر احدی محتاج نیست آیا پاکی و طہارت من یظہرہ اللہ متعلق بکلمه
عباد اوست» و عمده هم در جواب نامه میرزا عباس همین اعتراض را کرده است.
از این قسمت معلوم میشود که آقای بهاء نقطه اولی را بنده خودش
میدانسته ، در صورتیکه او را مشرق شمس ازلی ، و مزین بعصمت کبری
ستوده ، و در ایقان خود را بنده فانی و جان نثار او معرفی کرده ، و در لوح
میرزا جواد کاشی نقطه اصلی و منبع فیض ازلیش دانسته ، چنانکه
مینویسد :

«هو اللہ لا اله الا اناکل شیئی به مؤمنون قد اکثر القول فی ذلک و لکن
اکثرهم لایفقہون آنچه از ظہورات و معجزات کہ ذکر شدہ آنچه نسبت
باین حقیر است کذب افتریہ المکذوبون آنچه نسبت بنقطه اصلیہ و منبع
فیض اولیہ و مرایای محکیہ از او دادہ شدہ صدق یفوز بہ المخلصون و لکن
از سحاب مکرمت و مرحمت در بیان نازل فرمودند حجت کلیہ» .
از این فرمایش بهاء معلوم شد کہ :

اولاً- بابرا نقطهٔ اصلیه و منبع فیض اولیه دانسته ، پس ناچار تا مدت دین او سر نیامده همه فرع او خواهند بود که از آن جمله خود میرزا حسینعلی است .

ثانیاً- کتاب بیان را حجت کلیه الهیه دانسته ، و با این حال با آن مخالفت کرد ، و از اختیار بندگان خدا بیرون برد ، و نگذاشت در دست مردم باشد .

ثالثاً- نسبت معجزه را بخودش دروغ و افترا شمرد ، لکن برای نقطهٔ اولی ثابت و اعتراف کرد ، مؤید این قسمت عباراتی است که در لوح شیخ محمد تقی مینویسد (استدعا آنکه دوستان این ذیل را بغبار کاذب نیالایند ، و بذکر خوارق عادات که نزد ایشان است از شأن و مقام و تنزیه نگاهند) .

در اینجا مقتضی است موضوعی را بعنوان جملهٔ معترضه ، بواسطهٔ مناسبتی که با این قسمت دارد در اختیار خوانندگان عزیز بگذاریم ، و آن اینست که آقای میرزا ابوالفضل محمد بن محمد گلپایگانی در فرایند مینویسد : « در این ظهور اجانب بر معجزات کریمه اش اعتراف کردند ، و بظهور خوارق عادات در وجود مبارکش شهادت دادند » (مقصودش سید علی محمد است) و در دنبالهٔ همین موضوع مینویسد : « در این ظهور هم جمال ابهی همین دعوی را فرمود که جمیع علما حاضر شوند ، و هر معجزه از من میطلبند بطلبند ، ولی علماء جمع نشدند و خواهش نکردند . »
دقت فرمائید آقای میرزا حسینعلی خودش صریحاً می گوید هر کس بمن نسبت معجزه دهد دروغ و افتراء بسته است ، و نویسندهٔ فرایند یا کاسهٔ از آتش گرمتر ، ضمن ستایش پیشوای خودش ، برای اثبات امرش باو دروغ

واقفرا میندد ، و بهائیان نیز که مردانی بی اطلاع و ساده دل هستند و یا بنادانی خو گرفته‌اند میپذیرند .

۳- باب دوازدهم از واحد پنجم .

(اذن داده شده که در وقت موت کتاب وصیتی نوشته متضمن بر اقرار بوحدانیت او و اقرار بنقطه الهیه و حروف^۱ حی او ، و امر نماید کتاب را برسانند بمن یظهره الله که اگر مشیت او تعلق گرفت بر جواب او همان است جوابیکه من الله در حق او نازل ، و حفظ کتاب با وارث او است ، که یداً بیدالی من یظهره الله رسیده ، بر احسن خط و الطف حسن ، زیرا که طول ظهوری تا ظهوری مبین است و حفظ ما بینهما نزد کل اسهل است از هر شیئی) تا اینجا عبارت بیان بود .

نکته خیلی مهم این قسمت این است ، که به استناد جمله (اگر مشیت او تعلق گرفت) تمام حرفهای باب را از میان برده‌اند ، و اگر کسی هم از آن حرفها چیزی بگوید ، میگویند مشیت حضرت بهاء الله بقبول آن تعلق نگرفته ، پس برای اینکه معلوم شود این مرد آن من یظهره الله نیست و مشیت او هیچ تأثیری ندارد ، و باید این بهائیان حتماً بایی باشند ، کافی است توجه شود به دو نکته در این عبارت باب ، که آنرا نیز مثل سایر حرفها اول و آخرش را زده و وسطش را گرفته‌اند .

اول - آن ورقه وصیتنامه بادست ورثه دست بدست باید چند دست بگردد ، تا بمن یظهره الله برسد پس آقای بهاء که آنوقت سی سال بیشتر داشته ، بدون هیچ شک و تردیدی من یظهره الله مقصود باب نیست .

۱- حروف حی یعنی ۱۸ نفر افراد مخصوص منتخب که با خود باب ۱۹ می شدند کلمه حی عدداً مساوی است با هیجده .

دوم - میگوید طول ظهوری تا ظهوری مبین است و کمتر وقتی که خود آقای بهاء در ایقان برای آن قائل شده (چنانکه قبلاً گفتیم) هزار سال بیشتر است، و برای از میان رفتن اسلام غالباً به این آیه (یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنه مما تعدون) استدلال کرده اند، و هزار سال را مقیاس نسخ شرایع گرفتند.

پس بر حسب اعتراف آقای بهاء، و همه پیروانش که مجبورند فرمایش او را قبول کنند، آنجناب من ینظره الله مقصود باب نیست، زیرا نر زده سال بعد از باب ادعا کرد و طول ظهور منصوصاً رعایت نکرد.

ملفت باشید، هر جا موضوع تعلق مشیت را گفتند، فوراً بگوئید اگر راست میگوئید بیان را بیاورید، اگر آوردند عین عباراتی را که نوشته ایم آنجا می بینید که اول و آخرش را از میان برده اند چنانکه رسم دائمی آنها است و اگر نیاورند سخن ما ثابت است و آنها محکوم.

۴- باب پنجم از واحد ششم:

فی ان الله قد امر به ان تقیموا من مقاعدکم اذا سمعتم اسم من ینظره الله من بعد بلقب القائم والحکم علی اعداء من یحزننه من فوق الارض بما یمکن.

ترجمه - خدا امر کرده که پس از این هر وقت من ینظره الله را بنام قائم اسم ببرند از جا برخیزید و هر کس آن قائم را محزون کند باید بپوشد وسیله که بشود از روی زمین برداشته شود.

از این فرمایش چند چیز واضح میشود که دقت در آنها لازم است:

۱- آقای سید سلیم محمد خودش آن قائم موعود نیست، چنانکه در تفسیر سوره کوثر و صحیفه عدلیه تصریح کرده، که او فرزند امام حسن

عسکری است و غیبت صغری و کبرای او را پذیرفته .

۲- منظور همان قائم موعود اسلام فرزند امام حسن عسکری است که در حدیثی از حضرت رضا (ع) است که وقتی مهدی را بنام قائم خواندند برخیزید . و باب بهمان اشاره کرده است .

۳- میگوید هر کس من یظهره الله را محزون کند باید اعدام شود، اگر این مدعی من یظهره الله بود باب باید او را معرفی کند تا بواسطه ترك معرفی محزون نشود، زیرا اگر محزون میشد باید باب را بر حسب حکم خودش بکشند .

(از بهائیهایی که بعید نیست که بگویند برای همین کار باب بالای دار رفت و اعدام شد، زیرا آنها هر وقت هر چه بدهنشان بیاید بمناسبت موقع می گویند، نمونه اش گفتار و کردار آنهاست که در این جزوه مختصری از آنرا میخوانید)

۴- اگر او من یظهره الله معبود بود، بر باب معرفی او واجب بود، تا موجب اختلاف بابی و بهائی نشود و پس از نوزده سال فوراً دوستگی بوجود نیاید، و آنقدر بهم فحش و ناسزا نگویند.

۵- باب پنجم، واحد پنجم بیان :

در آنجا که دستور غارت کردن اموال مردمان غیر بابی را میدهد، جمالاتی مینویسد که عیناً ترجمه اش را مینویسیم :

«در حکم اموالی که در این دین گرفته میشود، هر چیز که از حیث قیمت سنگین باشد مال نقطه است، اگر او نباشد باید آنرا نگاهداری کنند تا ظهور دیگر» و البته ظهور دیگر را دانستید که پس از دو هزار و یکسال است، بنا بر این اگر بهاء آن من یظهره الله بود، باید بگوید پس از من به او بدهید

نه نگهداری کنید تا ظهور دیگر چون او ظاهر و حاضر بود.

در این زمینه در کتاب بیان دلیل فراوان است فقط بذکر این مقدار برای نمونه پرداختیم، چه آنکه بنای این جزوه بر اختصار است، لکن برای رفع خستگی خاطر خوانندگان عباراتی از صاحب بیان (باب) از باب دهم از واحد چهارم نقل میکنم و در آن دو منظور دارم یکی آنکه متضمن است میرزا حسینعلی آن من یظهره الله مورد نظر باب نیست، دیگر معرفی قدرت قلم نویسنده که معجزه اشرا نویسندگی قرار داده، و آقای بهاء هم در ایقان آنرا معجز شمرده، و به آن افتخار کرده، تا معلوم گردد که کسی که در زبان اصیل پدر و مادری به این افتضاح چیزی بنویسد که خودش هم نفهمد چه میگوید، در زبان عربی که آنرا هم باعتراف حاجی میرزا جانی که فدائی او بوده ناقص فرا گرفته چه هنگامه خواهد بود.

اینک عین عبارت باب

باب دهم از واحد چهارم

(ملخص این باب آنکه، عزهر ارضی لله بوده و راجع میگردد یوم ظهور بمن یظهره الله، که او بماذن، و همین قسم عزم دائن و امکانده، که از سلاطین قبل بوده، اگر کسی از اهل بیان در آن نماز کند، بر او است، که يك مثقال فضه انفاق کند، تا آنکه ساکن نشود در آن الشهداء بیان، و مظاهر واحد، و هر مجلس عزیکه منعقد گردد، بلا عدل سزاوار است که مکان عدد واحد را خالی گذارند، که اگر آن ساعت من یظهره الله یا حروف حی ظاهر گردد، کسی مقترن نگردد به جواهریکه در بیان اخذ می شود، در آن ظهور، و اگر مجلس

وسیع نباشد، محل يك نفس اذن زیاده داده نشده، و همچنین هر مقعدی محل يك نفس سزاوار است که خالی گذارند، زیرا که دیده میشود که در بیت خود من یظهره الله هم این قسم ظاهر است، که از مقعد آن منع مینمایند او را، چونکه نمیشناسند او را احترام به اسم او، ولی او میشناسد کل را و میخندد بر عبادیکه از برای اسم او نوع اعظام و احترام ملاحظه مینمایند، ولی یوم ظهور از او محتجب میمانند، بانیات خود) تمام شد عبارت بیان فارسی تا عزیزانی که این کتاب را میخوانند از فرمایشات جناب باب نیز بی بهره نمانند چند سطر هم از تفسیر سوره کوثرش را ملاحظه فرمائید. در اوایل آن کتاب می نویسد «فور بک رب السموات والارض لو اجتمع الجن والانس علی ان یا توأب مثل تلك الايات الذی نزلناها فی ذلك الكتاب باذن الله لن یستطیعوه ولن یقدروا ولو كانوا علی الارض لقادرین قل ان قلوبهم میته نجسه . خلاصه آنکه اگر جن و انس جمع شوند نمی توانند مثل این آیات بیاورند چون دلشان میته و نجس است» پس از این ادعا اکنون توجه فرمائید بعبارات دیگر ایشان (ثم الالف القائمة علی کل نفس التي تعالت واستعالت، ونطقت واستنطقت، و دارت و استدارت، و اضات و استضات، و افاردت و استفاردت و اقامت و استقامت و اقلت و استقلت و سعرت و استعرت، و انشقت و استنققت و استصعقت و تبلبت و استبلبت و ان فی الحین اذن الله لها فتلجلجت ثم فاستلجلجت و تلالئت ثم فاستلئئت و قالت با علی صوتها تلک شجرة مبارکه طابت و طهرت و زکت و علت نبتت من نفسها بنفسها لنفسها الی نفسها و تورق بمثل نبتت و ثمر بمثل تورق....)

پس حرف بحرف الف بارها می نویسد و در اطراف هر حرف بدینگونه

درفشانی میفرمایند!! و در باب جیم و کاف بعد از شرحی میگوید (فصل یا الهی

صلیٰ علیٰ نقطۃ الاولیٰ قمص فطار تیتک و کینو نیتہ طہارتیتک و ذاتیۃ قہارتیتک
و انیۃ بیانیتک و ہویۃ قدوسیتک و غریبۃ قدوریتک و شؤنات بدوحیتک
الیٰ آخر ...)

باللہ اللہ القادر المقدر۔ باللہ اللہ القادر المقادر۔ باللہ اللہ القادر القدرات
باللہ اللہ المقتدر القدران۔ باللہ اللہ المتقادر المتقادر۔ باللہ اللہ القدر ذی القدراء...
ان یا یا الازلیٰ فاشہد علیٰ انہ لا الہ الا انا الیقان المتیقن المیقان... ان یا لام
الازلیٰ فاشہد علیٰ انہ لا الہ الا انا للطف المتلطف المتلاط... کل ما یدکر اسم
شیء ذلک خلقی فکیف انتم الا تبصرون بانکم انتم شیئاً بایدیکم تظہرون
و تصنعون فلتنظرن الیٰ قبل ان اخلقکم و حین ما اخلقکم بانکم قطرة ماء
قدیر بقدرتی لتربینہا حتیٰ اجعلہا انسان ذاقدرۃ مستطیل لینصر ننیٰ یوم
ظہوریٰ والا ما خلقت من شیء و انا علیٰ کل شیء لمقتدرین....

اگر برای کسب کمال از جمال بیہمال و مغز از جنون مالا مال حامل۔
انقال اہل ضلال و پیشوای گیج ہر دم خیال است بس است . حیف از وقت
و کاغذ و مرکب کہ صرف این لاطائلات شود۔ لکن این مقدار بحکم ضرورت
لازم افتاد۔

نکتہ ای را کہ باید متوجہ بود این است کہ ظہور در بارۃ چیز یا
شخصی گفتمہ میشود کہ غیبتی داشته باشد۔ آقای بہاء کہ پیش از نقطۃ اولیٰ
(باب) در ظاہر بودہ چگونه میگوید من همان کسی ہستم کہ خدا او را
ظاہر خواہد کرد، و چون مورد ظہور مشخص است نمی تواند بگویند مراد
ظہور او است، زیرا من یظہر است نہما یظہر، بعلاوہ آقای بہاء چنانکہ
در ایقان تصریح کردہ خودش را بندۃ فانی جان نثار باب خواندہ، نمی تواند
خودش را از او بالاتر گرفتہ و بگوید باب غلط گفتہ زیرا او گفتہ من یظہر باللہ،

و نگفته من یظهر امر اللد ، و برای ظهور بعد مدت معین کرده، و دستور داده هر کس قبل از پایان آن مدت اظهاری کند تکذیبش کنند .

بهائیت نیز مانند بابت دین نیست

از آنچه گفته شد دانستید ، که بابت همان دعوی رکنیت است با تغییر عبارت ، و باب خود کاملا معتقد بوجود امام غائب بوده ، و خود را حافظ احکام اسلام گفته ، و در صورتیکه فرض کنیم دین هم بود ، باید بر حسب تعیین مدت باب دوهزار و یکسال ، و بر حسب تعیین مدت بهاء هزار سال بلکه بیشتر بماند ، و تأویل این گفته بهاء هم حرام است ، و بحکم صریح کتاب اقدس جایز نیست ، دیگر آنکه دعوی آقای میرزا حسینعلی بهاء من یظهره اللهی بود ، آنهم معلوم و واضح شد که اساس نداشت و از ریشه دروغ بود ، بنا بر این تمام کتبی که در اثبات ورد نوشته شده ، و این همه حرفهای افسانه از اینراه پیش آمد ، که اینها اصل و ریشه موضوع را پوشانیده ، و کار را بر گروهی مردمان نادان مشتبه کرده اند ، پس چون در این کتاب بحمدالله حقیقت امر کاملا آشکار شد ، دیگر کوچکترین احتمال راستی در این ادعا باقی نخواهد ماند ، تا کسی بگوید تحقیق کنم بینم راست است یا دروغ ، خلاصه این جزوه زحمت تحقیق را از شما برداشت ، و یکراه بزرگی باز کرد و آن این است ، که دلائل چهارگانه بهائیان (دعوت و استقامت و تشریح شریعت و نفوذ کلمه) که تمام تکیه گاهشان بود خود بخود سقوط کرد ، و خانه این دین ساختگی پس از سقوط ارکان ، یکبار بادست خودشان خراب شد ، و قطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین (سوره ۶ آیه ۴۵)

چرا خراب شد؟

برای آنکه آقای سیدعلیمحمدباب که ادعای بهاء متکی به حرفهای او بود، نه تشریح شریعتی داشت، نه نفودی، و نه استقامتی، اما نداشتن شریعت، دانستید که گفت هر کس را که به او نسبت ادعای وحی دهد کافر است. و اما عدم استقامت، بهتر دلیلیش توبه نامه‌ای است بخط خود سیدباب که برای از رو بردن ازلیها بر حسب امر میرزا عباس (عبدالبهاء) پسر میرزا حسینعلی در کتاب کشف الغطا که قلم میرزا ابوالفضل گلپایگانی است چاپ شد و اما نداشتن نفوذ کلمه شهادت آقای میرزا حسینعلی بهاء است که در ایقان مینویسند:

نفسی از اهل سنت و جماعت (مقصودش قادیانی است) در جهتی از جهات دعوی مهدویت کرد و قریب صد هزار بر وی گرد آمدند، و قائم حقیقی در ایران طلوع کرد شهید کردند.

و اما خود آقای بهاء هم هیچکدام را ندارد بدلائل ذیل:

اولاً- شریعتی ندارد زیرا خود او در ایقان اعتراف کرد که باید قانون بیان (که مدینه الهیه است هزار سال او ازید) بماند پس ادعای تشریح شریعتش بنا بر این فرمایش بیجا است و تناقض.

ثانیاً- استقامتی نداشته زیرا استقامت آن است که کسی يك حرف بگوید و برای اثبات و اجرای آن پا فشاری کند، نه هر روزی بمناسبت محل و شخص حرف را تغییر دهد و اختیار جعل احکام را بدست هر نادان خود سر دهد. اکنون نمونه‌ای از بی استقامتی آقای بهاء را علاوه بر آنچه دانسته‌اید بخوانید:

اول- نوشتن کتاب ایقان است در اثبات امر باب، و پس از یکسال

از حرف خود برگشتن ، و خود را خدای باب و نازل کننده بیان گفتن .
دوم- خود را مگس خانه ازل گفتن ، و پس از مدتی ازل را گوساله
سامری و راهزن معرفی نمودن ، با آنکه او را نسبت بخود مصدر امر گفت
چنانکه قبلا دانستید .

سوم - گاهی برای حفظ خود از ترس التماس و چاپلوسی بهر کس
نمودن ، چنانکه در کتاب هفت وادی بشیخ عبدالرحمن کرکوکی مینویسد
(این بنده خود را در ساحت یکی از احبای الهی معدوم صرف میدانم و
مفقود بحت می شمرم تا چه رسد بر بساط اولیاء) تا آنکه میگوید (ای شیخ
همت را زجاج کن که شاید این سراج را از بادهای مخالف حفظ نماید)!!
آنگاه روزی هم خود را منزل کتاب و مدیر کائنات دانسته و برخ
نادانها و بدبختها میکشد.

چهارم - گاهی خود را پیمبر و گاهی امام (من یظهره الله) گاهی خدا
گفتن آنگاه در نوشتن حکم لازم برای بندگانش معطل ماندن تا بنا بخواهدش
مردم حکم نازل کند بقول خودش چنانکه در صفحه ۳۶ کتاب اقدس
مینویسد :

قد حضرت لدی العرش عرایض شتی من الذین آمنوا و سئلوا فیها اللہ رب
مایری و ما لایری رب العالمین لذا انزلنا اللوح و زیناه بطرازا الامر لعل الناس
با حکام ربهم یعملون و كذلك سئلنا من قبل فی سنین متوالیات و امسکنا القلم
حکمة من لدنا الی ان حضرت کتب من انفس معدودات فی تلك الايام لذا
(اجناهم)

ترجمه - حاضر شد نزد عرش نامه های بسیار و پراکنده ، از کسانی که
ایمان آورده بودند و پرسیده بودند در آن نامه ها از خدا و پروردگار آنچه

دیدم میشود و آنچه دیده نمیشود، پروردگار عالمیان از برای خواهش آنها لوح نازل کردیم و در آن دستور و امری گذاشتیم تا مردم با حکام پروردگارشان عمل کنند، و همچنین پیشتر در سالهای قبل پی در پی سؤالیهائی کرده بودند، اما بواسطه حکمتی قلم را نگاه داشته بودیم تا وقتی کاغذ بسیاری از بسیاری اشخاص رسید، در این روزها برای خاطر اصرار آنها جواب دادیم.

درص ۲۸۶ کتاب مبین می نویسد (اسمع ما یوحی من شطر البلاء علی بقعة المحنة و الا بتلاء من سدرة القضاء انه لا اله الا انا المسجون الفرید) یعنی بشنوا آنچه وحی کرده میشود از طرف بلا بر بقعه محنت و بلا کشی از سدره قضا که نیست خدائی مگر من زندانی شده تنها!

از آقایان بهائیان پرسید: اولاً کسی که بشیخ عبدالرحمن، که یکی از ملاهای صوفی اهل سنت است چنان نامه‌ای بنویسد، آیا شایسته است خود را پروردگار هر چیز، و صاحب عرش عظیم معرفی کند؟! ثانیاً - چگونه پیغمبر و یا خدائی بوده که چند سال برای ملاحظه دیگران، از نازل کردن احکام خودداری کرده.

ثالثاً - در آن هنگام که او احتیاط میکرد حکم نازل کند، بهائیهها بلا تکلیف بودند، آیا میشود خدا از ترس جمعی از بندگانش جمع دیگر را بلا تکلیف و سرگردان گذارد؟! اینها خود هر يك نشان عدم استقامت است پس این ادعا نیز باطل شد.

رابعاً - بنا بر اعتراف خودش در کتاب طرازات نفوذی هم نداشته است چنانکه مینویسد:

از ورود این مظلوم در زوراء (بغداد) الی حین بمثابة امطار الواح مقصود عالمیان بر اهل ایران باریده معدلك آگاه نشدند و در غفلت و شقاوت

قدیم خود باقی ماندند و اگر این عنایت از آن شطر باین جهات توجه
مینمود حال کل را مقبل الی الله مشاهده مینمودند .

در این عبارت اولاً ایرانیها را از قدیم شقی و بدبخت و غافل
میدانسته .

ثانیاً - معلوم میشود هم چنانکه در ایران کسی گوش بحرفش نداده،
آنجا هم که خودش بوده هیچکس باو اقبال نکرده ، دیگر آنکه در کتاب
ایقان ناله اش را از احباب شنیدید با این حال دعوی نفوذ ، ادعای پوچ
است در صفحه ۲۹۲ کتاب مبین مینویسد :

(ان الذی خلق العالم لنفسه منعوه ان ینظر الی احد من احبائهم ان
هذا لظلم مبین - یعنی آنکه عالم را برای خودش آفریده منعش کردند که
یکی از دوستانش را ببیند) بی انصافی را ببینید که عالمی را باین پهنآوری
جناب میرزا برای خودش آفریده و نخواسته است دیگری را در آن
شرکت دهد ، روی نادانی سیاه ، که چهل بعضی سبب گفتن و نشر اینگونه
سخنان هرزه میشود .

باز در کتاب طرازات مینویسد: در باره حاج میرزا هادی ازلی (حال
جمعی بمثابه حزب شیعه ترتیب داده و به اغوای آن نفوس غافله مشغول
و بر اصنام معتکف (تا میگوید) نفسی از اهل سنت و جماعت در جهتی از
جهات ادعای قائمیت نموده والی حین قریب صد هزار نفس اطاعتش
نمودند و بخدمتش قیام کردند قائم حقیقی بنور الهی در ایران قیام بر امر
نمود شهیدش نمودند و بر اطفاء نورش همت گماشتند) .

از این فرمایش آقای بهاء چند مطلب قابل دقت واضح میشود :

اول - حس بدبینی بشیعهها و بی اعتقادی او به پیشوایان آنها که

که خود گوینده هم نمیفهمد چه میگوید کمتر از آقای نقطه (سیدعلیمحمد) نیست . این قسمت را هم بچند جمله از فرمایشات او خاتمه میدهم .
آقای بهاء در اشراقات مینویسد :

واما العصمة الكبرى لمن كان مقامه مقدساً عن الاوامر والنواهي
ومنزهاً عن الخطأ والنسيان انه نور لا تعقبه الظلمة وصواب لا يعتربه الخطا
يحكم على الماء حكم الخمر وعلى السماء حكم الارض وعلى النور حكم النار
حق لا ريب فيه (تا آخر گفته اش) .

ترجمه - واما عصمت كبرى برای کسی است که مقامش مقدس باشد
از اوامر و نواهی (یعنی کسی و آمری بالاتراز او نباشد) و منزّه باشد از خطا
و فراموشی ، بدرستی که او روشنائی است که تاریکی از پی ندارد ، و صوابی
است که بر آن خطاطاری نمیشود ، اگر حکم کند بر آب حکم شراب ، و
بر زمین حکم آسمان ، و بر نور حکم آتش ، حق است ، و شکی در آن
نیست .

از اینجا چند نکته دقیق بر قیمت استنباط میشود که باید کاملاً بدهن
سپرده شود :

اول- عصمت كبرى را مخصوص کسی میدانند که مقامش منزّه باشد از
اوامر و نواهی و خطاء و نسیان ، پس کسی که آمر و ناهی داشته باشد ، یا خطا
و فراموشی در او دیده شود عصمت كبرى ندارد ، و قبلاً خواندید که برای
رفع خطای تاریخی سید باب این آقا او را مزین بعصمت كبرى خواند ،
پس از اینجا دو چیز معلوم شد ، یکی آنکه چون باب خطای تاریخی
در باره انبیاء نموده دارای عصمت كبرى نیست ، دیگر آنکه اینمرد هم
چون دارای فراموشی است ، و در هر مقامی طوری حرف میزند ، و متوجه

نمیشود عصمت کبری ندارد ، پس نسبت عصمت چه بخودش و چه بیاب غلط شد ، زیرا باب خطا کرد و اینهم بخطاکار نسبت عصمت کبری داد .
دوم- میگوید دارای عصمت کبری باید آمر و ناهی نداشته باشد ،
و آنکه آمر و ناهی ندارد فقط خداست ، زیرا انبیاء که برگزیده از مردمنده ،
خدا امر و نهی شان می فرماید .

پس چون باب را بصف عصمت کبری ستود ، ناچار است او را خدا بداند ، چون چنین باشد ادعای خدائی خودش و اینکه نقطه (باب) بنده او است برباد رفت با دست خودش ، این است معنی خذلان و ضلالت و سرگردانی .

سوم- چون میگوید دارای عصمت کبری خطا نمیکند ، و از طرفی خطای تاریخی سید باب و بسیار مانند آنرا دانستید ، پس باب هم عصمت کبری ندارد و همچنین آقای بهاء چون گاهی خود را بنده نقطه ، و گاهی خدای او و منزل بیان گفت پس اینهم غلط در آمد .

چهارم - اگر به آب حکم شراب و بر آسمان حکم زمین و بر نور حکم آتش جاری کند باید چیزی نگفت و فوراً پذیرفت .

حال بجا است از بهائیان پرسید اگر آقای بهاء گفت آب شراب است ، آیا هر کس خورد مست هم میشود ؟ و اگر گفت آسمان زمین است فوراً شما این زمین را ترك گفته بآن زمین میروید ؟ و آیا میتوانید رفت ؟! و یا اگر گفت نور نار است شما از روشنائی میپرهیزید ، و از بیم سوختن برابر آفتاب نخواهید رفت ؟ و آیا این فرمایش آثار اشیاء را تغییر خواهد داد ؟!

در کتاب مبین صفحه ۵ مینویسد: یا ملاءالبیان انکفرون بالذی

خلقتم للقائه وفي مقاعدكم تفرحون وتعرضون علي الذي شعرة منه خير
عندالله ممن في السموات والارض وبه تستهزؤون يعني ای پیروان کتاب بیان
(البته میدانید مقصودش پیروان سیدعلی محمد است که بر حسب وصیت
او دنبال یحیی ازل برادر میرزا حسینعلی میرفتند) آیا کافر میشوید به
آنکس که آفریده شده‌اید برای دیدار او ، و در آرامگاهتان خوشحالید،
و اعتراض میکنید بر کسی که یکموی او نزد خدا بهتر است از هر کس که
در آسمانها وزمین است، و او را ریشخند میکنید؟ تا اینجا سخنان آقای
میرزا حسینعلی بود البته خوانندگان عزیز خود بخوبی در جریان امر
قضاوت خواهند کرد که این آقای مظلوم هیچ خود پسندی ندارد فقط
یکموی خود را از تمام کارگاه خلقت بالاتر میداند .

مشت نمونه از خروارها است - از آنچه تاکنون بطور اختصار

بعرضتان رسید حقیقت موضوع این ادعاء مجعول آشکار شد.

اکنون می‌خواهیم نکته‌ای را که بهائیان گاهی انگشت روی آن
میگذارند ضمن بحث تفریحی برای رفع خستگی شما بآن اشاره کنیم،
و آن اینست که می‌گویند احکام دین اسلام عملی نیست ، و دلیلشان در
این ادعا عمل نکردن بعضی از افراد مسلمین است بدستور آن، همچنان
که در همه ادیان فساق و معتقدین غیر مطیع بوده‌اند ، و این مطلب را
عیب اسلام گرفته‌اند ، و برخ فریب خوردگان میکشند .

اولا - فرق است میان اینکه حکمی شایسته عمل کردن بآن نباشد،

یا کسی با اعتراف بدرستی آن بآن عمل نکند .

و ثانیاً - در اسلام هر حکمی با خود ضامن اجرا دارد ، و این مطلب

را در مجله هدی مفصل شرح داده‌ایم .

ثالثاً - چند جمله از فرمایشات آقایان که بعضی اساساً قابل اجرا نیست و بعضی موجب تفریح فقط تواند بود نقل میکنم و قضاوت را به خوانندگان باهوش وامیگذارم .

اینک نمونه

- ۱- امر به محو و نابود ساختن تمام کتب غیر از کتاب باب (چنانکه قبلاً دانستید به اعتراف بهاء ، حکم باب بقوت خود باقی است ، پس بنابراین حکم باید تمام کتاب بهائیان سوخته شود) .
- ۲ - حرمت تدریس همه کتب غیر از بیان .
- ۳ - تشویق به آدم کشی .
- ۴ - امر بگرفتن تمام اموال مردم غیر از بابی ها .
- ۵- از میان بردن قانون معاملات .
- ۶ - اجازه ارتکاب هرگونه کار از ملامتی و مناهی ، و لغو کردن شروط در معاملات .

- ۷ - اجازه اختلاط مرد و زن بیگانه تا سرحد تهیه فرزند .
- ۸ - تعیین جزای نقدی برای شرب خمر و زنا برای پرشدن صندوق^۱ .

۱- پوشیده نماند که بهائیان هیچ گونه حکم و دستور دینی ثابتی ندارند ، احکامشان تابع مقتضیات و رنگ روز است و پاشان بهیچ جا بند نیست، چنانکه میرزا حسینعلی پیشواشان در اشراقات می نویسد: (چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمتی مقتضی لذا امور به بیت العدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند... و در لوح بشارات می نویسد: امور ملت متعلق است برجال بیت العدل الهی ایشانند امناء الله بین عباده و مطالع الامر فی بلادہ ...)

بندگی شهوات نفسانی که لازم لاینفک کوری چشم دل و تاریکی عقل است باید چنین نتیجه بدهد که از طرفی خود را مظهر کل و حجت بر اهل زمین بداند و از طرفی اختیار مردمان را بدست عده ای هوسباز جاهل بسپرد و از این عجب تراطلاعات کورانہ پیروان، اگرچه وقتی دستوری نباشد اطاعتی هم نیست زیرا امناء بیت العدل بافهم تر از پیروانشان نیستند .

۹ - اجازه دادن بزنی که از شوهرش اولادش نمیشود که از مرد بیگانه بچه بگیرد برای شوهر.

۱۰ - دختران بکرا برای خدمتکاری برگزیدن .

۱۱ - اجازه بزم طرب آراستن باوقار .

۱۲ - امر بتبیه ظروف طلا و نقره و بلور .

۱۳ - عوض کردن کلیه اثاثیه هر نوزده سال یکمرتبه^۱

۱۴ - حکم لواط را مانند بسیاری از کارها مهمل گذاشتن که معنی آن آزادی عمل است .

۱۵ - اجازه دادن مقاربت بازنهائیکه در اسلام محرم شمرده میشوند مانند خواهر و عمه و خاله و دختر (زیرا فقط زن پدر را حرام میداند) .

۱۶ - امر بر رفتن زنها نزد هیچکس نفر اصحاب خاص (حروف حی) برای راه انداختن کار آنمردان .

۱۷ - حلال و پاک دانستن هر چه بشود بر آن نام چیز (شیئی) گذاشت .

۱۸ - تمام هستی اعلائی دنیا را حق خود دانستن .

۱۹ - حکم نجاست از کلیه اشیاء نجس برداشتن .

۲۰ - نهی شدید از رفتن در حمامها و حوضچه های آب ایران و

آب آنها را غسلین جهنم دانستن (این علامات وطن دوستی آقایان است!!) که هرگز عملی نشده است .

۱ - کتب علیکم تجدید اسباب البیت بعدا نقضاء تسعة عشرة سنة كذلك قضی الامر من لدن علیم خبیر (اقدس) هرگز عملی نشده و نخواهد شد .

- ۲۱ - خرید و فروش آب و باد و هوا و خاک را حرام کردن .
- ۲۲ - این چهار عنصر و بیان و نقطه را مطهر قرار دادن (با آنکه همه چیز را گفتند پاک است دیگر مطهر برای چیست ؟)
- ۲۳ - خرید و فروش و استعمال کلیه دواجات را حرام کردن .
- ۲۴ - قطع نسبت هر چیز را از بابی موجب نجاست آن چیز دانستن (با آنکه نجاستی قائل نبودند اینها معنی بی استقامتی است .)
- ۲۵ - ثلث دیه قتل را سهم بیت العدل و صندوق آقا قرار دادن .
- ۲۶ - تمام اوقاف و جزای نقدی زناکاری (فاحشه گری) را نیز حق بیت العدل قرار دادن و چون جزای زنا وجه نقد مقرر شده دلیل آزادی عمل است نه منع از آن زیرا نگفته زنا نکنید .
- ۲۷ - ربا را حلال دانستن برخلاف علماء اقتصاد و پیشوایان ملل که با تمام توانائی میکوشند که سرمایه‌ها را بهر عنوان هست بنفع عموم بگریان اندازند تا ربا خواری از میان برود .
- ۲۸ - جزای خانه سوختن را سوختن مرتکب آن مقرر داشتن .
- ۲۹ - جزای مرد دزد را داغ جبین مقرر داشتن .
- ۳۰ - نماز جماعت را حرام کردن (با آنکه نماز ندر کعتی آقایان که در اقدس نامبرده اصلاً تاکنون دستورش هم داده نشده) .
- ۳۱ - سواری حیوان بیدهنه و رکاب را جایز ندانستن .
- ۳۲ - نوشتن اللهم والرحمن را با حنا بر سینه زن و مرد واجب دانستن .
- ۳۳ - تبلیغ امر را در حوزه توقف خودشان حرام و در جای دوردست واجب شمردن .

۳۴ - اجازه عقد بستن دختر و پسر یازده ساله و اگر پسر نتوانست جماع کند همه اعمال خیرش نابود شدن و و چون این حرفها راستی خستگی آور و شنیدنش کسل کننده است ، همین مقدار کافی است برای میزان فهم قانون گذار ، و آن بدبختیائی که دنبال آنها را گرفته اند، و به این نام اختیار جان، مال، آبرو و ناموسشان را دست یکعده هوسران داده اند.

اگر بهائیان قدرت پیدا کنند چه خواهند کرد؟

۱- جاسوسانی برای اطلاع از جزئیات امور سلطنت گمارده و نظم آنرا مختل خواهند نمود .

باب در بیان عربی عبارتی دارد که ترجمه اش عیناً این است :
(واجب است بر هر يك از اهل بیان اینکه با دقت احاطه پیدا کنند بدارائی هر پادشاه از خانه و کتاب و حدود ملك و عده قشون و تمام اشیاء قیمتی و گرانبهای او) .

۲- تمام شاهان و علماء را خواهند کشت چنانکه از روی همین دستور میرزا حسینعلی واداشت که در شکار گاه بمرحوم ناصرالدین شاه تیراندازی کردند ، چنانکه خواهرش در تنبیه النائمین نوشته است .
باب در باب یازدهم از واحد چهارم بیان عربی مینویسد عبارتی که ترجمه اش این است :

(کسیکه تجاوز کند از حد بیان ایمان ندارد «کافر است» چه شاه باشد و چه عالم یا بنده باشد) .

و از طرفی در کتاب احسن القصص دستورهای آتشین برای جنگ میدهد و میگوید :

(اقتلوا المشركين في سبيل الله اذن الله لكم من لسان الباب يا ايها الذين

آمنوا اذا لقيتم فئة من الكفار ثبتوا افتد تكم... يا قرءة العين حرض المؤمنین
بالقتال تا میگوید: یا ملوک الارض اخلعوا انفسکم .

ترجمه - بکشید مشرکین را در راه خدا چون خدا از زبان
باب بشما اجازه داده ، ای مؤمنین چون گروهی از کفار را ملاقات کنید
دلتانرا محکم نگهدارید ، ای قرءة العين مؤمنین را بجنگ تحریر کن ،
ای پادشاهان کره زمین خودتانرا خلع کنید

در آن کتاب دستورهای زیادی برای ترغیب بجنگ دارد که بسیار
آتشین و با حرارت است که مثل باقی حرفهایش خواندنی است !!
و بهاء نیز در صفحه ۲۰ کتاب اقدس گوید :

(ونصر من قام علی نصرت امری بجنود من ملاء اعلی و قبیل من -
الملئكة) .

ترجمه - یاری میکنیم هر کس را که بیاری امر من قیام کند به
لشگرهایی از فرشتگان اعلی و ملائکه .
و در بشارت چهارم میگوید :

(هر يك از حضرات ملوک وفقهم الله بر حفظ این حزب مظلوم قیام
فرماید و اعانت نماید باید کل در محبت و خدمت بد او از یکدیگر سبقت
گیرند این فقره فرض است بر کل) .

با اینکه اینها همه ترغیب بجنگ و آدمکشی است. باز هم بهائیان
دم از روح و ریحان میزنند .

۳- تمام اموال مردمرا از آنها خواهند گرفت .

در باب پنجم از واحد پنجم بیان عربی است که ترجمه اش این
است :

(در بیان گرفتن اموال آن کسانی که به بیان ایمان ندارند، و حکم رد اموالشان بخودشان اگر ایمان آوردند، مگر در جائیکه نتوانند و دستشان نرود که مال آنها را بگیرند).

۴- بی ناموسی کامل چنانکه در قضیه بدشت که آقای بهاء هم حاضر و شریک بوده عملی شد، و هم بستری با خواهر و دختر و خاله و عمه و مانند اینها را رواج کامل خواهند داد، زیرا نزد آنها فقط زن پدر حرام است، و باقی زنهارا حکمی نیست، و هر چه نهی ندارد مباح است. فرستادن میرزا حسینعلی دخترش را نزد میرزا یحیی ازل برادرش، چنانکه در تنبیه النائمین خواندید، دلیلی است روشن. باب در باب پنجم از واحد نهم بیان تمام زن هارا برای خودش و ۱۸ نفر اصحاب خاص خودش که در هر دوره (حروف حی) باید باشند حلال کرده، و در بیان فارسی تمام زنهارا بر شوهرانشان حرام میداند، مگر باذن مولی (یعنی خودش و جانشینانش) در باب نهم از واحد چهارم بیان فارسی بر زنهارا واجب کرده است که شبها بروند نزد حروف حی (هیجده نفر اصحاب مخصوص) تا صبح بخوابند که حروف حی از تنهائی در رنج و ناراحتی نباشند و در تبلیغ اهرگرمتر گردند!!

در باب دهم از واحد هشتم اجازه میدهد زن و مردیکه از پیروان آنها هستند باهم صحبت و نظر بازی کنند. زن از هر کس باشد بلامانع خواهد بود چون امر مولی است.

در باب پانزدهم از واحد هشتم بیان فارسی اجازه میدهد زنی که شوهرش با او جماع نمیکند، و یا اولادش نمیشود، برود با مرد دیگری هم بستر شده و رفع حاجت نموده و اولاد هم تهیه کند.

(در این باره بقسمتی که قبلا از نقطه الكاف نقل کردیم رجوع فرمائید) .

خوانندگان عزیز که باعفت و ناموس سروکار دارند خوب متوجه میشوند ، که این تبلیغ و حکم ، چه اثری در پسران و دختران جوان ، بلکه در دیگران نیز خواهد گذاشت ، و کسی را که پایند دین نیست بکجا میکشاند ، و چه دامی است برای پیرو درست کردن .

آقای میرزا حسینعلی در صفحه ۱۹ اقدس بی آنکه حکم بحرام بودن زنا کرده باشد میگوید : از زن و مرد زناکار هر يك در دفعه اول نه مثقال طلا بگیرند ، و اگر دوباره زنا کردند ، هر يك هیجده مثقال طلا بدهند ، و همچنین در هر تکرار دو برابر مبلغ پیش بصندوق درآمد داده شود ، اینك عين عبارت کتاب اقدس : (كتب الله لكل زان وزانية دية تسعة مثاقيل من ذهب فان عادوا عودوا بضعف الجزاء) حقیقتاً تجارت بی سرمایه ای است و دخل سرشاری هم دارد ، اما بدبخت زن که هم او را زحمت میدهند ، و هم در هر تکرار مبلغ سنگینی از او طلا میگیرند ، از این قبیل دستورها زیاد دارند که نقلش خلاف اختصار است ، در لوح شیخ محمد تقی که از آثار آقای میرزا حسینعلی است مینویسند :

(یکی از دوستان از نفسی از نفوس مجمع کبیره « مقصودش مجلس شورای ملی است » ذکر نموده که گفته در هر سنه مبلغ پنجاه هزار تومان از وطن بعا میروند باید مالک وجود و سلطان غیب و شهود را شکر نماید ، که نفسی را از ایران مبعوث فرمود ، که در سجن من غیر ناصر و معین ، ایران را تصرف نموده ، و يك مالیات هر سنه از آن اخذ میفرماید ، این مقام ستایش است نه نکوهش لویکونوا من المنصفین) تا اینجا فرمایش

آقای بهاء بود، واقعاً باید گفت خدا چشم زعما و پیشوایان را که در مقام اصلاح امور مملکتند باز کند، و انصافشان را از زیر گرد و خاک هوس و شهوت بیرون آورد، که توجهی باین رسوائیها و غارت گریها بنمایند، بهر حال از آنچه علی الاجمال گفتیم معلوم شد که بهائیه با دولت، پادشاه، با علماء، با ملت، با جان، با مال، با ناموس، این کشور دشمنند، و هر وقت بتوانند بهر حیل که میسر باشد در تخریب و تفرقه خواهند کوشید، چنانکه خوانندگان عزیز خود بخوبی متوجهند و مرا نیازی بشرح نیست.

آقای بهاء الله هم مانند باب قائم را پسر امام حسن عسگری میداند

ممکن است کسی که این حرف را می شنود، در اول مرتبه باور نکند، بیجا هم نیست، زیرا بهائیان طوری نشان داده اند، که غیر از کلمه «دین بهاء» چیز دیگری در کار نیست. اکنون باین قسمت نیز بطور اختصار اشاره کرده، و چنانکه وعده کردیم لوح فاطمه علیها سلام را نقل میکنیم. قبلاً دانستید که آقای بهاء در ایقان، کتاب قیوم اسماء، و تفسیرهای آقای باب را پذیرفته است، و نقلاً از کتاب قیوم اسماء گفت که باب گفته (یا بقیة الله قدفیت لك).

پس اولاً همینقدر که تفسیر سوره کوثر را پذیرفته، ناچار است قائم را آنکس بداند که باب در آن تفسیر، و در قیوم اسماء نقل کرده، و قبلاً دانستید که آنجا فرزند امام حسن عسگری را قائم موعود معرفی کرده، پس بهاء الله نیز به آن معترف است. ثانیاً، در ایقان این عبارت را نقل میکند: (چنانکه میفرماید - لا فرق بینک و بینهم الا بانهم عبادک و خلقتک) این عبارت دعائی است که بواسطه محمد بن عثمان ابن سعید نایب خاص حضرت

مهدی از خود قائم علیه السلام نقل شده و در صفحه ۵۵۹ کتاب مصباح المتبجدين چاپ تهران و در کتاب شرح الزیارة شیخ احمد موجود است و عبارت درست این است (لا فرق بینک و بینها الا انهم عبادک و خلقک فتقها ورتقها بیدک...) ثالثاً - در ایقان این عبارت را مینویسد :

(چنانچه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم میفرماید علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب) و تا (اولئک اولیائی حقاً) از لوح نقل میکند ، من در اینجا لوح فاطمه را از کتاب شرح زیارة جامعه ، که بقلم شیخ احسائی است ، و باب بقول خودش از اصحاب او است و بهاء نیز او را پذیرفته ، و نور نیرو قدس الله تربته در باره اش گفت ، نقل میکنم ، تا معلوم شود قائم کیست . این کتاب سالها قبل از تولد آقایان نوشته شده و در سال ۱۲۷۶ هجری قمری چاپ شده ، یعنی یازده سال پس از گذشته شدن باب ، و هفت سال پیش از نوشته شدن کتاب ایقان آقای میرزا حسینعلی .



اینک عین عبارات لوح از صفحه ۵۷ کتاب شرح الزیارة حاج شیخ احمد احسائی در شرح فقره و اوصیاء نبی الله و اثبات اینکه آنها دوازده نفرند چنین نوشته شده :

کما فی حدیث اللوح و غیره الا انی احب ان اوردہ تبرکاً وان کان الامر ظاهراً لمافیہ من الفوائد و الاسرار و لما فی ذکره و کتابته و قرائته من الثواب العظیم الذی تعجز الخلائق عن احصائه و هو ما رواه فی الکافی بسنده عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال ابی جابر بن عبدالله الانصاری ان لی الیک حاجة فمتی یخف علیک ان اخلوبک فاسئلك عنها فقال له جابر ای الاوقات اجبته فخلی به فی بعض الايام فقال له یا جابر اخبرنی عن

اللوح الذي رأته في يد امي فاطمة بنت رسول الله و ما اخبرتك به امي انه في ذلك اللوح مكتوب فقال جابر اشهد بالله اني دخلت على امك فاطمه في حيوة رسول الله صلى الله عليه و آله فهنئتها بولادة الحسين عليه السلام قرابت في يدها لوح اخضر فظننت انه من زمرد ورايت فيه كتاباً ايض شبه لون الشمس فقلت لها بابي وامي انت يا بنت رسول الله صلى الله عليه و آله ماهذا اللوح فقالت هذا لوح هداة الله الى رسوله فيه اسم ابي واسم بعلي واسم ابني واسم الاوصياء من ولدي و اعطانيه ابي ليبشرني بذلك قال جابر فسألته ان تدفعه الي لانظر ما فيه فدفعته الي فسررت به سروراً عظيماً فقلت يا سيدة النساء هل تأذني ان اكتب نسخته فقالت افعل فاخذته و نسخته عندي فقال ابي عليه السلام يا جابر فهل لك ان تعرضه علي فقال نعم فمشي معه ابي الي منزل جابر فاخرج صحيفة من رق فقال يا جابر انظر في كتابك لاقرأه عليك فنظر جابر في نسخته فقرأه ابي فما خالف حرف حرفاً فقال جابر فاشهد بالله اني هكذا رأته في اللوح مكتوباً .

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه ونوره وسفيره وحجابه و دليله نزل به الروح الامين من عند رب العالمين يا محمد عظم اسمائي و اشكر نعمائي ولا تجحد آلائي اني انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارين ومدبّر المظلومين وديان يوم الدين اني انا الله لا اله الا انا فمن رجي غير فضلي او خاف غير عدلي عذبه عذاباً لا اعذبه احداً من العالمين فاي اى فاعبد وعلني فتوكل اني لم ابعث نبياً فاكملت ايامه وانقضت مدته الا جعلت له وصياً واني فضلتك على الانبياء وفضلت وصيك علياً على الاوصياء و اكرمتك بشبليتك و سبطيك حسن و حسين فجعلت حسناً معدن علمي بعد انقضاء مدة ابيه و جعلت حسيناً

خازن وحى و اكرمه بالشهادة و ختمت له بالسعادة فهو افضل من استشهد
وارفع الشهداء درجة جعلت كلمتى التامة معه و حجتى البالغة اليك عنده
بعترته ائيب و اعاقب و اولهم على سيد العابدين و زين اوليائى الماضين و ابنه
شبه جده المحمود محمد الباقر لعلمى و المعدن لحكمتى سيهلكك المرتابون
فى جعفر الراد عليه كالراد على حق القول منى لاكر من مثوى جعفر و لاسر نه
فى اشياعه و انصاره انتجب بعده موسى فتنته عمياء حندس لان خيط فرضى
لا ينقطع و حجتى لا تخفى و ان اوليائى يسقون بالكاس الاوفى من جحد
واحد منهم فقد جحد نعمتى و من غير آية من كتابى فقد افترى على و يل
للمفترين الجاحدين عند انقضاء موسى عبدى و حبيبى و خيرتى على و و لى
و ناصرى و من اضع عليه اعباء النبوة و امتحنه بالاضلاع بها تقتله عفريت
مستكبر يدفن فى المدينة التى بناها العبد الصالح الى جنب شر خلقى حق
القول منى لاسر نه بمحمد ابنه و خليفته من بعده و وارث علمه فهو معدن
علمى و موضع سرى و حجتى على خلقى لا يؤمن عبد به الا جعلت الجنة مثواه
و شفعتة فى سبعين من اهل بيته كلهم قد استوجبوا النار و اختم بالسعادة
لابنه على و لى و ناصرى و الشاهد فى خلقى و امينى على و حى اخرج منه
الداعى الى سبلى و الخازن لعلمى الحسن و اكمل ذلك بابنه محمد
رحمة للعالمين عليه بهاء موسى و كمال عيسى و صبرا يوب فتذل اوليائى فى
زمانه و تنهادى رؤسهم كما تنهادى رؤس الترك و الديلم فيقتلون و يحرقون
و يكونون خائفين مرعوبين و جلين و صبغ الارض من دمائهم و يفشو الويل
والرنة فى نساءهم اولئك اوليائى حقاً بهم اذفع كل فتنة عمياء حندس و بهم
اكشف الزلازل و اذفع الاصار و الاغلال اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة
و اولئك هم المهتدون.

ترجمه :

(شیخ احسائی میگوید) اوصیاء پیغمبر دوازده نفرند، چنانچه در حدیث لوح و غیر آن است، لکن من دوست دارم حدیث لوح را نقل کنم برای تبرک، اگرچه امر وصایت ظاهر است، اما برای اینکه در این حدیث اسرار و فایده زیادی است، و در یاد کردن و نوشتن و خواندن آن، ثوابی بزرگ است، که خلق از شمردنش عاجزند، و آن حدیث این است که: روایت میکنند در کتاب کافی بسند خودش از ابی بصیر، از حضرت صادق علیه السلام که گفت: پدرم امام محمد باقر بجابر ابن عبدالله انصاری فرمود: مرا بتو حاجتی است هر وقت بر تو سنگین نباشد با تو خلوت کنم، و از تو پیرسم، جابر گفت هر وقت میل داری، پس روزی با جابر خلوت کرد، و فرمود مرا خبر ده از لوحی که در دست مادرم فاطمه دیدی، و آنچه او بتو خبر داد، که در آن لوح نوشته، پس جابر گفت خدا را گواه میگیرم که من داخل شدم بخانه فاطمه، زمانی که پیغمبر زنده بود پس او را برای تولد حسین علیه السلام شاد باش گفتم، پس در دستش لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است، و در آن نوشته سفید رنگی دیدم مانند رنگ آفتاب، گفتم پدر و مادرم بقر بانت ای دختر پیغمبر، این لوح چیست؟ گفت این لوح را خدا به پیغمبرش هدیه فرستاده، که در آن نام پدرم و شوهرم و دو فرزندم، و اوصیائی که از اولاد من هستند میباشد، پس بمن عطا فرمود پدرم که مرا به آن مرده دهد، پس از او خواستم که بمن دهد که در آن نگاه کنم، پس بمن داد، و از این مرحمت فراوان خرسند شدم، پس عرض کردم آیا اجازه میدهی که نسخه‌ای از آن بنویسم؟ فرمود: بنویس، پس گرفتم نسخه آنرا و اکنون نزد من است، پدرم فرمود ای جابر آیا میشود بمن نشان دهی، عرض

کرد آری، پس پدرم با او بمنزلهش رفت جابر صحیفه‌ای از پوست بیرون آورد
پدرم فرمود تو نگاه کن تا من بخوانم، در نسخه خودش نگاه میکرد، پدرم
از بر میخواند، يك حرف کم و زیاد نبود، جابر گفت خدا گواه است همینطور
در لوح نوشته دیدم.

بسم الله الرحمن الرحيم

این کتابی است از خدای عزیز حکیم، برای محمد پیغمبر خدا و
نور و سفیر و حجاب و دلیل او، فرود آورد آنرا روح الامین از نزد پروردگار
عالمیان، ای محمد، بزرگ بدان نامهایم را، و سپاس گو نعمتهایم را،
و انکار نکن بخششهایم را، من خدائیم که جز من خدائی نیست، هر کس
که امید بغیر فضل من داشته باشد، یا از غیر عدل من بترسد، او را عذابی
کنم که هیچکس را نکرده باشم، پس مرا پرستش کن و بمن توکل دار، من
نفرستادم پیغمبری را مگر اینکه پس از کمال روزگار، و گذشتن مدتش،
وصی برای او قرار دادم، و من ترا بر همه پیغمبران برتری دادم، و علی
وصی ترا بر اولیاء آنها، و تو را گرامی داشتم بدو فرزند زاده‌ات حسن
و حسین پس قرار دادم حسن را معدن علم خودم بعد از پدرش، و حسین را
خزینة داروحي خود گردانیدم، و او را گرامی داشتم بشهادت، و زندگی
را با سعادت به آخر رسانیدم، پس او افضل از همه شهداء و بلند مرتبه
است، قرار دادم کلمه تامه خودم را با او، و حجت بالغه من بسوی تو نزد
او است، بعتره او ثواب و عقاب به نیکوکار و بدکار دهم، اول از عترت او
علی سید عابدین است و زینت اولیاء گذشته من است، و فرزند او شبیه جدش
پیغمبر محمد شکافنده علم من است، و معدن حکمت، هلاک شوند آنانکه
در باره جعفر بشك افتند، آنکه او را رد کنند مرا رد کرده است، درست

میگویم که جایگاه جعفر را گرامی خواهم داشت ، و او را خوشحال کنم
در شیعه و یارانش ، انتخاب میکنم پس از او موسی را ، که در زمان او فتنه
عمیاء تاریک است ، زیرا رشته فرض من بریده نمیشود ، و حجت من پنهان
نمی ماند ، و اولیاء من از جام اوفی می نوشتنند ، هر کس یکی از آنها را
انکار کند انکار نعمت من کرده ، و کسیکه تغییر دهد یک آیه از کتابم
را بر من افترا زده ، وای بر افترا زندگان ، پس از گذشتن موسی بنده و حبیب
و برگزیده ام علی است ، که ولی و ناصر من است ، و کسی است که اعباء نبوت
را بر او میگذارم ، و به آن آزمایش میکنم ، او را عفریت و گردنکشی میکشد ،
و در شهری که بنده شایسته ساخته است دفن میشود ، نزد بدترین خلق من ،
(مقصود هارون است که حضرت رضا قبرش آنجا است) درست میگویم
که او را خوشحال میکنم بمحمد فرزند و خلیفه بعد از او و وارث علمش ، پس
از او معدن علم و جایگاه سر من است و حجت است بر خلقم ، آنکس که
به او ایمان آورد بهشت جایگاه اوست ، و در هفتاد تن از کسانی که سزاوار
آتشند شفاعتش را میپذیرم ، و بسعادتی ختم میکنم برای فرزند او علی
ولی و ناصر من ، و شاهد در خلقم ، و امین و حیم ، و از او بیرون آرم آنکس
که دعوت کننده بسوی من ، و خازن علم من است ، حسن و کامل میکنم آن را
بفرزند او محمد ، که رحمت است بر جهانیان محمد فرزند حسن دارای نورانیت
موسی و کمال عیسی و صبر ایوب است ، دوستان من در زمان او ذلیل میشوند ،
و سرهاشان را مانند سرهای ترك و دیلم بهدیه میفرستند ، کشته می شوند و
آنها را میسوزانند ، آنها ترسناک و خائفند ، زمین از خونشان رنگین و
ناله و واویلا در زمانشان آشکار میشود .

آنها را دوستان حقیقی من بواسطه آنها فتنه تاریک را دفع میکنم ،

ولرز شپهارا بر میدارم، و بارهاوزنجیرهای سنگین را دور میکنم، بر آنهاست درود و رحمت پروردگارشان، و آنها هدایت شدگانند.

توضیحات لازمه

اولاً این لوح عیناً از کتاب شرح الزیارة از این جهت نقل شد، که این آقایان او را پذیرفته‌اند، و گرنه کتاب خطی عیون اخبار الرضا که تقریباً پانصد سال و کسری پیش از این نوشته شده موجود است، که این حدیث در آنجا ضبط است.

دوم - از این لوح (که آقایان ناچارند یا ایقانا را تکذیب کنند یا تمام مضمون این لوح را بپذیرند).

روشن شد که قائم امام محمد، فرزند امام حسن عسکری است، پس آقای سید علی محمد را که آقایان میخواهند بزور قائم قرارش دهند (با آنکه قبلاً دانستید که خودش چنین ادعای منکر است) قائم نیست. سوم - معلوم شد که آقای بهاء حرفهایش روی هیچ پایه نیست، که گاهی بابرا قائم گوید، و گاهی بقائم حقیقی اعتراف کند، و این خلاف استقامت است که مدعی داشتن آن است، و گاهی هم هر دو را منکر شود. چهارم - معلوم شد که این مدعی خدائی، از تحریف در نقل حرفها برای رنگ زدن بمردم مضایقه ندارد، و اگر نه باید اول حدیث را تمام نقل کند و بعد نظر دهد، و برای اینکه این موضوع را کامل تر بدانید فقط بنقل یک فقره دیگر از ایقان می پردازیم تا دنباله سخن دراز نشود و شما هم کاملاً مطلب را دریابید که چگونه با خیانت و دروغ و چشم بندی این کارخانه بکار افتاده و میگردد.

در آخر کتاب ایقان صفحه ۲۱۳ سطر ۶ می نویسد:

(فی الحدیث المفضل سئل عن الصادق فکیف یا مولای فی ظهوره فقال
فی سنة الستین یظهر امره ویعلو ذکره) .

ترجمه - در حدیث مفضل پرسیده شد از صادق پس چگونه است
ای آقای من در ظهور قائم پس گفت در سنه شصت ظاهر میشود امر او و بلند
آوازه میشود یاد او .

اکنون دقت کنید در تردستی و پشت هم اندازی این مرد .
این حدیثی است بسیار طولانی که مفضل بن عمر از امام صادق
سؤالاتی میکند و امام جواب میفرماید .

و در سیزدهم بحار نقل شده که عین عبارت این جزء از حدیث این است:
(یا مولای فکیف بدء ظهور المهدی والیه التسلیم قال یا مفضل
یظهر فی شبهة لیستبین ذکره ویظهر امره وینادی باسمه وکنیته و نسبه ویکثر
ذک علی افواه المحققین والمبطلین والموافقین والمخالفین لتلزمهم الحجة
به معرفتهم به علی انه قد قصصنا ودللنا علیه و نسبناه وکنیناه وقلنا سمی جده
رسول الله الی ان قال یا مفضل فوالله یرفع عن الملل و الادیان الاختلاف
و یکون الدین کله واحدا) .

ترجمه - ای آقای من چگونه است اول ظهور مهدی ، و چطور
باید تسلیم او شد، فرمود ای مفضل در شبهه‌های ظاهر میشود ، از آن پس
ذکرش بالا گرفته و امرش ظاهر گردد ، و بنام و کنیه و نسب او که فرزند کیست
با صدای رسا ندا میشود ، و این موضوع بسیار میشود در دهنهای اهل حق
و باطل ، و موافق و مخالف ، تا حجت بر آنها لازم گردد بواسطه شناسائی
او ، با آنکه ما با حکایت حال و دلیل او را معرفی کردیم ، و نسب و نام و
کنیداش را گفتیم ، که همانم جدش رسول خداست ، تا اینکه فرمود -

ای مفضل قسم بخدا قائم اختلاف دینی را بر میدارد ، و تمام دینها یکی خواهند شد .

نکات قابل دقت

۱- در حدیث فکیف بدء ظهور المهدی است که با فکیف فی ظهوره تفاوت معنایش زیاد است .

۲- در حدیث فی شبهة می باشد نه فی سنه که تفاوت معنی بسیار واضح و روشن است .

۳- لیستین است نه ستین که بمعنی شصت باشد ، لیستین فعل مضارع است و ستین اسم عدد است .

۴- حدیث حاکی است که نام و نسب و کنیه اش هم معلوم شده .

۵- بواسطه ظهور مهدی اختلاف ادیان برداشته میشود، نه هر روز بدتر از پیش میشود در حالیکه مانند آفتاب روشن است که بعد از ظهور آقایان هر روز فساد و اختلاف و جنگ و تفرقه رو بفزونی است .

۶- نقل نکردن تمام جملات حدیث برای اینکه خیانتش آشکار نگردد خود دلیل کذب ادعاء است ، اگر نه حرف درست محتاج حقه بازی نیست .

اکنون بسیار بجا است که از بهائیان پرسند : اگر این کار را که پیشوای شما که او را خدا میگوئید و با (جل ذکره الاعلی) نامش را می برید، انجام داده دیگری کرده بود با او چه معامله میکردید !؟

در صفحه ۲۰۷ ایقان حدیثی را از روضه کافی نقل میکند در بیان (زوراء) که مراد از آن ری می باشد (یقتل فیها ثمانون رجلا من ولد فلان) در صورتیکه عبارت حدیث این است : (یقتل فیها ثمانون الفامن ولد

فان) که عبارت حدیث را تصحیف کرده و هشتاد هزار را هشتاد مرد نوشته است ، چه آنکه اطرافیان سیدعلی محمد در تهران و اطرافش هیچ وقت بهزار نفر نرسید .

یکدزدی دیگر :

میرزا ابوالفضل در کتاب فرائد که بمنزله بهترین حربۀ بهائیان است ، همین کارهای بهاء را انجام داده و اخلاص خود را در پیروی نشان داده است .

از کتاب فتوحات مکی محیی الدین اعرابی ، از جمله مکاشفاتش این عبارت را بمناسبت اینکه لفظ عکا دارد نقل میکند .
(یشهدا الملحمة العظمی مادبة الله بمرج عکا) .

ترجمه - حاضر میشود قائم فتنه گاه بزرگی را که مدعی خدائی در چراگاه عکا ساخته^۱ .

این مکاشفه در باب ۱۶۶ فتوحات مکی محیی الدین است و به این حدیث که از پیغمبر نقل میکند شروع میشود .

(لولم یبق من دنیا الا یوم واحد لطول الله ذلك الیوم حتی ینخرج رجل من ولدی اسمه اسمی یملاء الارض قسطاً وعدلاً بعد ما ملئت ظلماً وجوراً) .

ترجمه - اگر نماند از دنیا مگر یکروز، خدا آنروز را اینقدر دراز کند تا مردی از فرزندان من بیرون آید (خروج کند) که نام او نام من است . پرمیکند زمین را از عدل و قسط پس از آنکه از بی اعتدالی و ستم پر شده باشد .

۱- ماده سفره ای را میگویند که در آن غذا موجود است ، و مرج معرب مرغ است (بروزن مرگ) که بمعنی چراگاه است .

آنگاه خود محیی‌الدین او را چنین معرفی میکند :
(هو محمد ابن الحسن ابن النقی بالنون لابلتاء ابن التقی بالتاء
لابالنون) .

یعنی آن خروج‌کننده نامش محمد فرزند حسن است و حسن فرزند
نقی است بنون و نقی فرزند تقی است بتاء برای اینکه نقی و تقی اشتباه
و جلو و عقب نشود سپس نامها را می‌شمرد تا میرساند بعلی ابن ابیطالب
و اینکه میگوید بنون و تاء تا میان نقی و تقی که فقط یکنقطه فرق است
تمیز داده شود. آنگاه شروع میکند بنشانیها، و علائم مقدمات، و مقارن
ظهور، و بعد از آنرا گفتن و چون بسیار مفصل است از نقلش خودداری
شد و حاصل جمله مورد استدلال آقای گلپایگانی این است که یکی از
نشانیهای قائم این است که فتنه‌گاه عکارا شاهد خواهد شد .

نکات قابل دقت

اولاً - چون از آن مکاشفه قسمتی را قبول کرده باید همه را بپذیرد.
ثانیاً - در آن تصریح است که قائم پسر امام حسن عسکری است .
ثالثاً - دلیل است بزنده بودن قائم تا اینزمان .
رابعاً - یکسلسله اوصاف و واقعاتیرا در مکاشفه‌اش میگوید که
بهیچ وجه منطبق با ادعاهای آنها نیست .
خامساً - دزدی و خیانت تصریح تاریخی و ادبی و دینی است که بهیچ
نوع قابل انکار نیست .

سادساً - آقایان قائمیت را فقط برای باب ادعا کردند نه برای
بهاء. استدلال باین عبارت خراب کردن زیر بنا و پی ادعاهای بهائیت است که
بر اساس قائمیت سیدعلی محمد بنا شده چنانکه خود میرزا حسینعلی در

ایقان صریحاً نوشته که قائم حقیقی در ایران ظهور کرد و او را کشتند .
سابعاً - دلیل است بر زنده بودن قائم و مشاهده واقعاتی که از آن
جمله است خدا بازی عکس .

نکته ای که نباید فراموش کرد

ممکن است آقایان بهائیان در مواردی که از بیان استدلال می-
شود بگویند ما بیان را قبول نداریم ، متوجه باشید که این عبارت را
نمی‌توانند بگویند بچند دلیل :

اول - چون ایقان در اثبات بیان نوشته شده اگر بیان را انکار کنند
ایقانرا انکار کرده‌اند و انکار ایقان انکار بهاء نویسنده آن است .

دوم - هم اکنون بعضی دستورهای بیان نزد آنها معمول است حتی
مهرز نشان را پنج واحد بیانیه قرار میدهند ، و سلامی که الله ابهی میگویند
دستور او است منتهی این سلام طبق (باب ۵ از واحد ۶ بیان) سلام
زنها است و سلام مرده‌ها را الله اکبر معین کرده که جواب آن الله اعظم است
آقایان سلام مردانه را ترك کرده‌اند ، و صد نوزدهای را که از اغنام الله
میگیرند حکم بیان است . و بسیاری مانند اینها .

سوم - میگویند باب فرموده هر چه را من یظهره الله قبول نکرد
مجاز است نسخ کند ، پس بنابراین هر چه را که آقای بهاء از بیان نسخ

۱- اینها همه نادانی مسلمانها است البته جاهل کارش بجائی میکشد که خدا هم
برایش بتراشند قضیه بنی اسرائیل و سامری شاهد زنده‌ای است که هنوز
چندان وقتی از غیبت موسی نگذشته بود که سامری بادت خود آنها طلا و
زیور زنانشان را جمع کرد و برابر چشمشان گوساله‌ای ساخت که هوا در آن
داخل میشد و مانند سوت سوتك بچه‌ها صدا میداد سپس سامری و همدستانش گفتند
این خدای شما و موسی است آنها هم برایش سجده کردند، برای یافتن به تفسیر
سوره طه رجوع شود .

نکرده بقوت خود باقی است و او چند حکمی بیشتر نسخ نکرده مانند اینکه باب واجب کرده هردهی حمام بسازند ، و بهاء حرام کرده که بهائیا میان آبی بروند که یکنفر در آن رفته باشد ، و عملی هم نشده و نمیشود و نخواهد شد .

و باب گوید بطور کلی هر چیز قیمتی مال باب است بهاء چون دید عملی نیست نسخش کرد .

باب میگوید حق تحصیل هیچگونه علم را ندارید ، بهاء اجازه میدهد ، خلاصه چند فقره مانند اینها است بقیه را یا باید پذیرند یا باید ناسخ آنرا از شخص بهاء بیاورند .

از بهائیان پرسید

الف - اگر از بهائیان پرسید چرا دین اسلام را وا گذاشته و خارج شده اید جوابهائی بر حسب حال پرسنده میگویند ، گاهی میگویند ما اسلام را قبول داریم همانطور که شما دین حضرت موسی و عیسی را قبول دارید اما اسلام را منسوخ میدانیم بگوئید :

ادیان سابقه هیچکدام بخاتمیت معرفی نشده اند اما اسلام معرفی شده ، پس هر کس بگوید غیر از اسلام دینی و بعد از قرآن کتابی و بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری خواهد بود ، اسلام را منکر شده و برای این هر سه در قرآن دلیل است .

اول - (ومن یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه) .

هر کس بغیر اسلام دینی دیگر جستجو کند ، هرگز از او قبول نخواهد شد .

دوم- (لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ)

برای این قرآن دستور باطل کننده نخواهد آمد ، نه از کتبی که پیش از او بوده و نه دستوری بعد خواهد آمد .

سوم - (مَا كَانَ مُحَمَّدًا بِأَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ) .

محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست لکن فرستاده خدا و مهر کننده منشور ورقه حکم پیغمبری است - خاتم اسم است برای هر چیزی که بآن پایان مطلب و نامه‌ای را ببندند که از آن پس در آن چیزی وارد نشود ، بواسطه نبوت حضرت محمد نیز دستگاه نبوت ختم و بسته شده ، و این نام بهر طور که باشد ، اعم از رسول و نبی بدیگری اطلاق نخواهد شد .
ب : گاهی میگویند ما از اسلام خارج نیستیم بلکه قائمی را که اسلام گفته پذیرفته ایم و شما عقب مانده اید . این ادعاشان دروغ است ، زیرا :
اولا - قائمی که اسلام گفته پسر امام حسن عسگری است و نقطه اولی (سید علیمحمد) که قائمش میگویند در تفسیر سوره یوسف و سوره کوثر و کتاب قیوم اسماء ، و آقای بهاء الله (میرزا حسینعلی) در ایقان بقائمیت او اعتراف کرده اند (چنانکه قبلا دانستید) .

ثانیا - ظهورش دارای علامتهائی است که هیچکدام بامدعی قائمیت اینها منطبق نیست ، چنانکه ناچار شده اند بدروغ بافی و تصحیف عبارات و تأویل ناروا ، و بازهم نتوانسته اند درستش کنند .

۱- خاتم بروزن (دارم) چیزی است که بواسطه آن پایان امری معلوم و مختوم میشود - چون با وجود این رسول نبوت پایان یافت پس باید خاتم باشد نه خاتم بروزن (کاظم) زیرا خاتم بمعنی ختم کننده خداست نه رسول .

ثالثاً - سید علی محمد خودش میگوید من آن نیستم بهائیان چطور
بزور می خواهند او را قائم قرار دهند .

رابعاً - بعد از قائم در اسلام ظلم و جور، و تفرقه دینی باقی نمی ماند،
ولکن از وقت تشریف آوردن این قائم بیدینی و ستم روز افزون است، بلکه
آقایان دستگاه خدائی پهن کردند و به دین سازی هم قناعت نکردند .
ج: گاهی میگویند ما اسلام را منکر نیستیم ولی چون دین کهنه ایست
باید او را وا گذاشت .

این سخن نیز مغالطه است زیرا:

اولاً - دین شاهراه خدائی است و تازه و کهنه ندارد . فقط بعضی
فروع است که بر حسب مقتضیات نسخ میشود ، و فروع اسلام همه بطوری
متقن هستند که نیازی به تبدیل^۱ نیست ، و زندگی بشر را قانونش کاملاً
اداره خواهد کرد، این ادعائی است که دلیلش همراهش هست باید آمد
و فهمید و دید .

ثانیاً - شما خود هم اکنون زیر پرچم اسلام زندگی میکنید ،
زیرا دستوری ندارید که بخواهید در برابر اسلام بگذارید، در صفحه ۱۲۹
رساله گنجینه حدود و احکام که جنبه رساله عملی برای بهائیان دارد و
بر خلاف نص اقدس تصرفاتی در حرفها کرده و مطالبی یافته است نوشته که
در باره مهریه از میرزا عباس پسر میرزا حسینعلی سؤالی کرده اند او میگوید
(این احکام فی الحقیقه راجع به بیت العدل عمومی است که شارع است
اما عبدالبها مبین است نه شارع) بنابراین احکام بهائیت مانند مسائل سیال

۱ - چنانکه سید علی محمد در صحیفه عدلیه مفصلاً باین معنی اعتراف ، و آنرا
اثبات کرده است .

ریاضی است که در هر چند وقت بادت همین افراد که دایم جاعوض می کنند
نقض و ابرام و جرح و تعدیل میشود و در واقع کارخانه دین سازی و قانون
تراشی بادت اینها می چرخد، با آنکه شارع دین خداست و انبیا عموماً
مبین احکام خدا هستند چنانکه در آیات زیاد تصریح شده است مانند (شرع
لکم من الدین) و سایر آیات .

د : میگویند قائم را اسلام آورنده کتاب جدید معرفی میکند و
بیک جزء از حدیثی هم استدلال میکنند بگوئید اولاً در همان حدیث
چنین است :

(یأتی بکتاب جدید علی العرب شدید) .

با کتاب جدید می آید و بر عرب سخت گیری خواهد کرد ، این مدعی
قائمیت بطوریکه تاریخ بابتی دل سوز عرفان باف با حرارت (نقطة الکاف)
حاکی است خود و چند نفر اطرافیان بر بدست عجم بخواری کشته شدند ، تا
چه رسد بر عرب و سخت گیری بر آنها که از آمدن و رفتن او خبر نشدند .
ثانیاً کتاب جدید را خود اسلام معرفی کرده .

چنانکه در ضمن دعاء مروی از خود قائم علیه السلام در صلوات بعد
از نماز عصر جمعه در کتاب جمال الاسبوع و سایر کتب رسیده است :

حتى يعود دینک به و علی یدیه غصاً جدیداً خالصاً لاشک فیه ولا شبهة
معه ولا باطل عنده ولا بدعة لیه

یعنی تا برگردد دین بواسطه وجود قائم و بردست او ترو تازه و خالص ،
که دیگر با آن شک و شبهه ، و نزد آن باطلی نباشد ، و بدعتی نباشد که در
آن داخل کرده اند از میان برود. و این خود واضح است که دین خدا بصریح
آیات قرآن اسلام است .

ه : وقتی بعضی از آقایان فشار می آید میگویند ما بیسوادیم باید صبر کنید تا مبلغ ما بیاید بگوئید وقتی تورا از اسلام بیرون بردند بنام قائمی که او را شناختی ، چرا نگفتی صبر کنید تا بمبلغ اسلامی مراجعه کنیم ببینیم این همان قائم است یا نه ، چون اینراه راهم از روی بیسوادی اختیار کرده ای ناچاری برگردی و از نو شروع کنی .

و: وقتی از آقایان سؤال کنید آقای سید علی محمد چه ادعائی داشت گاهی میگویند قائم است ، گاهی میگویند مبشر و جود بهاء است ، بنام من یظهره الله (و شما قبلاً دانستید که سید علی محمد قائم موعود نیست و آقای بهاء هم من یظهره الله معهود و منظور باب نیست) با اینحال بگوئید ، مبشر و مژده دهنده کسیرا میگویند که پیش از آمدن دیگری خبر دهد ، و خودش هم ادعائی جز مژده دادن نداشته باشد ، و این امر مسلم است که اولاً آقای بهاء سنش بیشتر از باب؛ و پیشتر از او بدنیآ آمده. ثانیاً باب خودش احکامی ترتیب داد و دوام آنها را هم دوهزار و یکسال قرار داد پس مبشر هم نیست.

ز: میرزا حسینعلی چهار زن داشت که یکی از آنها بنام بی بی جان بود و از آن چند فرزند داشت که محمد علی بزرگتر از همه بود برای جانشینی خود اول میرزا عباس پسر کوچکش را انتخاب کرد زیرا او بسیار گردانیدن چرت بهائیت آشنا تر بود ، و پس از او در باره میرزا محمد علی تنصیح کرد که (قد اصطفینا الاکبر بعد الاعظم - اقدس) که باید پس از میرزا عباس او جانشین پدر باشد. میرزا عباس نقشه ای طرح کرد و دختر زاده اش (شوقی) پسر میرزا هادی را قائم مقام خودش کرد و یا روی دستور پدرش (جمال الهی) گذاشت. و کارشان بجدال و شکایت و رسوائی کشید ، چنانکه ادوارد براون نیز در مقدمه نقطة الکاف بآن اشاره کرده است .

نعیم نزدی در منظومه اش خیلی نسبت بغصن اکبر (میرزا محمد علی)
جانشین منصوص بهاء هتاکی مینماید . در يك بند میگوید :

دم بز ن تا دم تو بسته شود
همه زبانت بکام خسته شود
بسته سدی شدید ذوالقرنین
بزبان توکی شکسته شود
در بند دیگر میگوید :

زاصطفینا چو جوئی استدلال
نبود بعد حق بغیر ضلال
با خدا لاف همسری چه زنی
که تو مشروطی او با استقلال
داشتی حق بندگی لکن
کردی آنرا بخود سری پامال

دقت فرمائید عباسرا خدا و محمد علی را بنده میگوید آنهم از
بندگی معزول !! عباس خودش عبدالبهاء امضا میکند ، نعیم او را خدا
میگوید !! در بند دیگر که وصیت بهاء را نیز قبول کرده میگوید :

بر ثبوت تو بد وصیت او
بهر گنجینه و رخوت نبود
نقض تو در صعود ظاهر گشت
که تورا طاقت سکوت نبود
بود ممکن تلافی مافات
گر ترا باد در بروت نبود
از پی ذم قوم شیعه مشو
متمسک بدین ذریعه مشو

توجه فرمائید که بشکایت و تفرقه شان اشاره و او را تطمیع نموده که
اگر مخالفت، نمیکرد در برابر حق غصب شده حق السکوت باو داده میشد.
در بند دیگر میگوید :

نام ناقض نیاورم بزبان
تا نگویند خارج از ادب است
گویم و در مثل مناقشه نیست
بولهب نیز هاشمی نسب است
هست پیمان مرادف ایمان
کافری نقض عهد را سبب است

اکنون بسیار بمورد است که از بهائیان پرسید با وجود نص صریح

درباره جانشینی میرزا محمد علی از طرف پدرش ، چگونه آنرا اهل ضلال میدانید ، در صورتیکه این سخن درست نسبت ضلالت بمیرزا حسینعلی

۱- میرزا محمدعلی یکی از مبلغین و طرفدارانش نامه‌ای نوشته است که قسمتی از آن نقل میشود :

(این بنده بصوت بلند مکرر گفته و میگوید ، آثار مقدسه در نزدش بسیار است و بخط قلم مقدس نیز بشمار بیائید و ببینید و بقدر امکان دقت کنید و بر آگاهی و اطمینان بیفزائید ، دیگر اگر تقدیریاری کند و سعادت همراهی نماید و یاران بیدار باشند و بی اطلاعان هشیار گردند و با آنچه جالب خیر جزیل و ثواب جمیل تشبث نمایند .

ذکر مبلغین حضرات را نموده بودید که از امر بی اطلاعند ، یا حبیبی اطلاع انسان بخواندن آیات الهیه و بینات ربانیه است در صورتیکه اینها ندیده و نخوانده‌اند و زیارت ننموده از ملاقات یکدیگر که مثل هم بی خبرند چه نتیجه برند ، آنها که بقول اینها داخل شوند بی خبرتر ، با خبری باید که امتحان نماید آنوقت معلوم میشود تا چه حد عقب مانده‌اند ، نفوسیکه سالها باو هام سابقه انس داشته و باذکار و اهیه دلخوش بوده حال چون بهمان طریقه گفتگو شنوند پسند نمایند غافل از آنکه از بدی به بدتر مبتلی شده‌اند و از ظلمتی بظلمتی اشد و اقوی گرفتار گشته‌اند . امر بدیع و نور لمیع باید بر هشیار ی افزاید و تقدم بخشد و روشنی دل و دیده دهد و حریت وجدان و آزادی صورت و معنی نماید اینها که بتمام وجود می‌خواهند مرد مرا اسیر و دستگیر خود کنند معلوم است در چه طریقی سائرند و بر چه مکانی مستقر) .

سپس مطالب دیگری می‌نویسد تا منتهی میشود بقسمتی که در کنار لوحیکه گراور شده‌اش را ملاحظه می‌فرمائید نوشته شده است .

دقت فرمائید نعیم که طرفدار میرزا عباس است میرزا محمدعلی را ابولهب و ناقض عهد و بنده گریز پای نافرمان معرفی می‌کند و با او از هر زشتگویی دریغ ندارد . میرزا محمدعلی هم درباره میرزا عباس و طرفداران و مبلغینش این چنین می‌نویسد . اکنون انصاف دهید آیا این دو گروه مصداق آیه کریمه سورة الاعراف (کلما دخلت امة لعنت اختها) نیستند !؟

منیر نبیل زاده در حدیقة البهائیه ص ۲۲۶ می‌نویسد (حضرت عبدالبها حضرت شوقی ربانی حفید خویشرا غصن ممتاز و ولی امر الله و رئیس بیت العدل معرفی فرمود) .

دادن است زیرا او محمد علی را تعیین کرده ، مسلم است که در این باره جوابی نخواهند داشت ، و تنها همین برای نادرستی ادعائشان بس است ، اگر در خانه کس است .

ح : پرسید کتاب فراید که بقلم آقای میرزا ابوالفضل گلپایگانی است چگونه کتابی است ، اگر گفتند غلط است و هرگز نخواهند گفت ، خانه خود را بادست خود خراب کرده اند ، زیرا آن کتاب شمشیر برنده آنها است ، و با این دام غالباً صید میکنند ، و اگر گفتند هر چه در آن است درست است (و ناچارند بگویند) بگوئید بسؤالهای زیر جواب بدهند :

اولا - آقای بهاء کسی را که نسبت معجزه باو بدهد دروغگو و افترا زننده میدانند (چنانچه قبلا در این کتاب خواندید) و آقای گلپایگانی در فراید راجع به اینکه هم باب معجزه دارد و هم بهاء مینویسد :
(در این ظهور هم جمال ابهی همین دعوی را فرمود که جمیع علما حاضر شوند و هر معجزه از من میطلبند بطلبند ولی علما جمع نشدند و خواهش نکردند) .

در این ادعا یا آقای بهاء دروغگو است که میگوید من معجزه ندارم و نسبت معجزه بمن افتراست ، یا آقای گلپایگانی دروغگو است که میگوید: بهاء دعوی معجزه کرد. چون معقول نیست که هر دو راستگو باشند زیرا تناقض است .

ثانیاً - در صفحه ۷۲ کتاب فرائد مینویسد (اکنون سخن در موازین اربعه است ، تا مینویسد: میزان اول حواس ظاهره است ، و این معلوم است که

چون خطای حس ظاهری در بعض موارد مسلم شد^۱، حجیت آن نزد اهل علم ساقط میگردد، (تا مینویسد) در این صورت که کفار به اعتقاد شما، معجزات محسوسه دیدند، و این حس و این رؤیت موجب اطمینان ایشان نشد، چه اطمینانی به احساسات ظاهریه و ادراکات حسیه باقی ماند، (تا مینویسد) و اما میزان ثانی که معبر است به ادله عقلیه، و قیاسات منطقیه، اختلال وعدم کفایت آن اظهر است از میزان حس، خصوصاً در معرفت مظاهر امر الله... تا میگوید: و اما میزان ثالث، که عبارت از ادله نقلیه است و مفاهیم خطاییه، اختلالش از سایر موازین اوضح، و افتضاحش در معرفت حقایق اصرح، میزان ادله نقلیه میزان مختلفی است که عالمی را گمراه کرده، و اما میزان چهارم که عبارت است از الهامات صوفیه و واردات قلبیه انسان، میزان مجهولی است که گمان ندارم عقلای هیچ امتی چه در معارف عمومی، و چه در معرفت انبیاء و معارف دینی، به آن اعتمادی

۱- اینکه میگویند حواس ظاهره خطا کار است محل نظر است، زیرا حواس ظاهره از خود اختیاری و نیروئی ندارند تا خطا و غلط یا اصابت و درستی بآنها نسبت داده شود. چشم بمنزله دوربین عکاسی و گوش بمنزله سمعک است (آلتی که اخیراً برای شنیدن کرها ساخته شده) هر نوع که وادارند همانرا درک میکنند، اینکه میگویند چشم نقطه جواله را دایره می بیند، یعنی اگر نقطه روشنی را با سرعت بچرخانند چشم آنرا متصل می بیند، خطای چشم نیست بلکه سرعت عمل مانع است که چشم آنرا منقطع ببیند، چنانکه لامپ حامل برق هر ثانیه پنجاه مرتبه قطع و وصل میشود، لکن چشم قطع آنرا بواسطه سرعت درک نمیکند و محل را تاریک نمی بیند، یا اگر دست نرمی و زبری را درک نکند خطای حس بسودن نیست بلکه یا پوست بیمار شده و یا نخاعیکه آن اثر را بعصب مغز میرساند، وهم چنین است سایر حواس که نفس آدمی (همان من که آمر بدن است) از حواس ظاهره درک میکند مادامیکه آنها و یا خود آمر سالم باشند اگر یکی بعارضه ای برخورد آنچه باید با آن حس مخصوص دریافته شود غیر ممکن میگردد.

نمایند ، و هرگز معقول نیست که حق جل و علا تأسیس دیانت را به آراء اهل ریاضت محول فرماید ...) .

اینجا خوب توجه و دقت باید داشت که اگر حواس ظاهر خطا کار است و مورد اطمینان نیست ، بشر بلکه تمام خلق در دنیا چگونه زندگی میکنند ، مثلاً اگر یک ظرفی پر از آتش و یکی پر از لیره باشد ، شما چرا لیره را دو دستی میگیرید ، اما دست در آتش نمیبرید ؟ و نمیگوئید شاید حس باصره خطا کرده ، چرا اگر سخن ملایم طبیعتان بشنوید خوشحال ، و اگر ناملایم بشنوید بد حال میشوید و نمیگوئید شاید حس سامعه خطا کرده باشد ، چرا از پارچه نرم و ملایم پیرهن میدوزی ، اما جوال موئی نمیپوشی ، و نمیگوئی شاید حس لامسه خطا کرده ، و اما اگر میزان عقل و قیاسات منطقی مختل است ، چگونه دلیل تقریر را یگانه شمشیر برنده خود میدانید ، مگر آن دلیل عقلی نیست ؟ چرا اینجا از حجیت نیفتاده و چرا معجزه برای آقای بهاء ادعا میکنید !!؟

و اگر میزان ادله نقلیه باطل و مفتضح است ، شما بهائیهائیکه آقای بهاء را ندیده‌اید و بنقل دیگران به او گرویده‌اید تکلیفتان چیست ؟ خود کتاب فرائد و همه آثار قلم باب و بهاء که ادله نقلیه‌اند ، چگونه مورد اطمینان شما هستند ، بنابراین دستور باید هر چه در دنیا از سابقین نقل شده نپذیرید ، و بدلیل عقلی هم اطمینان نداشته باشید ، و تمام حسهای خودتان را از چشم و گوش و زبان و بینی و پوست بدن خطا کار دانسته ، و بهیچ چیز خودتان اعتماد نداشته باشید ، واقعاً این است معنی فرمایش آقای بهاء که می‌فرماید : کور شو تا جمال مبارکم بینی ، و اگر الهامات صوفیه و واردات قلبیه میزانی است مجهول ، که عقلاً بآن اعتماد ندارید ،

چرا آقای بهاء کتاب هفت وادی و کتاب ایقان را از حرفهای صوفیه پر کرده و یکعده حرفهای تراشیده خودش را با بعضی از سخنان آنان رواج داده؟ چرا بشیخ عبدالرحمن کرکوکی پناه برده و به او مینویسد (ای شیخ همت را زجاج کن که شاید این سراج را از بادهای مخالف حفظ نماید)؟

این آقای گلپایگانی که ادله اربعة، و میزان چهارگانه را خراب کرد چرا در همان کتابش مینویسد:

(مادر اثبات این امر اعظم بچهار برهانی که اقوی و اظهر سایر براهین است مقصور میداریم بدلیل آیات کتاب و بشارات قبل و دلیل تقریر و معجزات اکتفا مینمائیم)!!

شما که این هر چهار دلیل را غلط و مفتضح میدانید، پس چگونه بآن استدلال مینمائید؟ از همه اینها گذشتیم اگر حس ظاهر و میزان عقل باطل است شما چه اطمینانی بحواس ظاهره و عقل مظاهر امرالله دارید؟ از کجا دانستید که حواس آقای بهاءالله، یا ولی امر آقای شوقی بغلط و خطانرفته؟ و چرا خودتان خطاهای ایقان بهاءاللهتان را تصحیح فرموده‌اید تا خطا و غلطش را بیوشانید!!؟

ط: وقت تبلیغ از تورات و انجیل حرفهائی در آثار ظهور بعد نقل میکنند، و میگویند عین آن واقع نشد، بشارات اسلام هم نسبت بقائم همانطور است، بگوئید:

اولاً- نقل علامتهای تورات و انجیل برای این ظهور غلط است، زیرا اورا قائم اسلام دانسته‌اید، پس باید از دستور اسلام استدلال شود فقط. ثانیاً- در دستور اسلام علائم و نشانه‌هائی که برای مقدمات ظهور قائم گفته‌اند، همه قابل وقوع است (بکتاب سیزدهم بحار و سایر کتب این

باب مراجعه نمائید).

ثالثاً - چون حکم انبیاء از سماء وحی نازل شده شما به نص کتاب اقدس بهاء الله آنها را نمیتوانید تأویل کنید صفحه ۳۷ کتاب اقدس .

ی : میگویند چون نمیشود یکنفر بشر هزار سال عمر کند، از این جهت ما نمیتوانیم قبول کنیم که قائم فرزند امام حسن عسکری زنده است. بگوئید آقای بهاء جواب اعتراض شمارا در ایقان خودش داده ، زیرا در صفحه ۴ درباره حضرت عیسی مینویسد :

(راجع بحضرت دیگر چه ذکر نمایم، که بعد از این قول بر آنحضرت چه وارد آمد ، و چگونه به او سلوک نمودند ، بالاخره چنان در صدد ایذاء و قتل آنحضرت افتادند که بفلک چهارم فرار نمود).

در اینجا مطابق عقیده معروفه میان مسلمین بزنده بودن حضرت عیسی که تاکنون نزدیک دو هزار سال از عمرش میگذرد اعتراف کرده ، درباره حضرت نوح و هود چنین مینویسد :

(نوح نهصد و پنجاه سال و هود هفتصد سال یا بیشتر دعوت کردند) پس چون سه نفر را در بشر به این سن پذیرفته دیگر غلط است که شما کاسه از آتش گرمتر باشید ، و بگوئید نمیشود قائم اینقدر عمر کند .

یا : برسید هر یک از انبیاء لاحق که بسوی خدا دعوت میکند ، باید قویتر و عالمتر و دستورش محکمتر از سابق باشد ، زیرا هر چه دنیا پیش رود قوه دریافت بشر قویتر خواهد شد ، بنابراین آقای بهاء از باب و باب از پیغمبر اسلام هم خودشان و هم احکامشان قویتر باشند، و چنین نیست زیرا :
اولاً - (دانستید قبلاً) که باب گفته حلال و حرام محمد (ص) تا روز

قیامت باقی است .

ثانیاً - حرفهائیکه گفته اینقدر رسوا و چرند است که خجالت میکشید
آنها را نشان دهید .

ثالثاً - بهاء خود را نسبت به او بنده فانی بیعلم و فدائی گفت .
رابعاً - گفت قائم بیست و پنج حرف بقیه علم را بیرون آورده در
دسترس مردم گذاشته ، پس محل دیگری برای بهاء شما باقی نمانده ،
و ناچار است تابع علم باب باشد ، بنابراین کلیتاً ادعاهای او طبق اعتراف
خودش غلط و باطل است .

خود آقایان بهائیه اینقدر نیروی تشخیص دارند که کسیکه بگوید -
کور شو - کر شو - جاهل شو ، با کسیکه بشر را عموماً ، دعوت بتعقل و تفقه
و تفکر ، و شناختن راز آفرینش می نماید نمی توانند در یک خط سیر باشند ،
تا چه رسد با فضیلت (هل یستوی الاعمی والبصیر!) عجب اینست که مبلغین
بهائیت برای فریب دادن دیگران میگویند که احکام اسلام کهنه شده و حکم
جدید برای عصر جدید لازم است ، لکن بجای احکام محکم قرآن
کمیسیون بازی و شارعیات و حکم سازی هوس بازها تیرا بنام بیت العدل
رافع نیازمندی بشر میگویند .

یب - آقای بهاء قیامت را موهوم شمرده ، وقائلین به آنرا مسخره
کرده (چنانکه خواهرش نیز گفته است) در ایقان مینویسد :
(اکثر علماء چون این آیات را درک نمودند ، و از مقصود قیامت
واقف نشدند ، لهذا جمیع را بقیامت موهوم من حیث لایشعر تفسیر
مینمایند) .

و در همان کتاب مینویسد :

(و این لقاء میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام الله است

بمظهر کلیه خود ، و این است معنی قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است ، و جمیع بشارت داده‌اند به آن ...) من که نمی‌فهمم قیام الله بمظهر کلیه خود یعنی چه ، آیا شما می‌فهمید ؟ و آیا فکر میکنید خود گوینده فهمیده چه گفته ؟ پاسخ همان است که خواهرش گفت (نه) .

و باز در ایقان مینویسد :

(مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانی است) شما در اینجا چند سؤال از (بهائیان) بفرمائید .
اولاً - می‌گویید اکثر علما نفهمیدند معلوم میشود اقلشان با آقای میرزا هم عقیده بوده‌اند ، بگوئید آنها را بشما معرفی کنند ، و نمیتوانند مگر دروغ بیافند .

ثانیاً - علماء را موهوم پرست و بیشعور گفته ، و این برخلاف حرفی است که می‌گوید : با روح و ریحان با ادیان رفتار کنید ، و رفتارش با گفتار ، و گفتارش با نوشته‌اش مخالف است ، (این است معنی عدم استقامت) .
ثالثاً - اگر قیامت قیام انبیاء است ، باید در روی زمین بعدد کسانی که برخاسته‌اند ، و بسوی خدا دعوت کرده‌اند قیامت برپا شده باشد .

رابعاً - آقای بهاء خودش منکر قیامت شده ، زیرا اول ایمان بیاب آورده و او را سلطان انبیاء و مولی العالمین گفته ، بعد او را انکار کرده و گفته مبشر وجود من بود و برادرش از لرا بجانشینی او پذیرفته و بعد گوساله‌اش نامیده است .

این نشانه بازی‌گری با حرف خودش است ، و خود بهاء بقول خودش بعد از حیات ایمان ، بمرگ کفر ، گرفتار شده .

خامسا - اگر مقصود از قیامت این باشد که آقای بهاء فرمود ،
زندگی مفت و بِنفع کسانی است که بدستور هیچ دینی معتقد نیستند ، زیرا
در این زندگانی با هر حقه بازی که باشد کامرانی مینمایند .

زن از هر کس ، و مال از هر جا ، و عیش بهر طور که دست دهد ، مضایقه
نیست ، بنا بر این کسی مگر ناخوشی دارد که بخواهد خود شرا پابند دین
بهاء کند ، اگر چه دین و مسلک آقای بهاء همین است چنانکه اجمالاً
معلوم افتاد .

سادساً - اگر قیامتی نیست ، تکلیف ظالم و مظلوم چیست ، آیا انتقامی
در این دستگاه خلقت نیست ؟ پس بقول این آقا خدا خدای گردن کلفتها
و زورگوها و بی ناموسها و دزدها است ، دیگر چرا این خدای زندانی ناله
میکرده است .

سابعاً - قیام نفس خدا بمظهر کلیه یعنی چه ؟ یعنی خدامیر و بدقبال
مدعی نبوت ، اگر این باشد باید اگر آن مدعی را مانند باب تیر باران کردند ،
خدای بیچاره هم ضمن او بمردگان ملحق شده باشد ، گمان میکنم آقای
بهاء هم همین خیال را کرده که بعد از سید باب ادعای خدائی کرده چنانچه
در اقدس و سایر نوشتهها از این ادعا زیاد دیده میشود ، لابد بعد از مرگ
ایشان هم خدا صعود کرده و فعلاً که مرجع امور بیت العدل است و مظهر
امری نیست یا خدا مرده یا اعضاء بیت العدل در هر دوره خدایانند !!

مگر خدا هم تجزید میشود که گاهی با مظهر جزئی بیاید گاهی با
مظهر کلی ؟

ثامناً - اگر قیامتی نباشد قاعده روح هم باید نباشد ، بنا بر این
ادعای آقای بهاء بنام رجعت حسینی دروغ ، و زیارت نامه که ساخته و امر

کرده بعد از مردن برایش بخوانند بیجا است، زیرا دیگر قیام و حیاتی ندارد، و دعاهائی که برای بهائیهها پس از مرگشان میخوانده بیجا، و برای گول زدن بوده است.

بیج: آقای بهاء در ایقان ص ۱۵۸ راجع بکتاب ارشاد العوام آقای حاج محمد کریم خان پیشوای شیخیهها ضمن جسارت های ادبی و اخلاقی برخلاف روح و ریحان مینویسد:

(این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم، اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم، هر چند این بنده اقبال بملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم، ولکن چون جمعی از احوال ایشان سؤال نموده و مستفسر شده بودند، لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه شود، و جواب سائیلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود، باری کتب عربیه او بدست نیفتاد، (تا اینکه مینویسد) از جمله علوم علوم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده، (تا مینویسد) و یکنفر از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علوم و عقول، ملتفت این خرافات نشده، با اینکه بر هر صاحب بصیرتی واضح و هویدا است، که اینگونه علومات لم یزل مردود حق بوده و هست، (تا اومی نویسد) از جمله علومی که این مرد به آن مدعی شده صفت کیمیا است، بسیار بسیار طالبم که سلطانی و یا نفسی که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ بعالم شهود، و از قول بفعل از ایشان طلب نماید، و این بی علم فانی را هم که دعوی اینگونه علوم نموده، کون این علم و فقدان را علت علم و جهل نمیدانم، با این مرد در همین فقره قیام نمایم، تا صدق و کذب معلوم شود).

مطالب بسیاری از این فرمایشات آقای بهاء معلوم میگردد:

اول - با اینکه خود را درایقان امی نامیده رجوع بکتب نباید بنماید ، و چون از کتب استفاده کرده پس امی بودنش به اعتراف خود و خواهرش در تنبیه النائمین غلط است .

دوم - او که خود را خالق مایری و مالایری و یکمونس از همه عالم بالاتر معرفی کرد ، چه احتیاج داشت مدتی دنبال کتاب او بگردد ، کتاب عربی شیخی ها هم زیاد است ولی فهمش برای ایشان آسان نبوده .

سوم - اگر اقبال بکلمات غیر نداشته ، چرا کتابهایش پر از حرفهای دیگران است حتی درایقان شعر مثنوی هم نقل کرده .

چهارم - معلوم میشود تا آنروز از حال حاج محمد کریمخان و کتب او خبر نداشته ، و این برخلاف آن است که میگوید من بعلم احاطه دارم .

پنجم - در تمام کتاب ارشاد العوام نتوانسته ایرادی پیدا کند ، مگر اینکه چرا حاج محمد کریمخان مردم را عوام گفته ، در صورتیکه خودش مردم را گوسفند و خراطین و کلاب مینامد .

ششم - حاج محمد کریمخان را در همین قسمت ازایقان اهل جهنم مینویسد ، و آن خلاف روح و روحیه آن است ، که نه خودش به آن عمل کرده و نه پیروانش .

هفتم - با اینکه علم کیمیا را مردود حق و مزخرف گفت ، برای خودش حداکمل آنرا ادعا کرد ، در این باره مؤدباً گفته میشود غفلت فرموده !!!

هشتم - اینمرد خود را بی علم فانی گفت ، و کسیکه بی علم وفانی باشد چگونه دم از خدائی میزند .

یج : یکی از آیات قرآن که آقایان برای گول زدن ساده دلان
بی خبر دست آوریز کرده اند ، آیه ۴ سورة السجده است .
(یدبر الامر من السماء الى الارض ثم يعرج اليه في يوم كان مقداره
الف سنة مما تعدون) .

بگوئید اولاً شما خودتان میگوئید سید علیمحمد قائم اسلام است
و او خود میگوید احکام اسلام را نسخ نکرده ام ، (چنانکه قبلاً گذشت) و
شما هم ادعای بهاء را نه استناد حرفهای باب که گفته او من يظهره الله است
می پذیرید ، پس بنا بر این اسلام منسوخ نیست و استدلال شما به این آیه
اساساً غلط است .

ثانیاً - امر مطلق فرمان خدائی است که در هر دم جاری است ، چنانکه
روح را نیز از امر پروردگار گفته است ، بنا بر این باید بگوئید روح هم
دین خدا است ، لفظ امر در بسیاری از آیات دیگر قرآن هست بآنها
رجوع شود .

ثالثاً - استدلال شما مصداق ندارد ، زیرا حضرت محمد ششصد
سال پس از مسیح طلوع کرد و سید علیمحمد تقریباً ۱۲۶۲ سال و میرزا حسینعلی
تقریباً ۱۲۸۳ سال بعد از دین اسلام این صدای ناروا را در آوردند که
فاصله اولی با اسلام ۱۲۰۰ سال و دومی با اولی (علی محمد) ۱۸ سال
است پس هزار سالی در بین نیست .

چهارم - تعیین مدت (الف سنة مما تعدون) در باره عذاب هم شده
چنانچه در سورة الحج فرماید .

(ويستعجلونك بالعذاب ولن يخلف الله وعده وان يوماً عند ربك
كألف سنة مما تعدون) .

پس بنا بر این باید بگوئیم اظهار امر این آقایان نزول عذاب است
برای مردم ، و عذاب هم هست زیرا عذابی بدتر از عذاب ضلالت و گمراهی
نیست .

پنجم - برای اثبات این استدلال میرزا ابوالفضل حدیثی از پیغمبر
نقل کرده که فرمود :

(ان صلحت امتی فلها لیوم وان فسدت فلها نصف یوم)

یعنی اگر امت من صالح باشند آنها را روزی است و اگر فاسد
شوند نصف روز ، و روز را هزار سال گرفته .

در صورتیکه اختلاف مسلمین را تاریخ از اولین ساعت رحلت
پیغمبر نقل میکند ، باید این دین پانصد سال بماند ، زیرا آنها جمعیت
خود را بطور صلاح حفظ نکردند ، و بریختن خون یکدیگر برخاستند .
ششم - این تدبیر راجع به امور دستگاه آفرینش است که پیوسته
به واسطه نزول و عروج فرشتگان در جریان است ، چنانکه در سوره
النازعات فرشتگان را چنین یاد میکند که (فالمدبرات امرأ) و در سوره
المعارج فرماید (تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسين الف
سنة) بالا میروند ملائکة و روح بسوی پروردگار در روزیکه برابر پنجاه هزار
سال است .

هفتم - یوم در همه جای قرآن وقتی مطلق ذکر شده یعنی با (لیل)
برابر نیفتاده ، بمعنی هنگام و وقت است نه روز ، پس معنی آیه بضمیمه
آیه قبل از آن چنین است خدائیکه آفرید آسمانها و زمین را و آنچه
میان آسمان و زمین است ، در شش هنگام پس بردستگاه آفرینش مستولی
گردید ، برای شما جزا و دوست و یاری نیست ، آیا متذکر نمیشوید ؟ کارها

را تدبیر میکند، از آسمان تا زمین در مدتیکه برابر است با هزار سال از آنچه شما می‌شمرید) یعنی اگر مدت تعیین کنید با هزار سال شما برابر است، نه اینکه این کار مدتش هزار سال است درست دقت فرمائید (مقداره الف سنة مما تعدون).

هشتم - یوم عند الرب است نه عند الخلق و این اشاره بسعه وجودی اعمال است، هم چنانکه یکدانه گردو هزارها درخت را در خود نهفته دارد که وقتی در عالم نباتی وارد شد نمایان خواهد شد، اگر مقصود از این آیه زمان این جهان باشد باید هر روز (یوم) هزار سال باشد. کاف تشبیه برای این است که گشادگی عالم ملکوت نسبت بعالم ملک نسبت هزار است بیک، اگر یوم را روز این دنیا بدانند باید همه جا بدانند نه فقط اینجا.

ید: یکی دیگر از آیات قرآن که بآن استدلال می‌کنند این است:

(و كذلك جعلناكم امة وسطاً) و می‌گویند وسط بمعنی میان است، این سخن را نیز بغلط گفته‌اند، زیرا:

اولاً - باندازه‌ایکه پیغمبر پیش از حضرت محمد آمده باید بعد هم بیاید در صورتیکه میرزا حسینعلی این معنی را انکار کرده چنانکه بعد از این عبارتش را نقل خواهیم کرد.

ثانیاً - بدلیل خود همین آیه این وسط بمعنی میان بودن که نیم مساوی در هر یکطرف او باشد نیست، بلکه شهادت بشایستگی این امت است برای گواه بودن بر دیگران، چنانکه در دنباله وسطاً میفرماید: (لتكونوا شهداء على الناس ويكون الرسول عليكم شهيداً یعنی شمارا شایسته

آن قرار دادیم که گواه بر مردمان باشید) .

ثالثاً - اگر وسط معنی میان باشد افتخاری نیست که خدا بر این امت منت گذارد ، زیرا کناره و میانه از این جهت فرقی ندارد .

رابعاً - اگر مقصود از وسط میانه باین معنی باشد باید در دنبال آن گفته باشد که امتی دیگر بر شما گواه خواهد بود ، نه اینکه اینها را بر همه امم گواه بگویند . اگر امت دیگری بمعنی دین جدید باشد شهادتیکه مصداق این آیه است باطل خواهد بود زیرا اینها بامت بعد از خودشان نمی توانند شاهد باشند .

اکنون معنی وسط را از زبان ارباب لغت بشنوید (وسط فی القوم توسط فی الحق والعدل وسط یوسط و ساطتاً صار حسیباً و شریفاً رجل وسط حسیب فی قومه) خلاصه معنی وسط میانه روی در حق و دادگری و حسب و شرف و مقام نیکو میباشد نقل از المنجد ، شیرین کاری دیگری را از آقای میرزا حسینعلی که مناسب با این قسمت است نقل میکنیم تا خوانندگان عزیز خود چه قضاوت کنند . در صفحه ۲۶ کتاب مبین مینویسد قل قد انتهت الظهورات الی هذا الظهور الاعظم و من یدعی بعد هذا انه مفتر کذاب یعنی بگو تمام ظهورها باین ظهور بزرگ خاتمه یافت و هر کس بعد از این ادعائی کند دروغگو و مفتری است) از اینجا بعضی نکات را میتوان متوجه شد .
اول - معنی خاتمیت را که بر مسلمین عیب میگرفت برای خود ادعا نموده .

دوم - در کتاب اقدس مینویسد : (من یدعی امرأ قبل اتمام الفسنة كاملة انه مفتر کذاب هر کس پیش از تمام شدن هزار سال ادعائی کند دروغگو است) .

سوم - متوجه شدید که برای مدت دین باب دو هزار و یکسال پذیرفته بود .

اکنون این مردیکه ادعای استقامت میکند ، می بینید روی يك حرف نمیتواند ثابت بماند ، از طرفی برای مسلك باب دو هزار و يك سال مدت می پذیرد ، آنگاه هیجده سال بعد از آن خود ادعای پیغمبری و خدائی میکند ، و از طرف دیگر برای مدت ادعای خودش هزار سال کامل تعیین و اعلام مینماید ، و از جانب دیگر میگوید بطور کلی ظهورها و ادعاها بهر عنوان خاتمه یافت ، آنگاه با آیه امة وسطاً هم استدلال میکنند و این خود از پریشان گوئیهای عجیب است و نمونه آنکه غلط را هر چه بکشند غلط تر میشود .

یه : یکی از آیات دیگر که دست آویز آنان است این آیه مبارکه است که «ولو تقول علينا بعض الاقاویل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين» و این آیه را چنین معنی کرده اند و در وقت فریب دادن دیگران بکار برده اند، که اگر کسی بخدا سخن دروغی نسبت دهد خدا رگ دلش را میبرد و میمیرد و چون میرزا حسینعلی در حال ادعاء نمرود و رگ دلش بریده نشد حق است .

این آیه را نیز مانند سایر ادله دیگرشان برخلاف آنچه هست نمایش داده اند ، که باز نمونه از دغل بازی است .

ترجمه آیه این است (اگر از روی بدعت و دروغ سخنی بما به بندد برکت و توانائی او را گرفته و جریان وحی و ثبات را بر او قطع میکنیم) مانعست لغت یمین و وتین را معنی میکنیم و خود برای روشن شدن مطلب کافی است، و بعد تذکره ای در پایان داده میشود ، لغت را از المنجمد نقل

میکنیم: (یقال فلان عندنا بالیمن ای بالمنزلة الحسنى والیمن البركة والقوة یعنی فلان نزد ما یمین است، صاحب مقام نیکو است و یمین برکت و توانائی است) قرآن مجید یمین را همه جا برابر شمال (چپ) اطلاق نموده، وقتی یمین که راستی و برکت است گرفته شد، دروغ و بی برکتی و شر خواهد ماند، چنانکه در سخنان مدعیان دروغ گو همیشه آشکار بوده است. زیرا حرکت بشر در دوران زندگی از یکی از این دو حالت بیرون نیست.

وتین نام مخصوص رگ قلب نیست، بلکه آنرا از این جهت وتین میگویند که محل جریان خون است بتمام رگها، (الوتین مصدر عرق فی القلب یجری منه الدم الی العروق کلها) نیز وتین آبی را گویند که دائم پیوسته باشد، و کسی را گویند که در مکانی ثابت و استوار بوده باشد (وتن الماء دام ولن ینقطع وتن بالمکان ثبت و اقام به) پس بنا بر قضاوت لغت، و عقل، و عرف، اخذ یمین گرفتن راستی و خیر و برکت است از مدعی دروغ، و قطع وتین بریدن راه القاء خیر است، و گرفتن ثبات قدم و استقامت از او، همچنانکه مدعیان کاذب هر روز بر نگی جلوه کنند، و موافق ذوق مردمان سخن گویند، و چون در مواردی مقتضی شود داعی را عوض کنند، همچنانکه در این کتاب بطور اجمال نمونه اش را یافتید، تاریخ هم گوا. درستی سخن ما است، زیرا صدها از این مدعیان دروغگو بوده اند، و با کمال سلامت جسم عمر خود را بآخر برده اند، که از همه معروف تر فرعون و نمرود است.

اگر این استدلال راست و درست باشد باید حکم بیاطل بودن ادعاء نقطه (سید علی محمد) کنند، زیرا رگ وتین او قطع و بخواری کشته

شد، و چون او باطل شد بهائیت که فرع آن است باطل است .
یو : یکی از ادعا های پر آب و تاب بهائیها ندای آزادی است ،
که میگویند فقط این ندا از حلقوم بهاءالله بخلق عالم اعلام شده ، اتفاقاً
این ادعا هم طبق نوشته خود آقای میرزا دروغ از آب درآمده، چنانکه
در اقدس مینویسد :

(انانری بعض الناس ارادوا الحرية ويفتخرون بها اولئك في جهل
مبين ان الحرية تنتهي في عواقبها الى الفتنة التي لا تخمد نارها
كذلك يخبركم المحصى العليم يعني می بینیم پاره ای از مردم، آزادیخواه
و بان مفتخرند، آنان در نادانی آشکارند، همانا آزادی پایانش منتهی
بفتنه ای میشود، که آتش آن خاموش شدنی نیست). بلی آزادی بمعنی اشاعه
فحشاء و منکرات و ازهر ناروائی برای پیش بردن منظورشان پرهیز نکردن
لازم بهائیکری است، چنانکه اجمالاً متوجه شدید .

خوانندگان عزیز، برای اینکه هم از بحر عرفان جناب میرزا
مشروب، و هم از جذبات مناجات مجذوب گردید، ضمناً میزان اطلاعات
ایشان را هم در طرز جمله بندی و ادب سخن، و نویسندگی بشناسید، مناجاتی
را بعنوان خاتمه نقل میکنیم، که آقایان بهائیها با آواز خوش دره حافل
میخوانند، شما هم بخوانید و کیف کنید، تارفع خستگی دماغ شما بشود،
و در عین حال اندکی هم ضمن وجد و حال، بیدبختی این ملت توجه فرمائید،
که این کشور مهد تشیع گرفتار چه بدبختی هائی است، و کسی توجهی بان
ندارد، بهر حال امیدواریم خداوند گنا هانی را که سبب این پریشانی شده
بیامرزد، و ما را از این پراکندگی نجات مرحمت فرماید، ضمناً متوجه
باشید که این جذبات درباره یوسف شیرازی (سیدعلی محمد) است که بعد

اورا بنده خود خوانده است .

مناجات این است

از باغ الهی با سدره ناری آن تازه غلام آمد، های های، هذا جذب
اللهی، هذا خلع یزدانی هذا قمص رازربانی با بحر حیوانی با کوثر روحانی
آن رب انام آمد، های های، هذا عذب سبحانی هذا لطف رحمانی هذا طرز
عذبانى از مصر عمائی آن یوسف شیرازی با عشوه و نام آمد، های های، هذا
وجه از لانی هذا طلع نورانی هذا بدع قدمانی آن قاتل عشاقان وان محیی
محبوبان با سیف و سهام آمد، های های، هذا سیف عشقانی هذا رمح غمزانی
هذا سهم مژگانی از خلف حجاب جان و از شهر لقای جانان با بخشش و
انعام آمد، های های، هذا لمع قدسانی هذا قدم قدمانی هذا کرم بدائی آن جوهر
ابقا از مخزن اسماء باطل و غمام آمد، های های، هذا خزن کنزانی هذا لؤلؤ
صدفانی هذا صفت اسمائی آن فارس میدان و آن قاتل محبوبان با تیغ و حسام آمد،
های های، هذا جید خضرائی هذا صدر الطافی هذا عذب احسائی آن موجد
بیضا و ان مظهر ا بهار روز قیام آمد، های های، هذا اله بدعانی هذا رب قدسانی هذا
ملح مزایى آن سر جمال الله وان سر جلال الله با صوت و پیام آمد، های های، هذا
شغف لمعانی هذا جذب قدمانی هذا وله غیبانی بار نه ورقا با غنچه روما با کاسه
و جام آمد، های های، هذا هل غلمانی هذا حکم سبحانی هذا غنچ و لپانی با نار
جهان سوز با راز جگر دوز از مشرق لام آمد، های های، هذا رقص عجبانی
هذا کید شباکی هذا جگر حراقی آن باز شکاری از ساعد سلطانی با طبل
و خیام آمد، های های، هذا طیر رضوانی هذا سعد قطرانى هذا ورق خضرائی
هم مقصد مقصود عالم هم مظهر معبود آدم با جشن مدام آمد، های های، هذا قدر

عظمانی هذا اعظم قدرانی هذا جیش ابدائی آن جوهر روح حق باصورانا
 الحق چون هادم اصنام آمد، های های، هذارتن سریانی هذا غنن عبرانی هذا
 لحن فرقانی باگیسوی ثعبانی باجعدۀ افشانی بارحمت والهام آمد، های های،
 هذا غفراالی هذا کرم بهائی هذا هبته رفعانی آن سادح ارواح آن محرق
 اشباح باصولت ضرغام آمد، های های، هذا صرق ارواحی هذا علم وجدانی هذا قلم
 ثعبانی آن وجه باقی چون صبح الهی درشام ظلام آمد، های های، هذا شمس
 شراقی هذا قمر لمعانی هذا نجم طرزانی یکموی زگیسویش یکبوی
 زهندویش ازوی بمشام آمد، های های، هذا بعث نواری هذا حشر ربانی
 هذا وهب اللہی ازصبح وفای حق از فجر لقای حق آن عیش بکام آمد، های های،
 هذا ولد شیرازی هذا سرح مشکانی هذا برق مصباحی صدجام بدستش
 صدام بشستش با غمز تمام آمد، های های، هذا سدر سدرانی هذا شجر عمرانی
 هذا غمز فتانی با اصبع لاهوتی با انمل یاقوتی با بطری ورام آمد بانطق
 وکلام آمد با شور تمام آمد، های های، هذا شراب نوشانی هذا عذب
 ولہانی هذا حرك روحانی آن شعلۀ ربانی آن آتش فارانی بابرد و سلام
 آمد، های های، هذا ملح بهاجی هذا اله معراجی آنظاہر مستور آن
 غایب مشهور از صحن پیام آمد، های های، هذا عشو طرفانی هذا حاجب
 فوسانی هذا شعل روحانی عیسی زدمش زنده موسی زغمش خسته کان
 شمس تمام آمد، های های، هذا نفع منانی هذا روح رواحی هذا کلم
 نامی آن قیصر سجانی با افسر شاهنشاهی با تاجانا اللہی چون صبح ز
 شام آمد، های های، هذا تیج وهابی هذا صبح براقی هذا جلال خالقی از
 خلف حجاب قدس و ازسر نقاب انس آن یار دلارام آمد، های های، هذا
 عذر حورائی هذا کنس بلاری هذا عین غمازی بارقصۀ قدوسی با غمزة

سبوحی باکوب مدام آمد، های های، هذا طیر فردوسی هذا شہق طاوسی
 هذا نغم ناقوسی در ارض الہی آن سروسہائی بامشی و خرام آمد، های های،
 هذا طور الہامی هذا خبر ذوقانی هذا سطر سطرانی آن سیف الہی با
 جوہر یزدانی بیرون زنیام آمد، های های، هذا سیف قہاری هذا عتب غفاری
 هذا بطش جذابی آن بلبل گلزار از گلشن اسرار از دشت بدام آمد، های
 های، هذا طرب جباری هذا اثر ربانی ربمانی محتجبان را مرکی منجمدان
 دردی شاہنشہ ایام آمد آن کنز تمام آمد آن غیب بنام آمد رغم دل انعام
 آمد، های های، هذا شکر سلطانی هذا ککب محوانی هذا عذب قدرانی آن
 نار الہی از نفس رحمانی قرنہا دمیدہ شد تا بلون دم عاشقان هوای حمدانی
 ظاہر گشت و بعد بروح ربانی عہدہا دمیدہ شد تا بلون جعد نگار مشہود
 گشت و لا یعد لا یحصی طائف حول کعبہ قرب ذوالجلال و سالک سبیل
 ذوالجمال شد تا بشرف ظہور در این لوح مذکور آمد و بہیاکل ارواح
 قدسی از عشق الہی الہی بخضوع و خشوع و قیام و جلوس بہیئت کلمات
 مرقوم در آیات مشہودہ مشہود گشت پس باید اظہار عرش کہ قصد معارج
 قدس نمایند بولہ و آہنگی تلاوت نمایند کہ جمیع من فی الملک را روح
 قدسی و حیات ابدی و زندگی دائمی بخشند لعل رشحات النار علی صدور
 الابرار قدکان باذن اللہ مرشوشاً .

فیلم جالب !!

از جملہ مطالب و ہنر نمائہای آقای میرزا حسینعلی کہ پسر افضل
 از پدر آقای میرزا عباس شرح کردہ و بنام والدین در امریکای شمالی بسال
 ۱۹۱۲ میلادی گفتہ است (اگر این ہم راست باشد) و در جزوہای بنام رسالہ
 دیانت بہائی بسال ۱۳۲۶ شمسی چاپ شدہ (تعالیم دوازده گانہ) است کہ با

آب و تاب برخ بعضی از بی‌خبران میکشند ، و چنانکه ملاحظه میفرمائید علاوه از آنکه يك جمله تازه ندارد و علاوه از آنکه پسرش آنرا تصحیح کرده (یا بنام پدر ساخته) باندازه‌ای سخنان بی‌نظم و سست است که ارزش نقل و پاسخ ندارد لکن چون در دهنها افتاده در پایان اینکتاب با مختصر اشاره ذیل هر يك نوشته شد :

الف - (وحدت عالم انسانی : یعنی جمیع بشر کل مشمول الطاف جلیل اکبرند ، بندگان يك خداوندند و پرورده حضرت ربوبیت ، رحمت شامل کل است و تاج انسانی زینت هر سری از بندگان الهی لهذا بساید جمیع طوایف و ملل خود را برادر یکدیگر دانند و شاخ و برگ و شکوفه و ثمر شجر واحد شمرند زیرا جمیع سلاله حضرت آدمند و لآلی يك صدف -)

البته چنین است لکن چرا آقای بهاء‌گروهی از این لآلی يك صدف و مشمول رحمت کل را سگ و کرم خاکی (کلاب و خراطین ارض) و گوساله (برادرش یحیی ازل را گوساله نامید با آنکه فرزند يك پدرند) و حیوان و درنده (سبع) می‌نامد ، و اهل دوزخ و زقوم ، و امام جعفر صادق را گمراه‌کننده و یکموی خود را بالاتراز همه میدانند - چنانکه قبلا در این کتاب از نظرتان گذشت .

ب - (تحری حقیقت: باید انسان تحری حقیقت کند و از تقالید دست بکشد زیرا ملل عالم هر يك تقالیدی دارند و تقالید مختلف است و اختلاف تقالید سبب جنگ و جدال شده است و تا این تقالید باقی است وحدت عالم انسانی مختل است پس باید تحری حقیقت نمود تا بنور حقیقت این ظلمات زایل شود.)

پرسید: تحری حقیقت یعنی چه؟ دست از تقالید بکشند چه بکنند؟ آیا بهائیا مقلد او نیستند؟ او که همهٔ مردمان را کور و کر و جاهل میخواهد (کور شو تا جمال مبارکم بینی الخ...) چگونه امر به جستجوی حقیقت میکند؟ او که اختیار بشر را بنام بیت‌العدل هر روز بدست عده‌ای بی اعتقاد بهمه چیز (چنانکه خودش گفته قیامت و پرس و سؤالی نیست) داده و طبق دستور سیدعلی محمد که خود را فدائی او معرفی کرده باید هر کس غیر بایی است کشته شود۔ چه تحری حقیقتی و چه ترک تقلیدی؟ او خواسته که بشر از همه چیز دست بکشد و در سایهٔ مگس خانهٔ ازل بیارآمد!!!

ج - (اساس جمیع ادیان الهی یکی است : جمیع ادیان الهیه اساس حقیقت است ، اگر حقیقت نباشد باطل است و چون اساس حقیقت است لهذا بنیان ادیان الهی یکی است نهایت این است که تقالیدی بمیان آمده آداب و رسوم و زوائدی پیدا شده ، این تقالید از انبیاء نیست ، این حادث است، بدعت است ، و چون تقالید را دور بیندازیم و حقیقت اساس ادیان را تحری کنیم یقین است که متحد شویم) .

اساس دین حقیقت است یعنی چه ؟ حقیقت چیست ؟ هر گاه آداب و رسوم مجتمع بشری از انبیا نیست پس آنها چه داشته‌اند ؟ تقالیدی را که باید دور بیندازیم کدام است؟ اگر این آداب و رسوم کنونی زوائد و بدعت است شما چه چیز تازه‌ای که بیرون این آداب و رسوم است آورده‌اید که مردمان را بآن دعوت میکنید نشان دهید ، خوانندگان دقت فرمائید در این جملات چه چیز تازهٔ مایهٔ افتخاری هست؟

د - (دین باید سبب الفت باشد. دین باید سبب محبت و الفت باشد ،

اگر دین سبب عداوت شود نتیجه‌ای ندارد بی‌دینی بهتر است زیرا عداوت و بغضاء بین بشر است و هر چه سبب عداوت است مبعوض خداوند است و آنچه الفت و محبت است مقبول و ممدوح. اگر دین سبب قتال و درندگی شود آن دین نیست بی‌دینی بهتر از آن است زیرا دین بمنزلهٔ علاج است اگر علاج سبب مرض شود البته بی‌علاجی بهتر است لهذا اگر دین سبب حرب و قتال شود البته بی‌دینی بهتر است).

پرسید: آیا این عبارات نامنظم بچه‌گانه که اهل سخن متوجهند گوینده اش خدا و جمال قدم است!!!؟

آیا بشر بی‌دین یعنی بدون پیروی قانونی می‌تواند زیست تا نامش را بی‌دینی گذارند؟ آیا دین آقا، که خان مافی را با پول و پیشدو برای کشتن شاه فرستاد و آن همه افراد را بکشتن داد، و آن کشاکش و جدال و قتال باینها و این همه افراد را که بتصریح خواهرش بدست اراذل و او باش کشت، و دستور پسرش (میرزا عباس) که این حرفها را با این گرمی نقل میکند برای کشتن کنسلیکه عمه‌اش او را با سلام الله علیه نام می‌برد همه بر پایه الفت و محبت است؟ آیا فحاشیهائی که خود و پسرش بمیرزا یحیی برادرش و دگران بکار برده‌اند روح و ریحان است و در شمار جدال و قتال نیست؟ این جا در لفافه اعتراض با حکام نظامی و جنگی قرآن کرده است و خود چنانکه در صفحات گذشتهٔ این کتاب دیدید دستورهای آتشین برای کشتن و ربودن اموال دگران دارند.

هـ- (دین باید مطابق با علم و عقل باشد: دین باید مطابق با عقل باشد، با علم باشد، علم تصدیق دین نماید و دین تصدیق علم، هر دو بیکدیگر ارتباط تامه یابند، این اصل حقیقت است، و اما اگر مسئله‌ای از مسائل دینی

مخالف عقل باشد ، مخالف علم باشد آن وهم محض است) .
دقت فرمائید : کلمه دین در راهی که پیمبران نموده‌اند بکار رفته
و می‌رود و گوینده هم همین را خواسته است ، آیا سخن و عملی که نه از روی
عقل و نه از روی علم است جز صادرات قولی و فعلی دیوانگان می‌تواند
باشد .

آیا می‌شود دین از علم و عقل جدا باشد تا بعد بایکدیگر منطبق
شوند ؟ - چون صدای جدائی دین و علم از گلوی مخالفین کلیسا در آمده
این طفلک خواسته شیرین زبانی کرده باشد اگر نه هیچ باشعوری دین و علم
و عقل را نمی‌تواند جدا ببیند و نمی‌شود جدا باشند زیرا این تجزیه
خود برخلاف حکومت عقل و تمام شرایع است چه آنکه صریح عبارت
این است که دین از عقل و علم برکنار است اگر نه چه انطباقی می‌خواهد
و خود این سخن چنانکه واضح است از روی بی عقلی و بی علمی گفته
شده ، علاوه بر همه آیا سخنانیکه در این کتاب بنام دین از آقایان بنظر تان
رسید مطابق با علم و عقل است !؟

و- (تساوی رجال و نساء : رجال و نساء در نزد خداوند یکسانند
و جمیع انسانند جمیع سلاله آدمند زیرا ذکور و انات تخصیص بانسان
ندارد ، در عالم نبات ذکور و انات موجود ، در عالم حیوان ذکور و انات
موجود و لکن بهیچ وجه امتیازی نیست ، پس انسان که اشرف کائنات
است آیا جائز است که این اختلافرا داشته باشد یا خیر ، جنس زن تابع حال
بجهت این بوده که مثل مردان تربیت نمیشدند چون کمالات رجالرا
اکتساب نمایند البته بدرجه مساوات رسند و ممکن نیست سعادت عالم انسانی
کامل گردد مگر بمساوات کامله زنان و مردان) .

نخست درست دقت فرمائید این فرمایشات با عقل و علم بقول خود ایشان مطابق است یا نه .

۱- زن و مرد در برابر خدا یکسان نیستند بحکومت عقل که زن برای بارور شدن و تولید مثل و تربیت فرزند است و نیروی انفعال در او در نهایت شدت است بخلاف مرد که نیروی فاعله در او اقوی و اشد است، و بحکومت قرآن که (الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض - مردان از زنان برتر و قائم بامور آنان هستند بواسطه فضیلت و برتری که خدا بمردان داده است) .

۲- ذکور و اناث انسان را با سایر مخلوق در یک ردیف گذاشتن نشان بی علمی و کم عقلی است زیرا :
(اولاً) بین ذکور آنها هم امتیاز هست چنانکه امروز گیاه شناسان و جانور شناسان ثابت کرده اند .

(ثانیاً) امتیاز نر و ماده واضح تر از این است که برای اثباتش استدلال کنند ، همکاری کردن مرد وزن يك مطلب است و امتیاز مطلبی دیگر .

۳- از نظر ایشان تا زمان ایشان زنان از تربیت مردان و از روش آنان بی خبر بوده اند ، از این جهت عقب افتاده اند . باید آقایان بهائیان بفرمایند از هفتاد سال پیش (بقول خودشان) که آقای میرزا عباس این فرمایشات را فرموده اند، تا کنون که زنان مانند مردان تربیت شده اند جز رها کردن قسمتی از کارهای زنانگی (که آنها هم برعهده دیگران گذاشته اند) و همکاری با مردان در کارهای اداری چه امتیازی بین مرد وزن بوجود آمده؟ یا بقول ایشان چون مساوات کامله آمد غیر از این که هست چه چیز دیگری خواهد بود؟ آیا زنان مردان را بارور میکنند و مردان نیز بارور میشوند تا

مساوات کامله حاصل شود؟!

اینها سخنانی هستند که پیشوای دین بهائیت از روی عقل و علم
میگوید!!

ز- (ترك تعصبات : تعصب دینی ، تعصب مذهبی ، تعصب وطنی ،
تعصب سیاسی ، هادم بنیان انسانی است .
اولا - دین یکی است زیرا ادیان الهی حقیقت است ، حضرت
ابراهیم ندای حقیقت کرد، حضرت موسی اعلان حقیقت نمود ، حضرت
مسیح تأسیس حقیقت فرمود، حضرت رسول ترویج حقیقت نمود، جمیع
انبیا خادم حقیقت بودند ، جمیع مؤسس حقیقت بودند ، جمیع مروج
حقیقت بودند ، پس تعصب باطل است زیرا این تعصبات مخالف حقیقت
است) .

۱- کسیکه با این حرارت تعصب را تقسیم و ملامت میکند چرا
دگران را بنام دین سگ و کرم و گوساله و خر میگوید و نمی ترسد که بنیان
انسانیتش خراب (هدم) شود؟

۲- چرا خوشحال است و می بالد که از ایران مالیاتی هم برای او
می رود و سرزنش میکند آنکس را که گفته است چرا بهائیهها پول ایران
را بعکا میفرستند؟ (چنانکه در متن کتاب خواندید) چرا میگوید هر
سلطانی که این امر را یاری کند او را یاری کند و خدا او را یاری کند؟
چرا آن مردمانرا بکشتن دادی؟ !

۳- بعد از گفتن (دین یکی است) استعمال عبارت (ادیان الهی)
غلط است ، دین حقیقت است یعنی چه؟!

۴- اگر حضرت مسیح مؤسس حقیقت است پس حضرت ابراهیم و

حضرت موسی چیز را که هنوز تأسیس نشده بود چگونه بآن ندا و اعلام می‌کردند؟ آیا خودشان حقیقت نداشتند و میگفتند مسیح حقیقت می‌آورد؟!

راستی بحال خود باید غمین باشیم که ناچار میشویم پیرامون این حرفها بگوئیم و بنویسیم!!

ح- (صلح عمومی : حضرت بهاءالله پنجاه سال پیش اعلان صلح عمومی بین دول و صلح عمومی بین ملل و صلح عمومی ادیان و صلح عمومی بین اقالیم فرمود) تقسیم صلحش نیز مانند تقسیم تعصب است ، صلح عمومی را بچه وسیله باید یافت چرا نگفته است از چه راهی ملل و دول و ادیان و اقالیم!! صلح کنند ، خودش چرا دست بتفرقه زد و هنوز هم که نسلش منقطع اثر شوم تفرقه اش باقی است ، شاید از صلح کل منظور صلح کلی مانند قضیه بدشت باشد؟ که چه عرض کنم!!!

ط - (تعلیم و تربیت عمومی : جمیع بشر باید تحصیل معارف کنند تا سوء تفاهم از میان برخیزد و از آله سوء تفاهم بنشر معارف است) این فرمایش را باید با آن بیکه طلا در آن زده باشند بنویسند زیرا بشر تا زمان این پیشنهاد بی معرفت بوده شاید بواسطه اجراء نشدن این دستور است که هنوز جوانها بهم میگویند (ای بی معرفت) معارف جمع معرفت است و معرفت یعنی شناسائی. بفرمایند تحصیل شناسائی ها یعنی چه؟ من چنین می فهمم که میخواستند بفرمایند مردم با سواد شوند لکن برای آن معنی لغت عرفانی انتخاب فرموده اند چه عرض کنم معروف است که (المعنی فی بطن الشاعر) ، علاوه از آنکه کلمه معارف در این بیان استعمالش غلط است، سوء تفاهم نیز سوء تعبیر و نادرست است اگر چه شایع در زبانها است ،

بعد از این حرفها معرفت را باید از خود ایشان بیاموزیم چنانکه در این کتاب ملاحظه فرمودید . با این حال در این تعالیم پسر فرمایش شیوای پدر را باین شیوایی شرح میکنند .

ی - (حل مسائل اقتصادی : از جمله تعالیم حضرت بهاءالله^ع تعدیل معیشت حیات است یعنی باید قوانین و نظاماتی گذارد که جمیع بشر بر راحت زندگانی کنند یعنی هم چنانکه غنی در قصر خویش راحت دارد و بانواع موائد سفره^ا و مزین است فقیر نیز لانه و آشیانه داشته باشد و گرسنه نماند امر تعدیل معیشت مهم است و تا این مسئله تحقق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست جمیع بشر در نزد خدا یکسانند حقوقشان واحده و امتیازی برای نفسی نیست).

۱- من از طرف همه بشر بعنوان وکالت از ایشان تشکر میکنم که چنین اظهار مهربی فرمودند لکن خوب اگر عقل پدر و پسر میرسید میفرمودند چه بکنند اگر نه گداهها بهتر از ایشان می فهمند که آسایش میخواهند ممکن است آقایان بهائیا بفهمایند تو چه کاره هستی و بچه دلیل خود را وکیل بشر نامیدی میگویم هر گاه مردیکه خواهرش و قلم خودش (درایقان و غیر آن) آنچنان معرفش کند ادعای خدائی کند چرا برای من این ادعا روا نباشد!

۲- ما از همه بشر گذشتیم این مرد دلسوز چرا در چنان قصری که « ادوارد براون » دیده است چنانکه در متن این کتاب خواندید با آن تشریفات بسر می برد و گوسفندان ایشان (اغنام الله^ع) خار می خوردند و بار می بردند و در خانه های طویل مانده می خوابیدند و هنوز هم بسیاری از آنان چنینند و از آنها خودش صدنوزده (کار چاق کن هایش که دیگر چه عرض

کنم) میگرفت و سینه‌اش را با عتراف خواهرش هدف گلوله‌های گز اصفبان و پشمک یزد قرار میداد .

۳ - بانواع موائد در سفره او مزین است غلط است زیرا موائد جمع مائده و آن سفره ایست که در آن خوراکی باشد ، در این جمله آقا معنی این است که (بانواع سفره‌ها سفره او مزین است).

۴ - راست گفته است که امر تعدیل معیشت مهم است و از لحاظ همین اهمیت برد که از جیره تبعیدی هاسروته میزد تا از او شکایت کردند چنانکه در صفحات گذشته خواندید و آن همه افراد را بانیرنگ بکشتن داد تا آنجا که برای کشتن شاه هم اقدام کرد اینها و بسیار نظایرشان همه از لحاظ اهمیت تعدیل امر معیشت بود .

۵ - من جسارت نمیکنم شما برسید اگر همه بشر در نظرایشان نزد خدا یکسانند چرا او قبل از ادعای خدائیش هم خود را برتر و بالاتر میگرفت تا آنجا که علماء و بزرگانرا با آن لحن بی ادبانه نام می برد؟ چرا بین زنهای شهری و دهاتی در مهریه فرق گذاشت؟ چرا سلمان نامسلمانرا (بقول خواهرش) آن اندازه بالامی برد و برادرش را که سیدعلی محمد (بقول خودشان نقطه اولی و قائم) بجانشینی خودش معرفی کرد گوساله می نامید؟ و... چه عرض کنم روی نادانی سیاه که دوری کردن از علما و مر بیان دین و بی خبر ماندن از دستور قرآن و عترت رسول صلی الله علیه و آله لازمه اش این رسوائیها است .

یا : (لسان عمومی: از جمله تعالیم بهاءالله وحدت لسان است. يك لسانی ایجاد شود و آنرا جمیع اکادمیهای عالم قبول نماید یعنی کنگره بین المللی تشکیل دهند از هر ملتی نمایندگان و وکلاء دانا در آن جمع حاضر شوند

صحبت و مشورت نمایند رسماً آن لسان را قبول کنند تا انسان دو لسان داشته باشد یکی لسان عمومی یکی لسان وطنی تا جميع عالم يك وطن و يك لسان گردد این لسان عمومی از جمله اسباب اتحاد عالم انسانی است .

۱- توجه فرمائید که فرمایشات آقا در این دوازده ماده همه پیشنهاد است نه تعلیم زیرا راهی نشان نداده آنهم با عباراتی که ملاحظه میفرمائید کسیکه مدعی است برای عصر اتم و فضا قانون مناسب آورده چرا برای وحدت لسان دستوری فرموده است قبل از آقا سالها است که دگران در این فکر بوده اند و زبان (اسپراتو) بر همین مبنا مدتی رایج بود .

۲- ایجاد چنین زبانی فقط مستلزم تشکیل الفبای مخصوصی است و ترکیبی مخصوص ، او که مدعی خدائی است اگر میدانست چرا از قلم اعلی نازل فرمود و بجای این پیشنهاد که با اقتصاد هم سازش ندارد الف بائی ترتیب نداد .

۳- این فرمایش ایشان را فقط کارگردانان دستگاہ خودش که برای تعدیل امر مهم معیشت در گردشند اجرا کرده و میکنند و بجای دو لسان چندین لسان دارند باین معنی که بایهودی، یهودی و با مسیحی، مسیحی و با مسلمان، مسلمان و با طبیعی، طبیعی و با دهری، دهری و با صوفی، صوفی و... میباشند ، این است معنی داشتن لسان گوناگون - خوانندگان این کتاب گمان نبرند که من تهمت میزنم نه والله من در این زمینه تجربه ها دارم که از صدها چندتارا هم گفتن میسر نیست در همین مورد بخصوص گوینده زبان فارسی و عربی را درست ندانسته چنانکه ایقانش را دگران تصحیح کرده اند !!

یب (محکمہ کبری : عالم محتاج صلح عمومی است تا صلح عمومی

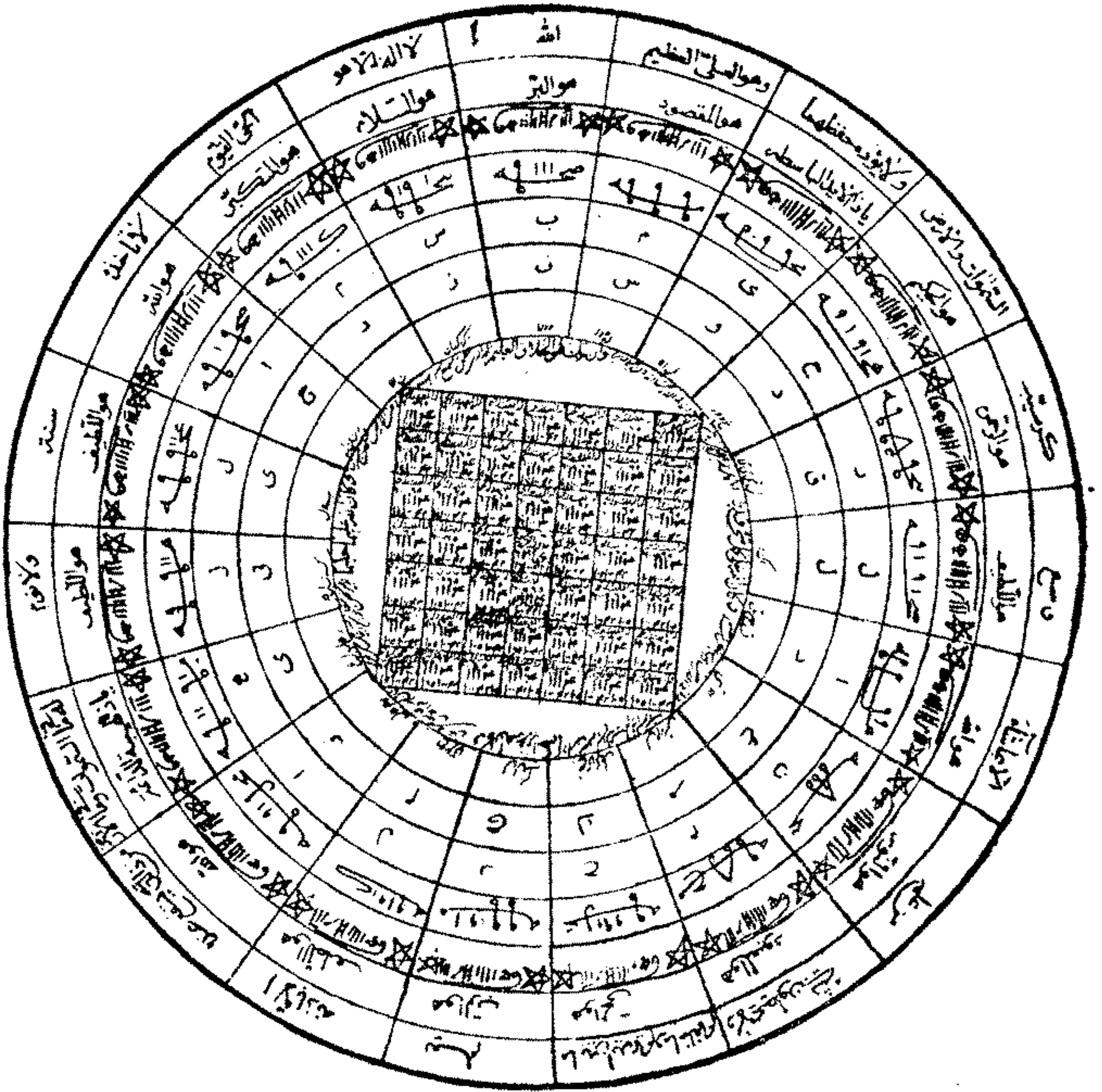
اعلان نشود عالم راحت نیابد لابد دول و ملل باید محکمه کبری تشکیل نمایند تا اختلافات را بآن محکمه کبری راجع کنند و آن محکمه فیصل نماید).

۱- اگر بشر باید خود محکمه کبری تشکیل دهد و اختلافاتش را بآنجا راجع کند، (کلمه راجع استعمالش اینجا غلط است) پس تو که مدعی خدائی هستی و می نویسی (قل یا ملاء البیان قذاتی منزله ومرسله) چه کارهای فقط برای ایجاد اختلاف و دامن زدن آتش تفرقه و گرفتن نشان (سری) آمده اید؟

۲- اگر شما خواهان صلح عمومی هستید پس آن دستورهای آتشین را چرا برای کشتن و غارت اموال مردم داده اید، بسال ۱۳۲۲ شمسی دستوری از طرف شوقی دخترزاده میرزا عباس که بناحق و برخلاف گفته پدرش او را بجای میرزا محمدعلی غصن اکبر (بقول آقای میرزا حسینعلی) او را بجای خود گذاشت دستور اغتشاش و تظاهر و بقول خودشان اظهار امر داده و در بسیاری از جاهای ایران سرو صدا راه انداختند و بعضی را کشتند، من هم در محل مأموریتم (چنانکه در مقدمه اشاره ای کرده ام) گرفتار این سرو صدا و اغتشاش گردیدم لکن بیاری خدا و حسن تدبیری که عنایت فرمود من مصون و آنان منکوب شدند. عزیزانی که این کتاب را می خوانند بدانند که دشمنان دین اسلام هیچ راهی را بهتر از تفرقه و جدائی انداختن بین مسلمین نیافته و نزدیک ترین و مؤثرترین آنرا راه را پوشاندن لباس دین در تن منظور هائی که دارند تشخیص داده اند، شما هشیار باشید که می خواهند با دین، با وطن، با آسایش، با وحدت، با راحت شما بازی کنند تنها سد سدید و استوار خلل ناپذیر پیروی از تعلیمات قرآن

و عترت پیغمبر صلوات الله علیهم است. بیدار باشید تا بیش از این تفرقه
بعناوین مختلفه در جمعیت شما راه نیابد .

سلام بر بندگان صالح و شایسته خدای سبحانه و تعالی .



Fac-simile of a Bábí talisman (*havka*) given to me by Subh-i-Azal on March 25, 1896. The original is on greenish paper and the writing outside the inner circle is in gold and lithographed, while the writing inside and around the inner circle is in black and in the Báb's own hand.

صورت یکی از هیاکلی که میرزا علی محمد باب باصحاب خود میداد همه این هیکل از روی سنگ چاپ شده است مگر نظر مستدیری که در داخل دایره آخری و گردآورد مربع است که آن بخط خود میرزا علی محمد باب است که عکس انداخته شده است

Between pp. x and xi.

به خوانندگان این کتاب^۱

در این جزوه نمونه کمی از سخنان پراکنده گویان را در دسترس شما گذاشتیم بی آنکه با کسی غرضی آلوده یا دشمنی داشته باشیم، لکن باید راه ورود این بیماری را شناخت. و آن این است که: (جمعیت کفر از پریشانی ما است).

عمل نکردن مسلمین بدستور اسلام، و سهل انگاری پیشوایان از هر طبقه، پدید آورنده این حرفهای رسواست، که کار آدمی را که عز و اشرف آفریدگان است، با آنجا می کشاند که او را حیوان چهارپا (گوسفند) نامند و او فخر کند، گناه نادانان بردانایان بار است.

شما می دانید که هیچ کار در جهان بی انگیزه و علت نیست. خردمند آنکسی است که در علت وجود هر کار بیندیشد و ریشه نیک و بد را بشناسد، تا از روی بینائی نیکی را بکار بندد، و از بدی بپرهیزد، تا افراد ملتی بدین گونه ترتیب نشوند، محال است بجائی رسند، و روی بزرگی بینند، ما ملتی هستیم که روزی از حیث بزرگی - اتحاد - درستی - راستی - بینائی -

۱ - بعضی از دوستان پیش نهاد کردند که راجع بختامیت هم مطالبی بنویسم چون در این کتاب کاملا واضح شده که بهائیت دین بلکه حزبی سیاسی و دشمن این کشور است آنرا در ردیف دین اسلام و مقام نبوت و رسالت گذاشتن روا ندیدم علاوه از آنکه در این زمینه جداگانه نوشته اند.

ثروت... مورد غبطه جهانیان بوده ایم، چه شده که امروز دست نیاز بهر گوشه دراز داریم، و هر بادی از هر طرف برخاست بی اراده خود را به آن می سپاریم.

چه باعث شده که مردمان هوا پرست نادان، در ربودن ما بهوس افتاده اند، و بی ترس و بیم پیش میروند، مگر عمل باطل و کوشش ضایع نه آن است که آدمی را به نتیجه نرساند!؟

ما که هر چه میکوشیم به نتیجه نمی رسیم، سعی ما باطل است، باید علت آنرا یافته و خود را اصلاح کنیم. ما نمی توانیم بگوئیم اکنون که حرکات ما موافق قانون اصلاح جامعه نیست، سعی ما باطل است، از کار کنار می کشیم، چرا؟ زیرا ما جزئی از کل دستگاه آفرینش هستیم، چون در دستگاه آفرینش هر چه هست کار خود را منظمآ موافق صلاح انجام میدهند، ما هم چاره نداریم، جز اینکه حرکت خود را با حرکت کل جهان که جزء آن هستیم منطبق کنیم، و تمام کارهای خود را تحت محاسبه آوریم، چنان که قلب - کلیه - مثانه - معده و ... هر يك تحت نظم و حساب کار میکنند، چه آنکه اگر نکنیم ما را چون عضو فاسد از خود خواهند برید، و در گودال خواری و ذلت و تفرقه و بندگی پرتاب خواهند کرد، و در دنیا رسوا و در آخرت زیانکار خواهیم بود، و با اینحال هرگز از مسئولیت ما کاسته نخواهد شد.

تاکی به انتظار دست غیب نشستیم، و هر فسق و فجور را مرتکبیم، مگر دست غیب از ما کار نمیخواهد، چرا اکنون بکار بر نمی - خیزیم؟ تا چند سخن گویان و شنوندگان باحال نفاق باید بریش یکدیگر بخندند، و بیک دیگر بی اطمینان باشند.

دین اسلام از میان نمی‌رود ، بلکه ما با شرمندگی از میان خواهیم رفت . دین اسلام ضعیف نمی‌شود ، زیرا قانون خدائی با قوت قانون- گذار باقی است ، ما ضعیف و سستیم ، چرا ضعف و بده دلی خود را به دین نسبت می‌دهیم ؟

دستور اسلام را خرد پذیرنده است ، لکن به رساننده و مبلغ دلسوز و بینا نیازمند است .

(وعادة السيف ان يزهو بجوهره وليس يعمل الا في يدى بطل) بکار بر خیزید، و بدستور روشن اسلام عمل کنید تا بیش از این دستخوش تفرقه نگردید و در پیشگاه حقیقت شرمنده نباشید .

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم

تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال

آنچه از آثار نویسنده این کتاب بطبع رسیده

- ۱- اسلام و نظام
- ۲- شرح منظومه بهاریه حائری
- ۳- چرا گناه میکنیم (جلد اول)
- ۴- « » « » « » (دوم)
- ۵- دستور سخنرانی از نظر دین (ضمیمه جلد دوم چرا گناه میکنیم)
- ۶- ترازوی داد در سنجش ندای اتحاد
- ۷- پیام در آرامش ناله بیهنگام
- ۸- در پیرامون رباعیات خیام
- ۹- سفرنامه بشراز خاك بافلاك (منظوم)
- ۱۰- همین کتاب (بهائیت دین نیست)
- ۱۱- مجموعه مجله هدی (دوره یکسال ونیم)
- ۱۲- درسهائی از قرآن
- ۱۳- ارمغان خرد (نظم و نثر)
- ۱۴- راز بعثت (بمناسبت هزار و چهارصدمین سال بعثت)

فهرست مندرجات

صفحه

۳	علت نوشتن این کتاب
۶	نصیحت برادرانه (مقدمه چاپ سوم)
۱۳	توجه فرمائید ! (اصطلاحات باینها)
۱۵	مقدمه
۱۹ تا ۲۴	کلیات
۱۹	دین چیست ؟
۱۹	آیا بشر بدون دین تواند زیست ؟
۲۰	از دین چه باید خواست ؟
۲۰	دین درست را چگونه توان یافت ؟
۲۲	مذهبهای گوناگون در اسلام از کجا پیدا شد
۲۴	باب کیست ؟
۳۱	شیخیت چیست ؟
۳۲	باییت چیست ؟
۴۳	سیدعلی محمد آن کس را که به او نسبت شاعیت و وحی دهد کافردانسته و از او بیزار است
۴۶	دروغگو کم حافظه است
۴۸	تلخیص از نقطة الکاف
۵۲	خط صبح ازل
۵۴	تصویر میرزا یحیی صبح ازل با فرزندانش
۵۵	پیدایش بهائیت
۵۶	صورت توقیع باب خطاب به صبح ازل
۵۷	شاهد و گواه انکار ناپذیر
۵۸	عین نامه میرزا عباس

صفحه

۶۳	پاسخ نامه میرزا عباس
۸۲	گزیده گفتار
۸۳	خط عبدالبها
۸۹	تأیید گفته‌های عمه خانم
۹۰	صورت لوح به خط عبدالبها
۹۷	میرزا حسینعلی ایقان را در اثبات کتاب بیان و باب و اوامر او نوشته
۱۰۸	مقایسه ایقان خطی و چاپی
۱۳۰	بنظر شما عمد است یا سهو یا خیانت ؟
۱۳۱	آیاتی که بهاءالله از قرآن بغلط نقل کرده و تصحیح کرده‌اند
۱۳۳	عباراتی از انجیل نیز که تغییر داده است
۱۳۵	من یظهره الله کیست ؟
۱۳۷	میرزا حسینعلی من یظهره الله نیست
۱۴۶	نقل بعضی از نوشته‌های سید علی محمد
۱۴۹	بهائیت نیز مانند بابت دین نیست
۱۵۰	چرا خراب شد ؟
۱۵۸	مشت نمونه از خروار است
۱۵۹	نمونه‌ای از دستورهائی که قابل اجرا نیست
۱۶۲	اگر بهائیان قدرت یابند چه خواهند کرد ؟
۱۶۶	آقای بهاءالله هم مانند باب قائم را پسر امام حسن عسگری میدانند
۱۷۳	توضیحات لازمه
۱۷۵	نکات قابل دقت
۱۷۶	یکدزدی دیگر
۱۷۸	نکته‌ای که نباید فراموش کرد
۱۷۹	از بهائیان پرسید
۱۸۴	هتاک‌های نعیم یزدی نسبت بمیرزا محمد علی
۲۰۴	مناجات جناب میرزا
۲۰۶	فیلم جالب ۱
۲۱۹	صورت یکی از هیاکلی که میرزا علی محمد به اصحاب خود میداد
۲۲۰	به خوانندگان این کتاب
۲۲۳	آنچه از آثار نویسنده این کتاب بطبع رسیده

صوابنامہ

صفحہ	سطر	درست	صفحہ	سطر	درست
۲	-	ابوتراب	۳۸	۹	دروغ
۶	۲	کہ دراین سرای	۳۸	۱۷	ناحیہی امام در
۷	۱۳	اغنام	۳۹	۷	واما المسلمون
۷	۱۸	ثغور	۴۰	۸	السیمری
۸	۳	سرور	۴۰	۲۲	بروایتی
۱۱	۶	اتبعنی	۴۱	۱۴	ازقبل امام
۱۱	۱۱	یاخالق	۴۱	۲۳	فی یوم کان مقداره
۱۱	۱۲	طمطام	۴۲	۴	الفسنۃ مما تعدون
۱۱	۱۲	سیف قمقام	۴۲	۴	فاکتب علی اللوح
۱۱	۲۲	مجال اعراض	۴۴	۱۶	رسیده فتبارک الله
۱۲	۱	اعتراض نہ	۴۸	۳	صبیہ حاج ملا صالح
۱۶	۴	واو بر حسب	۱۵۹	۲۵	اطاعت
۱۶	۲۱	اعقاب	۱۶۷	۲۱	احببتہ
۲۰	۱۵	خلاصہ	۱۶۸	۶	اهداء الله
۲۲	۶	با آن روش	۱۷۸	۲۳	یافتن تفصیل
۲۳	۱۷	راپی گرفت	۱۸۲	۱۹	دین تو
۲۴	۸	نمرود	۱۸۳	۱۷	حزب بهائیت
۲۷	۱۴	پذیرند	۱۸۳	۲۰	پاروی
۲۸	۱۳	می نماید باید اورا	۱۸۸	۲۲	پسودن
۲۸	۱۵	ندانستہ ام چیست	۱۹۶	۴	یکمویش را
۲۸	۲۳	از قبیل	۲۰۶	۲۰	والدش